

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

---

|    |   |
|----|---|
| ۱  | جلسه اول  |
| ۱  | هدف از مطالعه تاریخ عقاید اقتصادی چیست                |
| ۶  | افلاطون   |
| ۹  | ارسطو   |
| ۱۲ | تحولات روم باستان                                     |
| ۱۴ | تحولات قرون وسطی و ظهور اندیشه‌های دینی در اقتصاد     |
| ۱۹ | جمع بندی  |
| ۲۰ | جلسه دوم  |
| ۲۰ | مقدمه   |
| ۲۸ | آثار قرون وسطی بر مغرب زمین و به وجود آمدن رنسانس     |
| ۳۴ | جلسه سوم  |
| ۳۴ | مقدمه   |
| ۳۷ | ظهور اصلاح طلبی‌های مذهبی                             |
| ۴۰ | تاثیر انقلاب دریانوردی بر شکل گیری اندیشه های اقتصادی |
| ۴۶ | بررسی تحولات فکری، سیاسی، هنری                        |
| ۵۳ | جلسه چهارم  |
| ۵۳ | مقدمه   |
| ۵۴ | انقلاب علمی   |

|     |  |
|-----|--|
| ۶۷  | بررسی اندیشه‌های توماس هاپس                  |
| ۷۰  | جمع بندی                                     |
| ۷۴  | جلسه پنجم                                    |
| ۷۴  | مقدمه  |
| ۷۸  | بررسی اندیشه متفکران اسلامی                  |
| ۷۹  | مروری اجمالی بر زندگی علامه قطب الدین شیرازی |
| ۸۱  | مروری بر اندیشه‌های قطب الدین شیرازی         |
| ۸۶  | مطلوبیت در اندیشه‌های قطب الدین شیرازی       |
| ۹۱  | قیمت عادلانه یا روابط عادلانه                |
| ۹۴  | تبیین جدایی اندیشه‌های دینی از اقتصاد        |
| ۹۹  | جلسه ششم                                     |
| ۹۹  | مقدمه  |
| ۹۹  | جمع بندی جلسات گذشته                         |
| ۱۲۰ | انقلاب صنعتی، آدام اسمیت و اشتباه بزرگ مارکس |

جلسه اول<sup>۱</sup>

## هدف از مطالعه تاریخ عقاید اقتصادی چیست؟

فلسفه کار من این است که شما در قالب این مفاهیم بیانید و همه چیز برای اقتصاد اسلامی باشد، ما تعهد داریم همه این چیزها که می‌خوانیم را برای دینمان استفاده کنیم. حتی، معادلات دیفرانسیل، باید ببینیم کجا به اقتصاد اسلامی کمک می‌کند ما می‌خواهیم صاحب نظر باشیم و این تمرینی باشد که مستقل فکر کنیم و اگر این باشد تحت تاثیر این جوها قرار نمی‌گیرید. بحث را از این جا شروع می‌کنیم که این کار مطالعه اندیشه‌ها چه فایده‌ای دارد؟ فکر می‌کنم چند دلیل است که ما می‌توانیم به این نتیجه برسیم که مطالعه‌ی این‌ها خیلی مهم است.

باید دید که اندیشه چگونه تولید می‌شود؟ اندیشه‌های اقتصادی از امور تاریخی هستند، امور تاریخی یعنی نبودند، بوجود آمدند و بعداً هم نخواهند بود، مثل دین خدا نیست، دین خدا پدیده تاریخی نیست، اما نظریات پدیده‌های تاریخی هستند. این نکته کمک می‌کند که بفهمیم چگونه و تحت چه شرایطی اندیشه‌های اقتصادی شکل گرفته است. وقتی که ما متوجه می‌شویم این اندیشه‌ها در چه اوضاع و احوالی شکل گرفته‌اند آگاه می‌شویم که اندیشه‌هایی که الان هستند، این‌ها وحی منزل نیستند، این‌ها هم در شرایطی شکل گرفته‌اند و تبعاً این‌ها هم یک موقع نخواهند بود.

نکند ما دین خدا را، اعتقاداتمان را صدمه بزنیم بخاطر این که در جهت یک تئوری موضع‌گیری کردیم، و فکر می‌کنیم این تئوری ازلی است. نه، این‌گونه نیست. آنچه که میرا است، نظریه است. شما تشریف ببرید کتابخانه‌ی خودتان ببینید چقدر مجله علمی کنار هم گذاشته‌اند، ببینید چه اندازه مجله و در هر کدام چه اندازه مقاله چاپ شده است. دو، سه تا از این مقاله‌ها باعث شده است بعضی‌ها پرفسور شوند در بهترین دانشگاه‌های دنیا و آن موقع چه اجر و قربی داشتند الان کسی نمی‌رود آنها را بخواند. پس ببینید این نظریات بوجود می‌آیند و از بین می‌روند. درک این حقیقت مهم است. ببینید الان که من در خدمت شما هستم دلبستگی به هیچ یک از تئوریهای اقتصادی ندارم، چون می‌دانم اینها دارای نقائص جدی است. کاملاً آگاه هستم در یک شرایط خاصی شکل گرفته و در یک شرایط خاصی از بین خواهند رفت. به هیچ ترتیب نهادی نیز در اقتصاد اعتقاد ندارم. چون می‌دانم که

<sup>۱</sup> - این اولین جلسه از سلسله جلسات تاریخ عقاید اقتصادی است که در تاریخ شنبه ۱۳۸۸/۷/۲۵ در دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد دانشگاه امام صادق علیه السلام برگزار شده است.

این‌ها به طور موقتی شکل گرفته و از بین خواهند رفت. به این "ایسم"ها، کاپیتالیسم<sup>۲</sup>، کمونیسم<sup>۳</sup>، سوسیالیسم<sup>۴</sup>، ناسیونالیسم<sup>۵</sup>، اعتقاد ندارم چون می‌دانم که در یک شرایط خاصی شکل گرفته و از بین خواهند رفت.

به چه چیزی اعتقاد دارم؟ دینم را دوست دارم. همین، و نمی‌خواهم از بین برود. شما می‌گویید به چه دلیل این را می‌گویید؟ آیا با تفکر کردن به اینجا رسیدی؟ می‌گویم نه این‌جا دیگر بحث این‌گونه صحبت‌ها نیست، بحث اعتقاد است. من به حقانیت دین ایمان دارم. این‌جا ست که دیدگاه‌های مذهبی از دیدگاه‌های غیرمذهبی از هم جدا می‌شوند. بنابراین موضع ما این است. و از این زاویه می‌خواهیم نگاه کنیم.

پس اولین اثر درک تحلیل تاریخ شکل‌گیری اندیشه‌ها این است که متوجه می‌شویم این‌ها در شرایطی به وجود آمدند، در شرایطی متحول شدند و در شرایطی از بین می‌روند. به کمک یک سری نظریات که مبنای قوی ندارند ما نمی‌توانیم دین خدا را در جامعه مستقر کنیم. نکند ما خودمان به خاطر تعلق خاطری که به بعضی از نظریات داریم ابزاری شویم برای اینکه اعتقاداتمان سست شود. این مهم‌ترین پیامی است که من می‌توانم بگویم، که مطالعه تاریخ اندیشه‌ها از این نظر مفید است. پس برای تحقق این هدف، هر قسمت از تاریخ اندیشه‌ها را که شما مطالعه می‌کنید بروید به دنبال این که چه چیزی باعث شکل‌گیری اش شد؟ چگونه رشد کرد؟ چگونه از بین رفت؟ و اگر تئوری‌هایی هستند که هنوز از بین نرفته‌اند این‌ها تحت چه شرایطی از بین خواهند رفت؟ و تحت چه شرایطی به تئوری‌های دیگر مبدل خواهند شد؟ شما نگوئید که اینها سیر تکامل اند. اصلاً این‌طور نیست. کاملاً مسیرها تغییر می‌کند. شما در مطالعه‌ی اندیشه‌های اقتصادی می‌بینید که اینها اصلاً مثل ریاضیات نیست، ریاضیات روی هم ساخته شده است. هر قسمت ریاضیات نقیض قسمت قبلی اش نیست، در حالی که در اقتصاد این‌طور نیست. شما ببینید نیمی از مردم جهان پیرو مارکس<sup>۶</sup> بودند و حضور مارکس باعث شد نیمی از مردم جهان زندگی‌شان تحت تاثیر قرار بگیرد، مارکسیسم به راحتی واژگون شد. و عده‌ای که قبلاً می‌گفتند ما پیرو مارکس هستیم الان می‌گویند اشتباه کردیم. اما در ریاضیات هیچ‌کس نیست که بگوید چه اشتباهی کردیم که وقت خود را صرف اعداد اعشاری کردیم، اصلاً چه نیازی بود که رادیکال‌ها را خواندیم. ریاضیات این‌طور نیست، اما اقتصاد این‌گونه

۲ - Capitalism

۳ - Communism

۴ - Socialism

۵ - Nationalism

۶ - Karl Heinrich Marx (May ۵, ۱۸۱۸ - March ۱۴, ۱۸۸۳)

است چه عده‌ای بابت این نظریات قیام کردند و کشته شدند حتی الان هیچ کس نیست که بگوید این نظریات مهم بوده‌است. نکند الان هم همین طور است، که هست. الان ما داریم بدون فکر به سمت خصوصی‌سازی پیش می‌رویم. اصلاً انگار تنها راه همین است. چرا این قضیه پیش آمد، یک مرتبه بانک‌های خصوصی، اصلاً ما فکر کرده ایم چطور یک بانک خصوصی در یک کشور اسلامی به وجود بیاید؟ این نظریه از کجا آمد؟ آن موقع که می‌گفتند بانک‌ها همه دولتی باشند مبتنی بر چه نظریه‌ای بود. آن‌هایی که قانون‌اساسی را نوشتند همه افرادی بودند که کاملاً از مسائل دور بودند؟ این چطور به وجود آمد چرا فکر نمی‌کنیم و می‌گوییم بایستی بانک خصوصی رشد کند. نمی‌دانیم این بانک خصوصی اصلاً یعنی چه؟ این اندیشه‌ها چگونه شکل گرفت؟ و چگونه به جامعه تحمیل شد؟

بورس‌ها، این بورس چه چیزی است که الان به وجود آمده است؟ چطور با این سرعت دارد رشد می‌کند؟ تئوری‌هایش چه بوده است؟ یک جامعه در حال توسعه مبتنی بر ویژگی‌های کشور ما آیا ثابت شد که نیاز به بورس دارد؟ از این نوع؟ همه چیز ما درست شده بود الا این بورس؟ ثابت کنید این نظریه چطور در جامعه ما شکل گرفت که ما نیاز به بورس داریم؟ و یا الان چه قدر این نظریه دارد تقویت می‌شود که ما در بورس‌ها نیاز به بازار کاغذی داریم؟ یعنی همین معاملات مشتقات. چرا من هفت سال پیش این کتاب مشتقات را نوشتم چون می‌دانستم این مرز دانش مالی است و به سمت ما می‌آید. در ایران بخوانیم و راجع به آن کار کنیم. چگونه این قضیه در کشور ما به وجود می‌آید؟ هنوز هم مباحث فقهی‌اش باقی مانده است ولی خودش دارد شکل می‌گیرد. وقتی با کارشناسان صحبت می‌کنیم می‌گویند، فتوایش را می‌گیریم. انگار فتوای یک فقیه یک مانعی است که باید به هر نحو ممکن بر طرف شود انگار که اسلام مانعی است که فتوایش را می‌گیرند. یعنی حلش می‌کنیم. مشکلی نیست چگونه حلش می‌کنیم؟ آن گونه که تئوری‌های مغرب زمین بدون مدعا و نقد در جامعه اسلامی جا بیفتد، فتوایش را هم داریم.

کمر اقتصاددانی است که به قول حاج آقای باقری بگوید: ببینم اسلام راجع به مسئله‌ی بورس‌ها چه چیزی می‌گوید ولی اکثر اقتصاددان‌ها چه می‌کنند؟ آن را یک چیز حق می‌دانند و اگر می‌بینند که فقیه نسبت به آن مردد است می‌گویند اول اینکه فقیه به دانش امروز مجهز نیست و دوم می‌رویم به سراغ فقها به یک نحو مسئله را حل می‌کنیم. یعنی اعتقاد به تئوری‌های موجود از اعتقاد به اصل دین ما قوی‌تر است.

یکی از دانشجویان جزوه ای را به من داد، درسی بود که در حوزه تدریس می‌شد، اسم این جزوه، جزوه‌ی اقتصاد بود برای سال ۱۳۶۲ بود، این را اخیراً به من دادند. وقتی من این را نگاه می‌کردم خیلی لذت می‌بردم. این‌ها

را نگاه می‌کردم و همین گونه ورق می‌زد. دیدم یک تیتراژ دارد و آن تیتراژ چقدر به جا است که الان بگویم، نام این تیتراژ، اصالت وحی (چرا که ما مسلمانیم، پس وحی برای ما می‌شود مبنای اندیشه‌هایمان و مبنای تنظیماتمان، اصل برای ما وحی است و باید دید خدا چه گفته است. اما عنوان این است، "اصالت وحی و تقلید از کینز"<sup>۷</sup>، الان جایش همین جاست، اصالت وحی و الان بگوییم، تقلید از رابرت مرتون<sup>۸</sup> (ایشان بزرگ‌ترین متفکر اقتصاد مالی دنیا است، نوبل اقتصاد را هم دارد) در عمل واقعاً از او داریم تقلید می‌کنیم و در نظر می‌گوییم ما معتقد به وحی هستیم. الان ببینید تورم، بیکاری هست. می‌گویند حلش کنید چه کار می‌کنیم؟ کتابی بر می‌داریم و می‌بینیم اقتصاددانان آمریکایی و انگلیسی چه گفته‌اند یعنی در واقع اعتقاد داریم به آنکه، آن حق است.

حالا تاریخ عقاید اقتصادی چه کار می‌کند؟ یعنی شما باید چه بکنید؟ با مطالعه روند شکل‌گیری نظریات متوجه می‌شویم که اینها امور گذرا هستند. بعداً مغبون نشویم. این می‌شود فلسفه‌های جلساتی که با هم خواهیم داشت. این به نظر من مهم‌ترین مسئله‌ای است که در اهمیت مطالعه تحولات اندیشه‌های اقتصادی وجود دارد. طبعاً این مطالعه ارتباط نزدیکی دارد با مطالعه‌ی نظام‌ها، وقتی می‌گوییم نظام سرمایه‌داری این ناشی از یک مجموعه‌ی فکری است. یعنی ناشی از یک سری از تئوری‌هایی است که اقتصاددانان تولید کرده‌اند. وقتی می‌گوییم سوسیالیسم ناشی از اندیشه‌های گروهی بوده است. چرا آنها این گونه اندیشیده‌اند؟ بحثی است که به آن خواهیم رسید.

اما خود این نظام حاصل این تفکرات است. بنابراین مطالعه تاریخ اندیشه‌های اقتصادی زمینه لازم است برای این که ما شکل‌گیری نظام‌ها را متوجه شویم. چطور نظام‌ها شکل گرفتند و این نظام‌ها زندگی همه ما را دارد شکل می‌دهد. بعضی از دانشمندان خارجی جملاتی نوشته‌اند که خوب نیست اما کاشف از بعضی حقایق است، می‌گویند که برخی از اقتصاددانان درست مانند پیامبران بر زندگی مردم تاثیر گذاشته‌اند اما مردم نمی‌دانند. مثلاً مارکس، مارکس بر زندگی نیمی از مردم جهان اثر گذاشت. اینکه مردم چگونه زندگی کنند بدین وابسته بوده که فرد چگونه می‌اندیشیده است.

تاثیر کینز بر زندگی من و شما تا به الان بیش از هرکسی بوده است، قبلاً سازمان برنامه نبوده است. در گذشته بودجه‌ها به این گونه نبود، قبلاً دولت اینگونه در فعالیت‌ها حضور نداشت همه به خاطر تعالیم کینز است.

۷ - John Maynard Keynes (۵ June ۱۸۸۳ – ۲۱ April ۱۹۴۶) was a British economist

۸ - Robert Merton (July ۴, ۱۹۱۰ – February ۲۳, ۲۰۰۳)

پس اقتصاددان‌ها نقش مهمی داشتند. این اندیشه‌ها باعث می‌شود زندگی مردم شکل بگیرد و به یک نحو خاص شکل بگیرد. بنابراین مطالعه تاریخ عقاید اقتصادی به ما کمک می‌کند که شیوه و نحوه‌ی زندگی جوامع مختلف را درک کنیم.

طبعاً این سوال در ذهن همه شما شکل می‌گیرد که آیا نظریات اقتصادی همه ناشی از طرز تفکر یک انسان است؟ آیا تفکر یک انسان ناشی از نحوه زندگی او نبوده است؟ آیا حرف مارکس که می‌گوید: "به من بگو منبع درآمدت از کجاست تا به تو بگویم چگونه فکر می‌کنی" بایستی بپذیریم؟ آیا فردی که در یک نظام خلق شده و در آن جایگاه و روابط قرار گرفته، آیا فکرش متأثر از آن نظام نیست؟ پس چطور می‌تواند آن نظام را تغییر دهد؟ پس چرا می‌گوییم نظام‌ها به خاطر اندیشه‌های بعضی‌ها تغییر کرد؟ اگر فرد مخلوق نظام است، چطور توانست نظام را تغییر دهد؟ این بحث‌ها خیلی جدی است که در مطالعه‌ی خود بایستی به آن رسید.



## بررسی اندیشه‌های افلاطون<sup>۹</sup>

الآن بحث را از کجا انتخاب کنیم. من معتقد بودم که نبایستی خیلی به گذشته رفت. اما الان که می‌خواهم جایگاه این را مشخص کنم، مجبور هستم. به گذشته بروم. طبعاً باید از افلاطون آغاز کنم.

افلاطون در حدود ۳۵۰ الی ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته است. شاید در بین متون، افلاطون از اولین کسانی است که توانست از منشا دولت های شهری سخن بگوید و یک جامعه‌ی ایده‌آل را تصور کند. کتاب "جمهوری" و تا حدی کتاب "قوانین" او کاشف از این دو دیدگاه است.

افلاطون تقسیم کار را مطرح کرد. منشا شهر و دولت‌ها را به واسطه همین تقسیم کار توضیح داد. علت تقسیم کار را از یک سو عدم تساوی طبیعی در مهارت انسان‌ها و از سوی دیگر، تعدد نیازهای بشری دانست. این قدیمی‌ترین تحلیل است که ما در رابطه با آنالیز اقتصادی در اختیار داریم. افلاطون با این دیدگاه توجه خود را به ساختار اجتماعی معطوف می‌کند. در این ساختار بردگان هستند، حالا بردگان توجیه می‌شوند. می‌گوید: "بردگان باید باشند تا کارهای پست را انجام دهند."

بنابراین افلاطون کار را به دو دسته کارهای پست و کارهای عالی (پسندیده) تقسیم کرد. طبعاً باید کارهای پست را مترادف با بردگان کند، چون بردگان جایگاه خوبی ندارند. پس مادامی که کارهای پست هست، باید بردگان هم باشند. اینجاست که وضعیت اقتصادی ذهن افلاطون را شکل می‌دهد. بردگان باید توجیه بشوند. برای اینکه متکفل انجام کارهای پست هستند. کارهای پست مانند تولیدات و کارهای عالی مانند دفاع، مدیریت شهرها، قضاوت و جنگیدن است. برای اینکه افرادی که متکفل کارهای عالی هستند بتوانند وظایف خود را انجام دهند عده ای باید به عنوان برده حضور پیدا کنند، که کارهای سخت را انجام دهند. این اوضاعی را نشان می‌دهد که افلاطون بر اساس این اوضاع باید فکر کند یعنی تاثیر عینیت را بر ذهنیت می‌برد. این جاست که افلاطون شروع به کاوش های ذهنی خودش می‌کند چرا که او فیلسوف بود. او معتقد بود برای اینکه طبقه‌ی مدیران جامعه موفقیت پیدا کنند اینها بایستی تحت تاثیر منافع شخصی نباشند. فقط باید به منافع عموم فکر کنند. این جاست که دیدگاه یک متفکر می‌خواهد حق را از باطل تمییز دهد. رهبران جامعه، دیگر باید به فکر منافع عامه باشند، منافع شخصی خود را مبنا قرار ندهند. حالا چه کار کنیم که این اتفاق روی دهد؟ چه کار کنیم که مدیران جامعه تحت تاثیر منافع شخصی

۹ - Plato

قرار نگیرند؟ باید مالکیت خصوصی را از آنها بگیریم. نباید مالک چیزی باشند. چون اگر مالک چیزی باشند به دنبال منافع شخصی اند، بیشتر می‌خواهند، بنابراین می‌بینیم افلاطون صحبت از یک سوسیالیسم برای طبقه‌ی حاکم می‌کند، یک مالکیت اشتراکی و به اصطلاح یک کمونیسم آریستوکراسیک، یک سیستم آریستوکراسی به وجود آمد.

مالکیت عمومی را که حاصل فکر یک فیلسوف است، طبع انسان نمی‌پسندد. به ویژه طبع انسان وقتی قدرتمند شد بیشتر می‌خواهد. این طبع انسان است که وقتی قدرت سیاسی و اجتماعی پیدا کرد، قدرت اقتصادی بیشتری می‌خواهد. اما از نظر او نباید اینگونه باشد، این نباید، مبنای عینی نداشت. نباید های یک فیلسوف مبنای عینی ندارد و عینیت را تایید نمی‌کند. ببینید ما یک عینیت و یک ذهنیت داریم. ذهنیت حاصل عقل ماست مانند افلاطون، عینیت آن چیزی است که در جامعه است، روابط اجتماعی وضعیت تولید دانش فنی (تکنولوژی) این‌ها همه‌ی چیزهایی است که در عینیت است. یک ذهنیت است و یک عینیت که باید با یکدیگر سازگار شود. می‌بینیم افلاطون آنجایی که برده‌داری است می‌آید توجیه عینی می‌کند اما ذهنیت او به سمتی می‌رود که طبقه‌ی حکمران نباید مالکیت خصوصی داشته باشد اما این را نمی‌توان در جامعه پیاده سازی کند.

در دیدگاه اسلامی، علاوه بر عینیت و ذهنیت، ما التزامات قلبی داریم. افلاطون التزامات قلبی نداشت و نمی‌گوید که در قرآن و یا احادیث این گونه بحث شده است. وقتی شما یک روایت و آیه قرآن می‌بینید دنبال آن نیستید که در مورد آن کنکاش کنید بلکه آن را درست و حق می‌دانید. فرق اقتصاددان اسلامی و غیراسلامی در همین است. یعنی ایمان داشته باشد نسبت به اینکه آن حاصل وحی است.

الان آنچه که از دین بدست می‌آید، عدالت، قسط و اقامه قسط جزو ارکان ماست. حالا اگر کسی بگوید برای تحقق عدالت بایستی رشد اقتصادی به وجود آورد، یعنی در زمان تحقق رشد اقتصادی ما ممکن است ناظر به بی‌عدالتی باشیم. این را برای من ثابت کنید. من گوش می‌کنم و سپس می‌روم و فکر می‌کنم. اصلاً نمی‌پذیرم چرا که التزامات قلبی من چیز دیگری است. استدلال عقلی می‌کند اما التزامات قلبی من چیز دیگری حکم می‌کند من نمی‌پذیرم و تنها فکر می‌کنم جواب نمی‌گیریم. دوباره فکر می‌کنم جواب نمی‌دهد تا آخر عمر فکر می‌کنم و جواب مسئله را نمی‌فهمم می‌گویم مُردم، اما نتوانستم این مسئله را جواب دهم اما حق آن است که دین من به من گفته است. به ایشان که دوست او هستم می‌گویم من که از دنیا رفتم نتوانستم آن را ثابت کنم تو آن را ثابت کن،

بقیه عمر خود را بگذار او هم عمر خود را صرف می‌کند اما نمی‌تواند، به بعدی می‌سپارد. قطعاً جواب خواهد داد این التزام قلبی من است.

ببینید ما که وحی و ائمه اطهار و نزدیک به هزار سال کار فقاہت داریم، چرا اقتصاددان ما در این مسیر حرکت نمی‌کند؟ و چرا او به دنبال این موضوع نمی‌رود تا مسئله را عقلاً در این مسیر اثبات کند. بحث من در اینجاست که اگر دین خدا به یک مسیر رهنمود کرده باید تمام کاوش‌های عقلی خود را به آن سو هدایت کنیم. این جا است که فرق بین اقتصاد اسلامی و اقتصاد غیر اسلامی مشخص می‌شود، اقتصاد اسلامی یعنی بر اساس آنچه که وحی دلالت می‌کند، عقلاً در آن مسیر حرکت کن و غایت کوشش خودت را در این مسیر انجام بده، ما به این اقتصاد اسلامی می‌گوییم.

پس ما سه موضوع داریم عینیت، ذهنیت و التزامات قلبی. این‌ها بایستی با هم سازگاری پیدا کنند. عینیت را باید ببینیم و قانون مندی‌اش را کشف کنیم و به دنبال عقلانیت برویم و همه با هم در پرتوی آنچه که ما قلباً معتقد به آن هستیم تلاش کنیم. اگر این کار را بکنیم نظام اسلامی داریم. نظام اسلامی نه اینکه ما اندازه‌گیری نکنیم، اقتصاد سنجی در اقتصاد اسلامی نیست؟ چرا نیست ما اقتصاد سنجی داریم، اندازه‌گیری می‌کنیم، پارامترها را تخمین می‌زنیم، اینکه مانعی ندارد اما قلب در چه زمانی هماهنگ می‌شود؟ در زمانی که آن دلالت خاصی بکند.

بر گردیم به افلاطون، افلاطون در اینجا عینیت را مشاهده کرد و بردگی را توجیه کرد. عقلانیت خودش را دید و به طبقه حاکم می‌گوید باید از منافع شخصی منزه باشد و بایستی به منافع عمومی فکر کند. مالکیت اشتراکی برای طبقات حکمران را نتیجه گرفت، غافل از این که با طبع انسان سازگار نیست. کسی که قدرت را به دست می‌گیرد زیاده طلب می‌شود، مگر کسی که قدرت را برای خدا در دست می‌گیرد و می‌خواهد احکام اسلامی را پیاده کند. اینها زیاده طلب نیستند، بنابراین نظر او با اشکال مواجه شد و دیری نپایید که شاگردش ارسطو نظریاتش را رد کرد.

بررسی اندیشه‌های ارسطو<sup>۱۰</sup>

ارسطو در حدود ۵۰ - ۶۰ سال پس از افلاطون ظهور می‌کند، ارسطو اقتصاددان تحلیلی خوبی بود. در کتاب "سیاست و اخلاق"، او مانند افلاطون تمرکز خود را روی دولت معطوف می‌کند. اما اشکال کار افلاطون از نظر ارسطو این بود که، افلاطون مالکیت خصوصی را برای طبقه‌ی حاکم نفی کرد، عقل ارسطو بکار می‌افتد برای یک چیز، که این مانع را در عینیت از بین ببرد. درسی را که من برای شما می‌گویم، داستان افلاطون و ارسطو نیست. از آن جا من به امروز مراجعه می‌کنم که اقتصاد اسلامی و یک حکومت اسلامی داریم، این مطالب را به یکدیگر بایستی وصل کرد. همه‌ی این‌ها به هم متصل اند. شما نظریه‌ی افلاطون را باید ببینید و ببینید الان چه استفاده‌ای از آن باید بکنید. من می‌گویم به این فکر کنید چرا ارسطو این گونه می‌اندیشید؟ ارسطو، در صورتی که امور بر اساس ایده آلیسم افلاطون باشد، مانعی در جریان تنظیم امور می‌بیند.

فکرش را به کار برد اما در چه جهتی؟ در جهت رفع مانع برای آنکه قدرت حاکم به زیاده خواهی خودش برسد و مانعی در برابر زیاده خواهی قدرت حاکم نباشد. همان دید گاه‌های افلاطون، دوهزار و چهارصدسال بعد در اندیشه‌های آدام اسمیت<sup>۱۱</sup> به گونه‌ای ظاهر می‌شود. دوباره می‌بینیم یک ایده آلیسم در افکار اسمیت ظاهر می‌شود. آدام اسمیت می‌گوید: "دولت تاجر خوبی نیست، تاجر هم دولت مردان خوبی نیستند" در این وضعیت، باز می‌بینیم انعکاسی از اندیشه‌های افلاطونی، همان ذهنی‌گرایی است.

دولت تاجر خوبی نیست و تاجر هم دولت مردان خوبی نیستند. حال چه کنیم؟ همان سوالی که برای افلاطون بود برای آدام اسمیت مطرح است. این که من می‌گویم مستقل فکر کنید و تاریخ اندیشه‌های اقتصادی را بخوانید برای این است که بتوانید این سوالات را جواب دهید. باید پرسید آقای افلاطون و ارسطو چه کنیم؟ آقای آدام اسمیت چه کنیم؟ برویم درس اخلاق به دولت مردان بدهیم؟ بگوییم، دولت مردان زیاده خواهی نکنید. درست است که قبلاً تاجر بودید و الان وزیر شدید و... (یک تاجر را گذاشتند وزیر بازرگانی، مثل این است که دراکولا را بگذاری رئیس بانک خون).

---

۱۰- Aristotle

۱۱ - Adam Smith

مبنای نظام سیاسی بایستی صحیح باشد اینجاست که تا وقتی مبنای یک نظام سیاسی دینی نباشد نمی‌شود صحبت از اخلاق کرد و صحبت از بایدها و نبایدها کرد. من در خلال این ۳۰ سال که تاریخ عقاید اقتصادی درس می‌دهم هر چقدر فکر می‌کنم می‌بینم این نعمتی را که شما دارید و من کمتر و شما بیشتر، به این علت که جوان هستید و آن یک نظام دینی است این را دست کم نگیرید. شما با من، همفکر شوید و این گونه بیان‌دیشید چگونه می‌شود یک نظام سیاسی ایجاد کرد؟ آن نظر افلاطون و نظر دیگر ارسطو و این هم آدام اسمیت بود، دولت تاجر خوبی نیست و تاجر هم دولت مردان خوبی نیستند، چه کنیم؟ سخن چرچیل<sup>۱۲</sup> در مورد دموکراسی، "دموکراسی بدترین نظام سیاسی است اما بهتر از آن ندیده ام"، البته داریم، حکومت دینی، پیامبران برای چه آمدند؟ کسی که اعتقاد به دین خدا دارد این گونه فکر می‌کند.

برگردیم به ارسطو، ارسطو مجبور است که دفع مانع کند و عقل خود را به کار می‌اندازد، دلیلی اقامه می‌کند عین دلیلی که امروز اقامه می‌شود. اگر مالکیت خصوصی نباشد انگیزه نیست و رشد حاصل نمی‌شود، انگیزه برای فعالیت، انگیزه برای کارایی و تمام مطالبی که شما در خرد خوانده اید. می‌بینیم عصاره‌ی آنچه که در اقتصاد خرد مطالعه می‌کنیم در اندیشه‌های ارسطو دیده می‌شود و آنچه که مطرح است انگیزه رفتار مصرف کننده و رفتار تولید کننده براساس مطلوبیت، یعنی انگیزه‌های مادی و رفاهی در افکار ارسطو می‌آید.

ارسطو بیان می‌کند که مشکل کار، مالکیت خصوصی نیست که افلاطون مخالف آن بود، مسئله استفاده صحیح و عقلایی از مالکیت خصوصی است که بدرستی انجام نمی‌شود. بنابراین افراد را به عقلانیت هدایت می‌کرد نه حذف نهادی به عنوان مالکیت خصوصی. وی می‌گفت از مالکیت خصوصی به درستی بهره برداری کنیم. در این وضعیت دیدگاه افلاطون بر ارسطو حاکم است. جامعه را به حکومت کنندگان و حکومت شوندگان تقسیم می‌کند. حکومت شوندگان عبارت است از دهقانان، صاحبان کسبه، کارگران و بردگی هم طبعاً امری مورد تایید بوده است، چرا که نظام تولید بایستی کارش را انجام دهد.

شاید ارسطو اولین فردی بود که آمد و فن تدبیر منزل را مطرح کرد که در اندیشه‌ی تمام حکما و علمای اسلامی در قرون وسطی بود و بحث مبادله را خیلی جدی مطرح کرد و ارزش مبادله و ارزش مصرف را از یکدیگر تفکیک کرد. ارزش مبادله و ارزش مصرف همانیکه آدام اسمیت به صورت ( use value و exchang value )

مطرح کرد و همانیکه بعد ها مارکس مطرح کرد و از دل آن تئوری استثمار را درآورد و نظام سرمایه داری را نشان داد که با بحران و فرو ریزی مواجه شده است.

ولی مفهوم همان مفهوم است می بینیم در تاریخ اندیشه ها مفاهیم شکل می گیرد و در طول زمان نتیجه دیگری از آن گرفته می شود. چرا ما مسلمانان نمی توانیم از همین ارزش مبادله و ارزش مصرف، مفهومی در بیاوریم که نظام ها را تحت تاثیر قرار دهد؟

استدلال دیگر ارسطو در مورد پول بود و عبارت "پول نازاست" یعنی پول نمی تواند تولید کند از ارسطو است. چون پول نازاست پس ربا غیر طبیعی است چون دین نداشت که بگوید حرام است گفت غیر طبیعی است. پس مفهوم پول به عنوان ابزار مبادله و ذخیره ی ارزش، یعنی سرمایه را اولین بار ارسطو مطرح کرد.

این دو جریان فکری به عنوان دو غول اندیشه ها در قبل از میلاد مسیح اینگونه آنالیز کردند. من در این مدت گفتم که چطور اینها متاثر از عینیت بودند. چطور با کوشش های عقلانی خود توانستند در عینیت تاثیر بگذارند و چطور کاوشهای عقلی یک فیلسوف مانند افلاطون می آید و چون تلازم و تطابق و سازگاری با ترتیبات عینی ندارد و می خواهد از طبقه ی حاکم مالکیت را بگیرد. توسط شاگرد خودش باز به کمک استدلال عقلی و بحث انگیزه، اندیشه های افلاطون فرو می ریزد. همین دو مطلب شاید کافی باشد که ما جریان اندیشه های اقتصادی را در حدود این سه هزار سال تحلیل کنیم. اما ما این بحث را گام به گام با یکدیگر می آییم و در هر جا ظاهر می کنیم.

## بررسی تحولات روم باستان

در روم باستان یک پدیده‌ی کاملاً متفاوتی از اندیشه‌ها نسبت به یونان باستان است، در روم باستان یک جریان دیگری در حال اتفاق افتادن است و این جریان این بود که این روم از نظر جغرافیایی مرکز رفت و آمد ملل مختلف بود و یک جریان در روم به وجود آمد که ما برویم یک حقوق مشترک بین المللی در بیاوریم یعنی از این اقوام مختلف که سنت‌های مختلف و حقوق‌های مختلف دارند، وجه مشترک را در بیاوریم. آن مفهومی که در حقوق به نام "یوش جتینوم" مطرح است در آنجا شکل گرفت. یعنی یک نوع حقوق مشترک بین الملل، مبنای چه بود؟ می‌گفتند حقوق مشترکی که به طور طبیعی وجود دارد (نه اینکه خواست خداست)، بنابراین اولین اندیشه‌های حقوق طبیعی به وجود آمد. این در یونان باستان نمی‌توانست شکل بگیرد چون ضرورت نداشت، اینجا بود که محل ارتباط اقوام مختلف بود با حقوق‌های مختلف، می‌بینیم در روم به وجود آمد و همین است که می‌بینیم قوانین طبیعی و حقوق روم چقدر در شکل‌گیری نظام حقوقی و در حقوق ملت‌ها تاثیر گذار بود.

خیلی از غربی‌ها کوشش می‌کنند، که بگویند خیلی از احکام اسلامی تحت تاثیر حقوق روم بوده‌است. خیلی جریان‌ات پیچیده‌ای است برای قدرت بزرگی که در آنجا به نام حقوق طبیعی به وجود آمد، می‌بینیم این اندیشه‌ی حقوق طبیعی، همان طور که بعداً خواهید دید می‌آید در افکار فیزیو کراتها ظاهر می‌شود می‌آید در افکار آدام اسمیت ظاهر می‌شود و همین طور به صور مختلف خودش را ظاهر می‌کند. نکته جالب در حقوق طبیعی روم این است که فرد گرایی محوریت پیدا می‌کند. یک فردگرایی در مقابل جامعه‌گرایی افلاطون و این که هر فرد حق دارد هر مالی را بدست آورد و با مال خودش هر کاری را انجام دهد، جزء حقوق طبیعی اش به حساب می‌آید. فرد حق تصرف در مالش را دارد و هیچ چیز نباید مالکیت فرد را در واقع تهدید کند این حاصل چنین نظام حقوقی طبیعی است. طبعاً وقتی یک نظام باشد در یک شهر و منطقه به نام روم که محل داد و ستد است، بحث آزادی قرار دادها مطرح می‌شود. که حالا هر دو نفری هر قرار دادی را با یکدیگر منعقد کردند باید به آن قرارداد احترام بگذاریم برای اینکه آزاد بودند باهم به تفاهم برسند. دو نفر با یکدیگر توافق کردند و این توافق قابل احترام است. این اندیشه را می‌بینیم که تا به امروز ادامه دارد. قابل احترام است مگر اینکه قانون خلافش را بگوید. پس اصل آزادی قرار دادهاست. اختیار افراد در عقد قرار داد. هر دو انسانی که با هم توافق کردند، اصل این است که این توافق قابل احترام است. و حکومت باید از آن دفاع کند «البته به شرطها و شروطها». بنابراین می‌بینیم خیلی‌ها معتقد هستند که از یک طرف مالکیت خصوصی و از طرف دیگر آزادی قراردادهای ریشه‌ی حقوقی نظام سرمایه داری

است و کاپیتالیسم چیزی جز این نیست. ما بعدها خواهیم دید که چیزی فرا تر از این است، یعنی اگر شما می خواهید نظام سرمایه داری را بفهمید که بانک جهانی و صندوق بین الملل پول چیست، این نظام چگونه دارد عمل می کند و چگونه سرپاست. باید از اینجا شروع کنیم. اما باید ببینیم که چه شد که نظام سرمایه داری این شد که الان می بینیم.

اگر می گوئیم نظام کمونیسم شکست خورد و نظام سرمایه داری هست و این نظام بنا بر استدلال مدافعانش جاودانه است آیا به خاطر این مسائل مالکیت خصوصی و قراردادها است؟ آیا بخاطر فرد گرایی است که مبنای لیبرالیسم می شود؟ آیا این مجموعه باعث بقای نظام سرمایه داری شده است که اندیشه هایش از روم آغاز شد؟ باید این آزمون فرضیه ها را یک به یک آزمایش کنیم. اما به چه دلیل این آزمایش ها را انجام دهیم؟ نه برای اینکه بگوئیم ساموئلسون<sup>۱۳</sup> درست گفته و یا کینز درست گفته یا مثلاً آدام اسمیت درست گفته است. بلکه برای این است که بگوئیم اسلام در این میان کجا است، تکلیف ما چه چیزی است، دین ما چه می شود، سابقه ی ۱۴۰۰ سال چه می شود و این تمدن عظیم توحیدی که ما به آن اعتقاد داریم چه می شود، تمام این آنالیزها بدین منظور است، این را فراموش نکنیم.



## تحولات قرون وسطی و ظهور اندیشه‌های دینی در اقتصاد

امپراطوری روم حدود سال ۳۰۰ میلادی به روم شرقی و غربی تقسیم می‌شود. در واقع در زمان "کنستانتین"<sup>۱۴</sup> بود که وی مسیحیت را مذهب رسمی کرد. بعد روم غربی در ۴۷۶ میلادی منقرض شد. روم شرقی باقی ماند که امپراطوری "بیزانس"<sup>۱۵</sup> می‌شود و این هم در سال ۱۴۵۳ به دست حکومت عثمانی منقرض شد. فاصله‌ی بین ۴۷۶-۱۴۵۳ را قرون وسطی می‌گویند.

یعنی در حدود هزارسال، بعضی تعریف دیگری می‌کنند، اما نوعاً تعریفی که پسندیده شده فاصله بین امپراطوری روم غربی و امپراطوری روم شرقی در فاصله حدود هزار سال را قرون وسطی می‌گویند. قانون روم که "زوستنین"<sup>۱۶</sup> امپراطوری روم شرقی در ۵۲۹ میلادی مدون کرد، به نام قانون به اصطلاح مدون روم می‌باشد.

شاید به خاطر نزدیکی آن به ظهور اسلام (۶۱۰ میلادی) باشد که بعضی از مغرب زمینی‌ها ریشه‌های حقوق اسلام را در حقوق روم می‌خواهند ببینند، البته امر باطلی است. اگر افرادی این مطلب را می‌گویند به خاطر این نزدیکی هاست. نکته جالب این است که از سال ۷۰۰ میلادی تا سال ۱۲۰۰ میلادی یعنی به مدت ۵ قرن حاکمیت بلامنازع نظام اسلامی را در جهان شاهد هستیم. در این فاصله اسلام تا اسپانیا و جنوب فرانسه و از طرف دیگر تا چین و هند گسترش یافت. حال می‌خواهیم بحث کنیم که در این دوران تئوری‌های اقتصادی و نظریه‌ها در این هزار سال چه بوده است.

در مشرق زمین که حاکمیت اسلام بوده‌است در این گستره خاص در اروپا حاکمیت از آن کلیسا بود و اندیشمندان، اندیشمندان اسکولاستیکی<sup>۱۷</sup> و اندیشمندانی بودند که مذهبی فکر می‌کردند. مهم‌ترین کسی را که می‌توان به عنوان اندیشمند آن دوره نام ببریم، سن توماس<sup>۱۸</sup> بوده است. وی در سالهای ۱۲۲۵-۱۲۷۴ می‌زیسته است.

---

۱۴ - Konstantin

۱۵ - Bizans

۱۶ -

۱۷ - Scholasticism

۱۸ - san tomas

برای اینکه شما متوجه شوید که سن توماس چه زمانی بوده است این را در نظر بگیرید، ۱۲۶۰ اولین کالج آکسفورد<sup>۱۹</sup> (کالج مرتون<sup>۲۰</sup>) یعنی حدود ۱۷۰-۱۸۰ سال بعد از سوربون<sup>۲۱</sup> در فرانسه تاسیس شد و کمبریج<sup>۲۲</sup> ۳۰۰ سال پس از آکسفورد تاسیس شد و این زمان در کشورهای اسلامی مقارن با زمان سهروردی، مولوی و سعدی است.

مرتون از رجال مذهبی انگلیس بود و کالج مرتون جزء کالج های مذهبی بود. نظام اجتماعی و اقتصادی در قرون وسطی مبتنی بر فئودالیسم<sup>۲۳</sup> بود و کلیسا هم جنبه ملی نداشت بلکه یک جریان جهانی مسیحیت بود یعنی کلیسا نمی توانست ملی بیاندیشد، پس ما در قرون وسطی نمی توانیم صحبت از یک حکومت های ملی کنیم. به عبارتی مفهوم ملت به معنای افرادی که در یک حکومتی هستند نبود، مردم تحت حاکمیت کلیسا بودند و جهان مسیحی فکر می کردند. زبان رسمی بین دانشمندان اروپایی لاتین بود و به همین دلیل می توانستند با یکدیگر مراودات علمی داشته باشند و باعث رشد علمی دانشمندان در اروپا شد. همان طور که در کشورهای اسلامی زبان عربی زبان رسمی علمی بود<sup>۲۴</sup>. از دید فکری نظام مسیحیت محوریت داشت اما نظام مسیحیت از نظر فکری به اندیشه های استدلالی مجهز می شد. طبعاً تعالیم ارسطو مبنای مسیحیت استدلالی قرار می گیرد. بنابراین ارسطو مورد توجه ویژه قرار گرفت. دقیقاً همین اتفاق در جهان اسلام رخ داد، ارسطو محوریت پیدا می کند. ابن سینا ارسطو را شرح می دهد، فارابی و دیگران نیز به شرح ارسطو می پردازند.

در مغرب زمین اصحاب کلیسا روی ارسطو کار می کنند به همین خاطر اندیشه های دانشمندان اسلامی را خیلی سریع و مشتاقانه ترجمه کرده و می خواندند، چرا که کاشف از این بود که بهتر ارسطو را بفهمند و ارسطو را بیاورند برای اینکه مسیحیت استدلالی را عرضه کنند، در مواردی که اندیشه های ارسطو زیر سوال می رفت سن توماس از خود مسیحیت شواهدی در تایید افکار ارسطو می آورد. این دو لازم و ملزوم یکدیگر بودند. و بدین

---

۱۹- oxford

۲۰ -Merton College

۲۱ -sorbonne

۲۲ -Cambridge

۲۳ -Feudalism

۲۴- شما برای متوجه شدن شرایط اقتصادی اجتماعی آن زمان بایستی به مطالعه کتبی همچون قابوسنامه پردازید. همچنین بایستی به مطالعه ی احادیث و روایات پردازید تا شیوه کسب و کار و تجارت را در یابید.

ترتیب این ها جلو رفتند، جالب است که دو مفهوم "قیمت عادلانه" و "منع ربا" در قرون وسطی در حوزه اقتصاد شکل گرفت.

### قیمت عادلانه

این پدیده برای اولین بار در افکار سن توماس ظاهر شد شبیه این را ما نزد دانشمندان مسلمان و جای دیگری سراغ نداریم. شما دقت کنید آکسفورد از نظامیه‌های بغداد برگرفته شده بود، پس دانشگاه‌های کشورهای اسلامی خیلی قبل تر از غربی ها بود. نوع بنا در آکسفورد اسلامی است.

در کشورهای اسلامی همزمان با سن توماس شیخ مفید (۳۲۸ هـ. ق - ۱۰۰۰ میلادی)، شیخ طوسی (۱۰۵۰ میلادی)، علامه حلی (۱۲۰۰ میلادی)، خواجه نصیرالدین طوسی (۱۲۰۰ میلادی) دارای رساله در تدبیر منزل و اخلاق ناصری، ابوعلی مسکویه (۱۰۰۰ میلادی) دارای تهذیب الاخلاق، تدبیر منزل، سیاست مدن، زندگی می کنند اما در اندیشه های هیچ کدام از این ها بحث قیمت عادلانه و عدالت را نمی بینیم، چرا؟

چون بحث عدالت شد من دو پاراگراف برای شما می خوانم از سخنان اردشیر موسس سلسله ساسانیان در هنگام تاج گذاری<sup>۲۵</sup>. توجه به بحث عدالت در این نوشتار حائز اهمیت است.

"خدا را ستایش می کنیم که نعمت خویش خاص ما کرد و موهبت و برکت خود به ماداد ستایش او می گوئیم که فضل عطای او می شناسیم و بخشش و مزیت او را سپاس می داریم بدانید که در راه اقامه عدل و بسط فضیلت و استقرار آثار نیک و عمران شهرها ورافت به خلق خدا و ترمیم اقطار ملک و احیای آن قسمت ها که ویران شده همی کوشیم خاطر آسوده دارید که قوی و ضعیف با دنی و شریف همگان را از عدالت بهره مند خواهیم داشت و عدالت را رسمی پسندیده و آیینی متبع خواهیم کرد و کردار ما گفتارمان را تایید خواهد کرد ان شاءالله تعالی و سلام بر شما باد.

کینه توز همدیگر نباشید تا دشمن غافلگیرتان نکند و احتکار نکنید تا دچار قحط نشوید پناهگاه رهگذران باشید تا فردا به رستاخیز سیراب شوید به دنیا اعتماد نکنید که به هیچ کس پایدار نماند و غم آن نخورید که هرچه خدا خواهد همان شود مع ذلک دنیا را رها نکنید که آخرت را جز به دنیا بدست نتوان آورد"

۲۵- مروج الذهب جلد اول ابوالحسن علی ابن الحسین مسعودی مترجم ابوالقاسم پاینده صفحه ۲۳۸

بحثی که سن توماس در مورد قیمت عادلانه می‌کند و بیان می‌دارد که کالاها بایستی به ارزش دقیق خودشان فروخته شوند و این ارزش تابعی است از زحمتی که تولیدکننده کشیده است، یعنی تقریباً شبیه تئوری ارزش کار مارکس، می‌گوید ارزش آن کالا، کار مجددی است که لازم است برای تولید آن کالا صرف شود. آیا مارکس این مطلب را از سن توماس گرفته بود؟ تاریخ عقاید اقتصادی بایستی شما را به اینجا برساند، چطور این اندیشه در افکار دانشمندان مسلمان ظاهر نمی‌شود. اما در افکار سن توماس ظاهر می‌شود و بعد ها شبیه اش در افکار مارکس ظاهر می‌گردد و مارکس نتیجه‌ی دیگری می‌گیرد. پس از تعریف سن توماس از قیمت عادلانه، او بحث مزد عادلانه را مطرح می‌کند.

مزد عادلانه، مزدی است که امکان زندگی برای کارگر و خانواده‌اش را به گونه‌ای فراهم می‌کند که بتواند تولید کند. همین قانون بعد ها در افکار ریکاردو<sup>۲۶</sup> می‌آید، در افکار مارکوس<sup>۲۷</sup> ظهور پیدا می‌کند و در افکار اسمیت هم به نحوی هست.

### محکومیت ربا

در افکار سن توماس، البته نه به استناد سخن ارسطو که گفت پول نازا است، این نکته موجود است که، ربا نقض عدالت است. نکته جالب این که دو استدلال در اقتصاد خرد می‌کنند و می‌گویند ربا جائز است، اول اینکه شما از پول استفاده کردید پس باید در قبال آن استفاده ربا بدهید. سن توماس در رد این استدلال می‌گوید بعضی از کالاها هستند که خودشان با منافعشان یکی هستند، مانند خانه‌ی اجاره‌ای، اما بعضی از کالاها هستند که استفاده از آنها متضمن سود و بهره نیستند مانند نان. استدلال دیگری که در اقتصاد خرد مطرح می‌شود این است که ربا قیمت زمانی است که آن پول در نزد شما بوده است. سن توماس در مورد این استدلال می‌گوید، "زمان متعلق به خداست و لذا نمی‌توانیم آنرا بفروشیم".

پس با یک دید دینی و ملهم از مسیحیت و تفکر ارسطو، سن توماس برای دو مفهوم جدی قیمت عادلانه و مزد عادلانه و منع ربا دلایل عقلی مطرح می‌کند. و نکته جالب این است که در همان دوران قرون وسطی رئیس

۲۶- David Ricardo-

۲۷ -

دانشگاه پاریس خلاف نظر سن توماس بحث می‌کند و می‌گوید قیمت عادلانه آن نیست که متضمن عدالت باشد قیمت عادلانه قیمتی است که دولت تعیین کند. عدالت را در قدرت ظاهر می‌کند.

در این جا زمانی است که اندیشه های دینی وارد اقتصاد می شوند و از طریق یک فرایند استدلالی جلو می روند. این در حالی است که این پدیده در کشور های اسلامی هیچ گاه مشاهده نشد. این مطلب در فقه الاقتصاد هم متأثر از این است. می بینیم ما راجع به خیلی از مسائل نمی توانیم مبنای استدلالی که ناشی از عملکرد یک نظام باشد بیاوریم. همه چیز به فرد منتهی می شود به عملکرد فرد بستگی دارد هیچ گاه در مورد کل این سیستم نمی توانند نظر بدهند. ممکن است این تکه ها اسلامی باشد اما نظامی که شکل می دهند غیر اسلامی باشد ممکن است که تجار همه اسلامی عمل کنند اما تجارت غیر اسلامی باشد. در مورد بانک هم همین طور است. ما به جای آنکه جزء جزء بررسی کنیم، باید بتوانیم در مورد کل بانک و ماهیت آن نظر بدهیم. این ها جایگاهش در اندیشه اقتصادی کجا است؟ اقتصاددانان مسلمان در این جایگاه چگونه باید بیاندهند؟ شما باید به دنبال مبنای بروید و در این موارد جست و جو کنید و به دنبال مبنای احکام اسلامی و تئوری های اقتصادی باشید. چون اگر ما این را مجموعه ای از احکام بدانیم که می خواهند ناظر به رفتارهای ما باشند بایستی این مبنای ها را به یکدیگر پیوند بزنیم تا از این پیوند از حوزه و دانشگاه به یک حقیقت برسیم.

### جمع بندی

تا اینجا که آمدیم این مطالب را دریافتیم، جریانی که در روم باستان شکل گرفت. نظام طبیعی، حقوق طبیعی روم که به قرون وسطی آمد و خود را در نظام مسیحیت ظاهر کرد. در کشور های اسلامی دانشمندان بر روی نظریات ارسطو بسیار کار کردند و پس از آن پیشگامان مسیحیت از آن استفاده بردند. مفهوم تدبیر منزل را از ارسطو گرفتند، خواجه نصیرالدین طوسی و.... بر روی این مفهوم کار کردند. مفاهیمی که بتوان بعد ها علم اقتصاد را از آن در بیاوریم که مبنای اسلامی باشد بدست نیامد، که چرایی اش را نمی دانیم.

در مسیحیت با استفاده از نظریات ارسطو قیمت عادلانه را مطرح کردند، حتی ارسطو را توجیه مسیحی کردند. ولی این زمینه‌ی خیلی از تحولات شد. نظام طبیعی و حقوق طبیعی روم آمد اندیشه های نظام طبیعی آدام اسمیت را آورد که جلسه بعد انشاء الله تعالی بحث می کنیم که چطور این ها آمد در اندیشه های آدام اسمیت و فیزیوکراتها قبل از آدام اسمیت، فیزیوکرات ها کاملا اقتصاددانان الهی بودند، حتی قانونمندی اقتصاد را می گفتند مشیت الهی است. این اندیشه های مسیحیت در قالب یک نظام کاملا علمی به آدام اسمیت به ارث رسید و آدام اسمیت دین را از اقتصاد بیرون برد.

جلسه دوم<sup>۲۸</sup>

## مقدمه

جلسه پیش بحث را تا قرون وسطی ادامه دادیم و شکل گیری اندیشه‌ها را در قرون وسطی بررسی کردیم. در خلال نکاتی که گفته شد به این نکته اشاره کردیم که هدفمان مروری بر تاریخ اندیشه‌ها نیست. ما دو هدف داریم: اول این فرضیه را آزمون کنیم که نظریه های اقتصادی تحت شرایطی متأثر از اوضاع و احوال اجتماعی به کمک کاوش‌های عقلی شکل می‌گیرند و جلو می‌روند (مستقل از کاوشهای عینی).

من در همین جا حاشیه ای می‌گویم، در ریاضیات صرفاً کاوشهای عقلی است که انجام می‌شود و اساساً تابعی از شرایط عینی نیست و بخش ایدئولوژیک بسیار ضعیف است. ریاضیدان کاری به عینیت ندارد و صرفاً قانونمندی‌ها را کشف می‌کند و اصلاً محدود در زمان و تاریخ نیست.

فرما<sup>۲۹</sup> چهارصد سال پیش قضیه ای را اثبات می‌کند و در حاشیه کتابش می‌نویسد « بدیهی است که می‌دانیم» برای او این قضیه بدیهی بود. هیچ ریاضیدانی نیست که حداقل ۷ الی ۸ سال را درگیر این موضوع نشده باشد. و نتوانستند این موضوع را اثبات کنند. کل اثبات جزئی قضیه حدود ۱۰۰۰ صفحه است و والز<sup>۳۰</sup> به کمک کشفیاتی جدید توانست این موضوع را اثبات کند. او ۴۰۰ سال قبل به این موضوع پی برده بود. این نشان از قدرت عقل دارد. قضیه‌هایی که صرفاً در فضای مجرد ذهن انسان شکوفا می‌شود در اکثر موارد کاشف از واقعیات عینی است در حالی که این‌ها متأثر از هم نبودند و این خیلی موضوع قابل توجهی است. قانونی در ریاضیات کشف می‌شود و بعد‌ها در فیزیک در عینیت دیده می‌شود. گاهی هم ریاضیدان‌ها برای توصیف آنچه که در عینیت دیده اند مجبورند سال‌ها فکر کنند. این خیلی عجیب است که مغز ما قانونمندی جهان واقع را در درون خودش دارد. به همین دلیل است که ریاضیدان‌ها چیزهایی را کشف می‌کنند که امروزه اصلاً در جهان عینی کاربرد ندارد و بعد از سالها کاربرد آنها معلوم می‌شود و می‌توان با آنها جهان عینی را تغییر داد. کامران وفا فیزیکدان معاصر به قضیه ای رسید و آمد در ریاضی محض تا آنچه را که به آن رسیده اثبات کند و نتوانست چون فیزیک رشد سریعی داشت دید خیلی عقب مانده است. تفسیر این پدیده‌ها توسط اعتقادات الهی ممکن است. اینکه بگوییم ما منعکس

۲۸- این جلسه دومین جلسه از سلسله جلسات بررسی تاریخ عقاید اقتصادی است که توسط آقای دکتر درخشان در تاریخ ۸/۸/۸۸ در دانشکده اقتصاد دانشگاه امام صادق علیه السلام ارائه شده است.

۲۹ - Pierre de Fermat

۳۰ - waals

کننده طبیعت هستیم و تفکر ما نتیجه فعل و انفعالات شیمیایی ذهن ماست و ما همانند نمک طعام نتیجه یک سری فرمولها هستیم، اگر اینگونه است ما چگونه می‌توانیم در این فرمولها تصرف کنیم و چیزهای جدیدی بسازیم. اندیشه‌های ما بسیار متأثر از آن چیزهایی است که در عینیت دیده می‌شود و بسیار متأثر است از قدرت‌های فکری و در خیلی از موارد می‌تواند متأثر از باورها و نظام ایدئولوژیک ما باشد. این بند آخر بسیار ضعیف شده و علت آن هم دل‌باختگی ما به جنبه‌های مادی است که ما را از معنویت و الهیت قضیه دور کرده و ما نقش اعتقادات دینی را در شکل‌گیری اندیشه‌های اقتصادی و تنظیم امور نمی‌بینیم.

وقتی شما عاشق چیزی شدید دیگر نمی‌توانید جدای از آن را ببینید. من که عاشق این روش از اقتصاد شده‌ام دیگر نمی‌توانم غیر از آن را ببینم و لذا عینیت و ذهنیت بسیار تأثیر گذارند و ایدئولوژی هم تأثیر گذار است. اما در مارکسیسم تأثیر این ایدئولوژی را در اندیشه می‌بینیم هر چند ایدئولوژی او اسلامی نیست. هر جا که اندیشه اش اجازه نمی‌دهد وارد نمی‌شود. نه تنها در اندیشه‌های اقتصادی بلکه در همه چیز<sup>۳۱</sup>، حلقه مفقوده، تأثیر اسلام در اندیشه‌های اقتصادی است. ما می‌خواهیم بررسی کنیم که در طول تاریخ کجا به اندیشه الهی نزدیک شدیم و کجا خارج شده ایم و الان کجا قرار داریم.

پس ما می‌خواهیم در خلال این بحث این را بدست بیاوریم و لذا هدفمان دو چیز است: یکی اینکه این نظریه‌ها پدیده‌هایی تاریخی‌اند و نبوده‌اند بوجود آمده‌اند و از بین خواهند رفت. این تئوری‌های اقتصادی و لیبرالیستی ناپایدارند و نظام سرمایه داری ناپایدار است. اینها پر از تناقض‌اند و ناپایدارند. و این اعتقاد ما است که آنچه پایدار است اسلام است. ما اینگونه فکر می‌کنیم و معتقدیم. اگر نتوانستیم ثابت کنیم عقب نشینی نمی‌کنیم و می‌گوییم من نتوانستم و بعدی‌ها ثابت خواهند کرد. خواهیم دید که هر آنچه که بوجود آمده پایدار نخواهد بود. دوم اینکه ثمره تأثیر عینیت و عقلانیت و از همه مهم‌تر ثمره ایدئولوژی را در اندیشه‌های اقتصادی ببینیم. من قبلاً اینگونه فکر می‌کردم که اگر اقتصاد اسلامی می‌خواهیم، باید آنچه در عینیت هست و آنچه را که عقل ما می

۳۱- مثلاً در کرولین فوتوگرافی، یک رشته ای خاصی از فوتوگرافی است که بعداً در پزشکی به کار رفت. زن و شوهر روسی بودند و شوهرش استاد فیزیک نور بود، برای سیستم جاسوسی روسیه صفحه‌هایی خاص را طراحی می‌کردند تا عکس برداری خاصی بکند. در خلال کار دیدند هاله‌ای از چیزی در یکی از صفحات دیده می‌شود بعد فهمیدند که موجود زنده‌ای به نام برگ روی آن افتاده است ابتدا گفتند این یک سری فعل و انفعالات شیمیایی است و عایق‌هایی را گذاشتند ولی دیدند که باز همان عکس روی فیلم افتاده است و گفتند به چیزی داریم می‌رسیم که فرای ماده است و آن سازمان آنها را تأمین مالی نکرد و گفت که ما مجهز به اندیشه ماتریالیستی هستیم و آن زن و شوهر ثروتمان را در این راه خرج کردند و به چیزهایی هم رسیدند. مارکسیست حتی اجازه فکر کردن در خارج از ماتریالیست را نمی‌دهد ولی این تأثیر گذاری را در اندیشه‌های اسلامی ندیده‌ایم.



گوید و خدا به ما داده و آنچه را که التزامات و دلالت های قلبی ما است را با هم هماهنگ کنیم تا به اقتصاد اسلامی برسیم. اگر یکی از اینها دچار مشکل شود به اقتصاد اسلامی نمی‌رسیم. پس ما این دو بحث را مرتباً دنبال خواهیم کرد.

اشاره ما به مارکسیسم از این جهت است که توانسته ایدئولوژی را به صورت کامل و شفاف در تئوری و اندیشه ها ظاهر کند، این یک تجربه خوب است تا ببینیم که چگونه می‌شود اینگونه بود، نه اینکه از او کپی کرد اما روش کارش را می‌توان استخراج کرد. هرکس که می‌خواهد اقتصاد اسلامی بخواند باید مارکسیسم بداند. او توانسته بین ماتریالیست و دیالکتیک رابطه برقرار کند و ماتریالیست دیالکتیک را بوجود آورده و به کمک آن آمده تاریخ را تفسیر کرده و به کمک هر دو اینها نظام های اقتصادی را تحلیل کرده و ثابت کرده نظام سرمایه داری از بین خواهد رفت و کمونیسم پایدار است او می‌گوید چون ایدئولوژی اش جاودانه است پس کمونیسم جاودانه است و تناقضش هم از اینجا است و سقوط می‌کند.

چرا رسیدن به نظام الهی اینقدر مشکل است؟ زیرا گران است و قیمتش بالاست. پیدا کردن ریگ و سنگ در اطراف دانشگاه خیلی راحت تر است از پیدا کردن عقیق و فیروزه، بهشت را ارزان به کسی نمی‌دهند و خیلی قیمتش بالاست. بنابراین اگر توانستیم این کار را بکنیم (به اقتصاد اسلامی برسیم) به آنچه می‌خواهیم رسیده‌ایم و قیمت آن خیلی بالاست. هر چیز شیطانی ارزان و سهل الوصول هست و همه زمینه ها برای آن کار فراهم است و یار و همکار و همفکر بزودی پیدا می‌شود. وقتی شیطان می‌آید همه چیز مهیا می‌شود. زمینه ها هموار است. این دنیا، دنیای آماده برای کارهای خلاف و شیطانی است. اما در کارهای الهی هزاران مشکل بوجود می‌آید. با هم توافق می‌کنیم بعد به هم می‌زنیم، یکی نیست، یکی هست، همین دانشگاه هم یک نمونه بارزش است. شما نگاه کنید هرکسی برای خودش مسیری را رفته است. حالا اگر دانشگاهی بود که از اول به دنبال کارهای خلاف بود قشنگ باندها شکل می‌گرفت و هماهنگی انجام می‌شد. بین بچه های حزب الله بزودی اختلاف می‌افتد اما بین خلافکاران به سرعت با محوریت شیطان اتحاد بوجود می‌آید. این حلقه وصل آنها می‌شود ولی اگر مسلمین بخواهند حلقه وصل پیدا کنند این قیمتش بالاست. یک بحران کوچک در جامعه بوجود می‌آید این زمینه را آماده می‌کند تا مسلمین و معتقدین از هم جدا شوند. همه اینها آزمایشات الهی است و اتحاد بین مسلمین، گران قیمت

است و خدا اتحاد را ارزان نمی دهد. ببینید<sup>۳۲</sup> من دارم نظر خودم را می گویم، همین اتفاقی که در کشور ما افتاده به نظر من یک آزمایش برای مردم این کشور بود. چه جور یک مرتبه جریانی آمد و انشقاق بوجود آورد این کار شیطان است، برای این که اتحاد مسلمین قیمت دارد، مگر می شود همه زیر پرچم امام حسین علیه السلام سینه بزنند؟! باید اختلاف نظر بوجود بیاید! همین الآن همه شما در دلتان نگرانی هایی دارید؛ برای این است که اتحاد شما از بین برود.

ببینید خارجی ها چه بزن و بکوبی دارند، از خوشحالی سر از پا نمی شناسند، زیرا می بینند که آن بدنه واحد دارد متزلزل می شود. زمانی که من در قم بودم فردی از علما گفت مشکل ما خدا و پیغمبر خداست. ما دوست داریم کار خلاف بکنیم و از زندگی بهره ببریم و اینها نمی گذارند.

لذاست که من عرض می کنم انعکاس ایدئولوژی اسلامی را در اندیشه های اقتصادی نمی بینیم زیرا اگر می دیدیم که خیلی توفیق بزرگی بود. پس این هدف کاری ما در تمام این دوره است و شما باید تا آخر دوره پیگیر این خط باشید. هر جا من نارضا هستم خودتان فکر کنید. با هم گروه تشکیل بدهید و در مورد این حرف های من مباحثه کنید و این مباحثات برای شما خیر و برکتی دارد حقایقی را می فهمیم. کم کم به امید خدا با صفای قلبی که دارید صاحب نظریه می شوید. اگر قلبتان پاک باشد برکت به سراغتان می آید و خدا به آن برکت می دهد. هر چه قلبتان پاک تر، برکت کارتان هم بیشتر خواهد بود. اگر قلبتان را پاک نکنید شیطان دو سه برابر برکت می دهد منتها این برکت کوتاه مدت خواهد بود و با کله پایین می آید، یا این دنیا یا آن دنیا. کار خیر باشد خیلی زحمت دارد اما اگر یک میلیمتر جلو بروید برکت سراغتان می آید. مهم نیست شما در کار علمی چقدر زحمت می کشید مهم برکت علمی است.

در ادامه هم هر جا که بحث می کنم وضعیت فعلی ایران را در آن زمان بررسی می کنیم تا بفهمیم که چرا اینطور شد. این کار را اولین بار من در ایران کردم شما اینها را مدون کنید و مطالعه کنید و انشا الله یک کتابی در اندیشه های اقتصادی بنویسیم ۳۰ سال پیش این کار را کردم اما گردش ایام مرا غافل کرد و نتوانستم آن را تکمیل

۳۲- ببینید به قول یکی از دوستان در اوایل انقلاب به بانک مرکزی رفته بود و ارزی خواسته بودند و قبول نکرده بود و فردا چند نفر آمدند و گفتند که چرا این پول را ندادید. می گفت که گفتم ما کار کارشناسی کردیم و دیدیم این کار تورم زا است. آنها برگشتند و گفتند که کار کارشناسی مارشناسی نداریم، ما انقلاب کردیم که کار کارشناسی بکنیم؟ شما جلوی انقلاب ایستاده اید؟ می گفت برگشتم گفتم که اولاً ما اینجا مارشناسی نداریم و کارمان کارشناسی است، ثانیاً بعد از انقلاب شما به جایی رسیده اید چرا که اگر انقلاب نشده بود جایگاه من بالاتر از اینی بود که هست. این انقلاب به شما خیلی چیزها داده و ما نظر کارشناسی داریم

کنم. در خلال بحث های من ببینید که در ایران چه خبر بود. ما می خواهیم بدانیم چرا کشور در بعد نظریه سازی اینگونه شده و تفسیر کنید که چرا اینطور شد. من دیگر این بحث ها را در جلسات بعد تکرار نمی کنم. ما دو هدف داشتیم و نکته سوم را هم الآن گفتم که ببینید در هر بار در ایران چه خبر بوده و چرا اینطور بوده است.

در جلسه قبل تا قرون وسطی را بررسی کردیم. دیدیم که سال های ۱۲۰۰ اوج اندیشه های فلسفی و اقتصادی قرون وسطی بود، همان سال هایی که سن توماس بحث هایش را مطرح می کند و در این سال ها سعدی و مولوی در ایران بودند و به لحاظ غرب در سال ۱۲۶۰ آکسفورد تاسیس شد و ۱۰۰ سال قبل از آن، سوربن در فرانسه و ۳۰۰ سال بعد هم کمبریج تاسیس گردید.

پس ببینید زمان تاسیس آکسفورد هم زمان مدرسه علمیه است. سن توماس در آن سالها از قیمت عادلانه<sup>۳۳</sup> و مزد عادلانه صحبت می کند و اشاره کردیم که در بین متفکران ما هیچ کس در این مورد صحبت نکرده است. این سوال مطرح شد که چرا متفکران اسلامی در این مورد صحبت نکردند؟ خودم نمی دانم<sup>۳۴</sup> این موضوع نقطه عطف بحث ما است. گاهی اوقات عادلانه معادل طبیعی در ادبیات قرون وسطی ظاهر می شود. نقطه شروع بحث ما در مغرب زمین است و در مشرق زمین کسی در این رابطه بحثی نکرده است.

فقها و فلاسفه و حکمایی که در آن دوران بودند چه کسانی بودند؟ از فقهای بزرگ شیخ مفید: تولد ۳۳۸ قمری در حدود ۹۱۰ میلادی، شیخ طوسی (شیخ الطائفه): شاگرد شیخ مرتضی متولد ۳۸۵ قمری در حدود ۹۶۰ میلادی شیخ طوسی موسس روش اجتهاد و استنباط بود و علم اصول را بنا کرد و استنباط به روش فقه جعفری را بنیان نهاد و زعامت فقه جعفری بعد از شیخ مفید و شیخ مرتضی به او رسید. طغرل بیک بعد از حمله به بغداد و آتش زدن بزرگترین کتابخانه شیعی در آن زمان بزرگترین ضربه را به زحمات شیخ مفید و مرتضی و طوسی زد و او بعد از این به نجف رفت و آنجا پایگاه مطالعات شیعی شد. علامه حلی ۱۲۲۸ میلادی در لبنان برابر ۶۴۸ قمری، از جمله بزرگان شیخ صدوق و دیگران را هم می توان نام برد، اما ما به همین مقدار اکتفا می کنیم. هم زمان با سن توماس (۱۲۰۰ میلادی) این بزرگان را در اسلام داریم که عمدتاً در فقه شیعه و اصول فقه و روش استنباط تمرکز کرده اند.

۳۳ - justice price

۳۴- به یکی از بچه های دانشگاه امام صادق علیه السلام گفتم که رساله ات را در این زمینه بنویس، اوضاع و احوال هم اقتضا نکرد که بنویسد.

اما متفکران و حکما و فلاسفه ای که در آن زمان بودند، ابن سینا: حدود ۹۱۰ تا ۱۰۰۰ میلادی ابونصر فارابی وفات حدود ۹۱۰ میلادی مصادف با ۳۳۹ قمری، ابوعلی مسکویه: کتاب او «تهذیب الاخلاق» بود و دو مبحث تدبیر منزل و سیاست مدن که همان کشورداری است و در این کتاب نیامده و به عهده خواجه نصیر گذاشته می‌شود. خواجه نصیر: متولد ۵۹۷ قمری در طوس، متوفای ۶۷۵ در بغداد مصادف با ۱۲۵۰ میلادی بوده است یکی از کارهای مهم خواجه نصیر این است که بحث تدبیر منزل را از رساله تدبیر منزل ابن سینا و سیاست مدن را از بعضی رسائل ابونصر فارابی می‌گیرد و به طور سیستماتیک وارد مباحث اخلاق می‌کند.

منظور از تدبیر منزل چه بود؟ تدبیر اموال و انواع صناعات (کار نه صنعت به معنی مصطلح امروزی) چه کارهایی خوب و چه کارهایی بد هستند. در تمام این مطالعات معیار فقط مباحث اخلاقی بود. در تمام مباحث تدبیر منزل فقط اخلاق معیار است. من در این کتابها به دقت مطالعه کرده‌ام و آنچه دیده‌ام ملاحظاتی صرفا اخلاقی است که نمی‌تواند مرجعی برای مطالعات امروزی قرار گیرد. تعلیم و تربیت فرزندان، آداب سخن گفتن، آداب حرکت و سکون (نشست و برخاست)، آداب طعام خوردن، رعایت حقوق پدر و مادر، آداب شرب و... از جمله مواردی است که به آن‌ها اشاره شده است. یکی از کتاب‌های خوب در مورد نحوه زندگی اقتصادی آن زمان‌ها کتاب قابوس نامه است. این کتاب خیلی قدیمی است. این کتاب در آن زمان خیلی مرجع دیگر کتب واقع می‌شد و سعدی و... به آن ارجاع داده اند. قسمتی دارد در مورد برده‌داری و قسمتی دارد در مورد آداب شرب، در ابتدا من فکر کردم که منظورش روش آب خوردن است و اما بعد از خواندن دیدم که منظورش آداب شراب‌خواری است. و ابتدا از شراب‌خواری فرزندش را نهی می‌کند و می‌گوید اگر من به تو بگویم نخور گوش نمی‌کنی و وضع جامعه خراب است و شما را از راه به در می‌کنند. هرچه من بگویم نخور، تو را دوستان گمراه خواهند کرد پس به تو می‌گویم چگونه درست شراب بخوری. اگر می‌خواهی بخوری بعد از غذا نخور، شب نخور چون بدمستی می‌کنی و همسایه‌ها می‌فهمند شراب خورده‌ای. ولی در پایان می‌گوید اگر نخوری بهتر است، البته خودم تا ۵۰ سالگی خوردم ولی ای کاش نمی‌خوردم. این یک الگوی تربیت است، این صداقت در کلام یک استاد علم اخلاق است که موجب شد اسلام تا چین و فرانسه برود. می‌گوید این کار را نکن ولی اگر دوستان مجبورت کردند این کار را درست انجام بده. چقدر زیبا دارد صحبت می‌کند و ما امروزه در قرن ۲۱ نمی‌توانیم با صداقت در مورد ایدز صحبت کنیم و بگوییم که چگونه خودت را از خطرات نگاه دار، انگار که فقط جوانان هستند که این کارها را می‌کنند.

ما در تدبیر منزل چیزی جز این ها را نداریم. من هیچگاه ندیدم که در مورد مباحث اقتصادی حرفی بزنند و تحلیل های اقتصادی را ارائه بدهند و در مورد بازارها و تعادل آنها و علل وفور و کمیابی در آن صحبت کنند. مولوی می گوید «خبرت هست که شکر ارزان شد» ولی هیچ متفکری نمی آید در مورد قیمت و تغییرات آن مثل سن توماس بحث کند. من نمی دانم چرا اینگونه اند؟ در مذمت پول در آوردن بحث هایی نشده و فقط از شغل قصابی و غسل بودن نهی شده است.

در گلستان هست که سعدی با تاجری در کیش ملاقات می کند که تاجر اموالش و اسنادش را به او نشان می دهد و سعدی می گوید که چندان ماخلولیا گفت که به عبارت امروزی می شود حالم از حرفهایش به هم خورد و گفتم دیگر صحبت نکن و گفت که یک کار دیگر است که باید انجام دهم تا بعد از آن در دکانی بنشینم. سعدی می گوید گفت که گوگرد پارسی به هند ببرم و یک چیز هندی را به چین ببرم و کاسه چینی را به رم ببرم و چیزی را از رم به فلان جا ببرم و سپس در دکان خویش بنشینم. او می خواسته در جهان سیر کند. این خودش همان جهانی سازی است که در ذهن یک تاجر ساده جزیره کیش بوده است.<sup>۳۵</sup>

۳۵- در دانشگاه نائینگهام انگلستان نقشه ای است که مسیر حرکت تجاری مسلمانان را با رنگ خاصی کشیده اند و دیدند که همه چیز در انحصار مسلمین است و چگونه می خواهند غربی ها وارد شوند و اکثرا این مسیرها از راه دریاست که شما باید این نقشه را پیدا کنید. کلبه و دمنه مقدمه ای دارد که از قول برزویه طیب است. می گوید در زمان ساسانی بروزی طیب را پیدا می کنند که اهل فن بود و هندی را می دانست و او را حمایت مالی می کنند و می فرستند که به هند برود تا آن کتابی را که محتوی روش حکومت داری است بیاورد این کتاب به شدت نگهداری می شده است. لذا به عنوان دانشجوی فلسفه به هند می رود و چند سال هم درس می خواند بدون اینکه بگوید نیت من از آمدن چیست و سپس به فردی هندی اعتماد می کند و موضوع را به او می گوید او می گوید همان چند ماه اول فهمیدم که برای چه آمده ای من تعجب می کنم که چرا تا بحال به من اطمینان نکرده ای؟ کتاب را از او می گیرد و او هم کتاب را به او می دهد و به او می گوید اگر این کتاب را در دست تو ببینند تو را میکشند و او کتاب را به زبان پهلوی ترجمه می کند تا آن را نفهمند و آن را از مرز رد می کند و به ایران می آورد. کشورها اینگونه دنیا را مدیریت می کرده اند. چندسال پول می دهند به فردی و ممکن است موفق شود. اینگونه باید دنبال علم بود. آیا کسی حاضر است که دنبال این نقشه در نائینگهام برود.

شرکت bp کلی از اسناد نفت دوران مصدق را به دانشگاهی داده است. من همان موقع در لندن بودم و گفتم کل این مجموعه به فلان دانشگاه منتقل شده و سریعاً دانشجوی دکتری به آن دانشگاه بفرستید. همه گفتند درخشان چه می گوید؟ انگیزه نیست.

من در سال ۱۹۹۰ گفتم که من معلم خوبی هستم و استعداد را تشخیص می دهم و رشد می دهم، گفتم پول دو ساعت نفت را به من بدهید تا نیروی علمی برای گاز قرن ۲۱ ایران را تامین کنم. تازه اصل پول را بعداً به شما برمی گردانم. نه اینکه به من بدهید، این پول را تحت نظر شما در بورس لندن سرمایه گذاری می کنم و با بهره اش ۷۸ دکتری تا سال ۲۰۰۰ میلادی تربیت می کنم و آنها هم قبول کردند و من به ایران آمدم. آن موقع درآمد ۲ ساعت نفت ما ۲۳۰۰۰۰۰۰ هزار دلار می شد. گفتم شرط دارد و باید افراد را خودم انتخاب کنم. استادان شریف و دانشکده فنی دانشگاه تهران، ما می خواهیم نوابغ را انتخاب کنیم. گفتند اینها بروند دیگر بر نمی گردند و گفتم شما افرادی را می خواهید که برگردند و دکتری بگیرند و همان سال هم بازنشسته باشند. آخر هم گفتم که اتفاقاً کاری می کنم زرننگترین آنها برنگردند من آنها را می فرستم تا بعد از ۱۵ سال جزء هیئت مدیره شرکت شل بشود. آن وقت او اطلاعات جانبی دارد که یک ملاقات ۱۵ دقیقه ای با او چند میلیون دلار می آزد. گفتند تو می خواهی مغزهای ما را از کشور خارج بکنی. اتفاقاً بروند در بالاترین محافل تصمیم گیری انرژی دنیا قرار بگیرند و منبع خبری ما باشند به جای اینکه از رویترز و... که یک مشت دروغگو هستند اطلاعات کسب کنیم. حقایق در این شوراهاست. این همان کاری است که انوشیروان در دوره ساسانی کرد. ما چند نفر نیروی ویژه در دنیا

بنابراین اگر می‌خواهیم رشد کنیم خیلی کارها را باید انجام بدهیم، که با آن شرح حال فرهنگ اسلامی ما سازگار باشد. خواجه نظام الملک را نگاه کنید. نظامیه‌های بغداد چگونه رشد کرده‌اند. کتاب موقوفات ربع رشیدی را ببینید، تمام نقشه‌ی دانشگاه ربع رشیدی، تماشا را بدست آوردند. کوی چشم پزشکان مشخص شده و استادان چشم پزشکی در آنجا زندگی می‌کرده‌اند. بیست و سه استاد چشم پزشکی از چین آورده بودند و در آنجا زندگی می‌کردند. آدم متحیر است که در آن زمان از کجا این استادان را شناخته‌اند و برای آنها خانه ساخته‌اند. به چه زبانی صحبت می‌کرده‌اند و دانشجویان چطور با آنها صحبت می‌کرده‌اند.

تاریخ می‌خوانیم تا این‌ها را بفهمیم که چه طور جامعه اسلامی را مدیریت می‌کرده‌اند. تازه موقوفات، یعنی محل تامین درآمدهای این دانشگاه خودش یک کتاب است، حالا دانشگاه‌های ما همه فقیراند و نمی‌توانند بورسیه کنند و دانشجوی دکتری دنبال کار کردن می‌رود و جوانی اش را صرف این کار می‌کند. در حالی که می‌توان دوره دکتری یک دانشگاه را با فروختن سرفق‌لی یک مغازه ۶ متری در تمام مدت تامین کرد. بنابراین بحث‌های من نشان دهنده این است که در آن زمان چگونه کار می‌کرده‌اند. الان ما که مشکلات توسعه فرهنگ اسلام را داریم برای این است که سرمایه‌گذاری نمی‌کنیم.

همزمان با دیگر متفکرین افراد زیر وجود دارند: مولوی ۶۰۴ تا ۶۷۲ قمری، سعدی متوفای ۶۹۱ قمری، محی الدین عربی ۵۶۰ تا ۶۳۸ قمری دارنده کتاب فتوحات، صدر الدین قونوی متوفای ۶۷۳ صاحب کتاب مفاتیح الغیب، شیخ شهاب الدین سهروردی ۵۳۲ تا ۶۳۲ قمری، این‌ها را گفتم تا جو فقها و فلاسفه و حکما در کشورهای اسلامی دست شما بیاید. کلا ما مفاهیمی که در آن زمان در کلیسا شکل گرفت و مبنای تحلیل‌های اقتصادی بود را در این زمان در کشورهای اسلامی نداریم. دلیلش را نمی‌دانم. این یک مطالعه‌ی باز است.

---

داریم. دکتر سعیدی زمانی که در استنفورد دکتری نفت درس می‌خواند من ابتدایی بودم، می‌گفت در یک مقطعی من دیدم که چینی‌ها نیستند و نگو همان موقعی بوده که در چین انقلابی رخ داده و ناگهان همه چینی‌ها محو شدند و رفتند بمب اتم چین را ساختند. من خودم دانشگاه Ise لندن بودم و زبان بلد نبودم و با چینی‌ها و ژاپنی‌ها رفیق شده بودم. من نزدیک امتحانات روانی می‌شدم. بس که مطالعه می‌کردم. درست موقع امتحانات اینها رفتند و گفتم چرا آمدید و گفتند به ما گفتند که بروید سر این کلاسها و تمام مطالب آنها را به زبان چینی بنویسید و برای ما بیاورید. من بعدها فهمیدم که چرا این کشورها رشد کردند. چند نفر از ما این کار را کرده‌اند؟ ما فرصت مطالعاتی می‌دهیم تا دانشجو استراحت کند!

### آثار قرون وسطی بر مغرب زمین و به وجود آمدن رنسانس<sup>۳۶</sup>

حال شرایط مغرب زمین را بررسی می‌کنیم. قرون وسطی در مغرب چند اثر مثبت داشت. رشد دانشگاه‌ها که به صورت مذهبی شکل گرفتند و رشد کردند. درست است که با مسائل دینی شروع کردند اما ۵۰ یا ۶۰ سال بعد از تاسیس مرتون (اولین دانشکده آکسفورد) کتاب‌های ریاضی مسلمانان را ترجمه می‌کردند. مرتون یک رهبر دینی بود اما به مباحث دینی بسنده نبود و دانشگاه‌ها به معنی امروزی کم‌کم شکل گرفتند. نظامیه‌ها در کشورهای اسلامی نتوانستند اینگونه رشد کنند زیرا انگیزه‌های سیاسی پشت سر تاسیس این مراکز بود. در بحبوحه اختلافات نظریات بین فرق اسلامی، برای تبلیغ یکی از فرق اسلامی شکل گرفتند و مثل اینها نبودند. اما دانشگاه‌ها آنطور که در مغرب زمین شکل گرفت در کشورهای اسلامی شکل نگرفت. دلیلش را درست نمی‌دانم و باید جستجو کرد و فقط می‌دانیم که نظامیه‌ها با نیت تبلیغ یکی از فرق دینی شکل گرفت.

ادبیات در غرب بسیار رشد کرد. در کشورهای اسلامی ادبیات خیلی غنی بود ولی آنها ادبیاتی نداشتند. معماری و ساختن کلیساهای عظیم رواج یافت و خود این موجب پیشرفت دانش معماری و ریاضیات گردید. ما تا زمان صفویه که برابر ۱۵۰۰ میلادی است ساختمان‌های عظیم کمتر داریم. البته در سوریه بوده، اما بناهایی بوده که از دوره یونان مانده بوده است. پس این اتفاقات خودش از عوامل رشد بود.

در کشورهای اسلامی دانشگاه‌ها با این موضوع ساخته نشدند و علوم اکثراً محصور در دربارها بوده است. اکثر دانشمندان بزرگ وابسته به دربار بودند. نه اینکه جیره‌خوار دربار باشند بلکه به دربار دعوت می‌شدند. ابن سینا خودش در دربار بوده است گاهی دوتا لشکر می‌جنگید تا ابن سینا را به فلان دربار ببرند و حتی مدتی نخست وزیر بود. بزرگترین کتابخانه‌های ما در دست دربار بوده است و کتابخانه شخصی نداشتیم، کتابخانه وابسته به دانشگاه نداشتیم و در جنگها کتابخانه‌ها نابود می‌شدند. کتاب‌های دانشمندان، تولید مجدد را در یک فضای علمی نداشتند. تولید مجدد در فضای دانشگاهی اگر می‌توانست اتفاق بیافتد، باید بررسی کرد چرا دانشگاه‌های ما نوعاً منتسب به قدرت‌های سیاسی بوده و آثار آنانی که وابسته به دربار بوده اند مانده است، چرا؟ آثار آنانی که وابسته به دربار نبوده اند مثل آثار عرفا و نام اینها دیگر وجود ندارد. باید فکر کرد که چرا اینطور بوده؟

از نظر اجتماعی در قرون وسطی دو محور کلیسا و اقتصاد کشاورزی ستون نظام اجتماعی بود. زمین شده بود منشاء ثروت، هم برای کلیسا و هم برای لردها (لردهای فئودال).

نظام اجتماعی بر دو اساس کشاورزان و صاحبان صنایع دستی<sup>۳۷</sup> و فئودال ها بود. زمین منشا ثروت شده بود و درآمد کلیسا عمدتاً از صاحبان زمین بود.

در اینجا بین اروپا و کشورهای اسلامی تفاوت است. شما همواره باید مقایسه کنید. در کشورهای اسلامی هزینه دستگاه و رهبران دینی فقط از کشاورزی نبود، از تجار بود. علت این است که شهرنشینی در کشورهای اسلامی خیلی قبل تر از مغرب زمین رشد کرد و در قرون وسطی شهرها در آلمان و... بوجود آمده است. در آنجا شهری نبوده، به صورت فئودالی بودند، یک قصری بوده که در آن فئودالی زندگی می کرده و بقیه هم کشاورز بودند و یا کار دستی می کردند، مثل روستاهای خودمان. اما در کشورهای اسلامی شهرنشینی معنی داشت. درآمد دستگاه حاکم عمدتاً از تجارت و صاحبان کسب بود، از کشاورزی هم بود، اما زمین تنها منشا ثروت نبود. اما در غرب، زمین هم برای لردها و هم برای کلیسا تنها منشا درآمد بود.

علت این را خیلی ها کمبود آب در مشرق زمین دانسته اند. مارکس در تحقیقات خودش می خواست شیوه تولید آسیایی را مطالعه کند که نتوانست، وقت نکرد و بعداً خانم لوزالوکزامبورگ در این زمینه مطالعه کرد و گفت که کمبود آب موجب پیشرفت مشرق زمین در این زمینه شده است. در اروپا کمبود آب نبوده و هنوز هم نیست. تجارت در آن زمان کلاً در اختیار مسلمین بود و از صفویه به بعد تجارت به مغرب زمین می رود. قبل از آن تجارت کلاً در انحصار مسلمین بود. پس این تفاوت خیلی عمده است که چگونه در اندیشه ها ظاهر می شود. چرا اندیشمندان اسلامی در این زمینه فکر نکرده اند؟ این جاست که تاثیر جهان عینی را بر اندیشه ها می بینیم. جهان عینی در اندیشه ها و صحبت کردن خیلی موثر است.<sup>۳۸</sup>

### ۳۷ - serf

۳۸- در سبیری ۲۰۰ کلمه وجود دارد که برف را توصیف می کند. در عربستان هم در مورد شتر انواع لغت وجود دارد و یا در ایران هم انواع اسامی در مورد فرش وجود دارد. ما در مورد فرش انواع اصطلاحات را داریم.

چرا فرش ایران رشد کرده و در دنیا بی رقیب است؟ زیرا آزادی رقابت و اظهار نظر در مورد انواع فرش در بازار وجود دارد. و کسی هم از این بررسی های دقیق در مورد فرش ناراحت نمی شود و بافنده هم به نقدها پی می برد و رشد می کند. زمانی که من در قم بودم می دیدم خانمی ۳ سال وقت می گذارد تا یک زرونی ابریشمی ببافد و بفروشد. در سال ۱۳۶۰ ما می خواستیم یک زرونی را بخریم و بافنده گفت برویم مغازه و هرچه او گفت به همان قیمت شما بخرید. وقتی رفتیم مغازه انواع و اقسام نقدها را به آن فرش کردند و آن خانم با کمال حوصله به نقدها گوش می کرد. نقد فرش باعث رشد شد. بحث انتخابات کشور ما همه اش اقتصادی بود. آنوقت وزیر اقتصاد ما در هر دو دوره بدون مخالف رای می آورد و محل نزاع اقتصاد است و هیچ نقدی در مورد وزیر اقتصاد وجود ندارد.

هرجا که بخواهد رشد کند باید آن را نقد کرد. اگر بخواهیم وزارتی رشد کند باید نقد شود. در اقتصاد ایران چون نقد وجود ندارد این وضعیت را داریم. نقد، نقد منتها نقد سازنده است که فرش ما را رشد داده. دانشگاه بخواهد رشد کند باید نقد شود.



در این وضعیت زمین منشا ثروت شده بود. شهرها در ایران به علت وابستگی به تجارت رشد کردند و تجارت جهان در دست اسلام بود. اما در مغرب زمین اینطور نبود. حتی در خود اسلام تجار و کسبه مورد احترام اند اما در غرب فقط کشاورزی مورد احترام بود. زیرا شهری به آن معنا نبود. اما به موازات گذشت زمان شهرنشینی در غرب هم بوجود آمد اما این شهرنشینی به حسب تاریخ جدای از کلیسا بوجود آمد و از بطن آن نبود. در اسلام اینگونه نبود. تجار ما در بطن اسلام اند اصلاً رسول اکرم (ص) خودش تاجر بود. اما در مغرب اینگونه نبود و در نتیجه شهرنشین ها سکولار<sup>۳۹</sup> شدند.

در شهرنشینی موقعیت اجتماعی با تولد تعیین نمی شد. اما در نظام سرفها اینگونه نبود. می گفتند که فلانی فرزند یک کشاورز است. در شهرها ثروت تعیین کننده موقعیت اجتماعی است اما در بین کشاورزها تولد معیار موقعیت اجتماعی است. زیرا در دامن کلیسا بوجود نیامده اند. بورژواها<sup>۴۰</sup> همان شهرنشین ها هستند و بورژوازی یعنی شهرنشین و لذا نوعاً سکولار می شوند.

به موازات رشد سکولارهای شهرنشین کلیسا تضعیف شد و قدرت لردها هم کمتر شد. زیرا متکی به کشاورزها بودند. وجود این شهرنشین ها با گرایش های سکولاریسم روی اندیشه های دینی فشار آورد و دین متناسب با خودش را خواستار شد. مثلاً با حرمت نرخ بهره مخالفت کرد و فشار آورد که یک جوری این را حلال کنید. این فشار می تواند فشار فکری و استفاده از نفوذ مالی در روحانی کلیساها باشد. پس اولین اتفاق در مغرب زمین افتاد. این اتفاقات هیچ کدام در کشورهای اسلامی رخ نداد. شکسته شدن اتحاد مسیحیت تحت حکومت کلیسا این بزرگترین اتفاقی بود که افتاد.

انقلاب دریانوردی و انقلاب تجاری، خود این ناشی از فشار طبقه سکولار تاجرپیشه شهرنشین است طبقه ای که دیگر تحت کنترل کلیسا نیست و خودش عامل تضعیف کلیسا و لردها است. این خودش به دنبال تسخیر دنیا هست و انقلاب دریانوردی شکل می گیرد، انقلاب دریانوردی هم انقلاب تجاری را به دنبال دارد. بنیانگذاران همین انقلاب دریانوردی به لحاظ فرهنگی، بی دین ها و سکولارها بودند و خشن ترین رفتارها را موقع حمله به جایی داشتند. یعنی رشد مغرب همه در پرتو بی دینی، خشونت و رفتار غیرانسانی دریانوردان بوده است. وقتی به هرجا می رسیدند کارشان فقط قتل عام بوده است، فیلم هایی را که از این خشونت ها ساخته شده ببینید! هیچ گاه

---

۳۹ - secular

۴۰ - Bourgeoisie

تجار ایران یا مسلمان خشونت‌ی را که این دریانوردان داشتند نشان نمی‌دادند. زیرا اینها از دین بویی نبرده بودند و غربی‌ها با این خشونت توانستند انحصار تجارت را از مسلمانان بگیرند و به دنبال این انقلاب تجاری تحولی بزرگ در مسیحیت شکل گرفت و پروتستانیس‌م<sup>۴۱</sup> بوجود آمد. پروتست یعنی مخالفان. مارتین لوتر<sup>۴۲</sup> نتیجه‌ی انقلاب تجاری و شهرنشینی است. او نتیجه شکسته شدن اتحاد مسیحیت تحت حکومت کلیسا بود. بعد از گذشت ۲۰۰ سال، ۱۵۰ سال مارتین لوتر را داریم او از خلا زاده نشد، مارتین لوتر حاصل این نظام بود که بوجود آمد. بچه‌ها همه پیغام من همین هاست، ربط اینها را باید شما آزمون کنید، نه اینکه حرف من درست است، تحلیل من این هست. بعد از این داستان ما یک انقلاب به نام انقلاب علمی داریم. بعد از این‌ها گالیله<sup>۴۳</sup>، نیوتن<sup>۴۴</sup>، کوپرنیک<sup>۴۵</sup>، دکارت<sup>۴۶</sup>، هاپس<sup>۴۷</sup> می‌باشند.

اینها از ناکجا آباد نیامدند<sup>۴۸</sup>. اینها حاصل مسائل فوق بودند. اقتضای آن فضا این است که کسانی بیایند که دگر اندیش فکر کنند. در فلسفه عقلانیت محور باشد، تجربه‌گرایی محور باشد و آن اتفاق در ریاضیات و آن اتفاق در نجوم افتاد. انقلاب بعدی به نظر شما چه باید باشد؟ یک گروه بی‌ایمان خشن دریانورد تا تجار بزرگ که وقتی به جایی می‌روند آنجا را تصرف می‌کردند، کشتی‌های آنان دارای توپ بود، تجار آنها با توپ بودند اما تجار مسلمان اینگونه نبودند، لذا پدر غرب و نظام سرمایه‌داری دزد و دزد دریایی و افراد بی‌فرهنگ هستند. این را تاریخ دارد نشان می‌دهد. انقلاب بعدی چه هست به نظر شما؟ شهرها مرتب در حال رشد است. به جای لردها ملت<sup>۴۹</sup>ها بوجود آمدند. دولت‌های ملی. مفهوم ملت آنگونه شکل نگرفت که در دین ما هست. مفهوم ملت به عنوان یک نظام حکومتی - سیاسی که نظر به یک محدوده جغرافیایی دارد و قدرت را در دست می‌گیرد. با شکل گرفتن دولت‌های ملی لردها در مقابل پادشاهان قدرتشان را کاملاً از دست دادند.

---

۴۱ - Protestantism

۴۲ - Martin Luther

۴۳ - Galileo - Galilei

۴۴ - Newton

۴۵ - Nicolaus Copernicus

۴۶ - René Descartes

۴۷ - Thomas Hobbes

۴۸ - به قول انگلیسی‌ها این‌ها از no where نیامدند

۴۹ - nation state

این مجموعه از تحولات را با تقریباتی می توان "رنسانس" نامید. رنسانس تعابیر خیلی مختلفی دارد. یکی از تعابیر رنسانس به نظر من این است، حالا خیلی وارد آن نمی شوم. به دنبال تمام این اتفاقات که رخ داد یکی از ثمراتش در یک چیز ظاهر می شود و آن هنر است.

موسیقی خاص بوجود می آید، موسیقی مخصوص ثروتمندان شهرنشین، سمفونی هایی مخصوص متوملین و تجار و شاهزادگان تا در آن مراسم برقصند آن هم رقصی که شایسته رفتار متوملین وابسته به دربار و دربار وابسته به متوملین باشد. لباس های اشرافی، لباس خاص برای زنان و مردانشان بوجود آمد. نقاشی ها هم تغییر پیدا کرد. موسیقی، ظروف، پارچه بافی، مجسمه سازی، همه تغییر کرد. هنر مخصوص طبقه اشراف بوجود آمد.<sup>۵۰</sup> هنر هم که تولید می شود هنر مخصوص طبقه اشراف است.

پس ببینید بحث هنراز نوع خاص، ثمره تمام اینها در هنر از نوع خاص ظاهر می شود و به این مجموعه می گویند رنسانس، که تحول هنر هم جزء آن است. بعضی ها فقط تحول در هنر را جزء رنسانس می بینند. در جلسه بعد در مورد انقلاب دریانوردی و تجاری بحث می کنیم که چگونه بوجود آمدند و چگونه اولین نظریه های اقتصادی شکل گرفتند. نظریه پردازی، درست این زمان اتفاق می افتد زیرا این نوع تجارت نظریه مخصوص خودش را به لحاظ مناسبات اجتماعی به لحاظ فکر کردن می خواهد.

قدرت مالی حکم می کند که ای جوان تو این گونه فکر کن. چرا من نگران رشد بخش خصوصی غیرمسلمان هستم، با تکیه بر درآمدهای نفتی، این بخش خصوصی دیر یا زود دیکته می کند که شما چگونه فکر کنید. دلیل؟ خوب در تاریخ دیده ایم. تاریخ عقاید را بخوانید. نه برای این که قصه است برای اینکه ثمره اش را

۵۰- ظروف، ظروف کاملاً متفاوت اند. در همین موزه های ایران ظروفی که از آن زمان مانده گران قیمت ترین ظروف دنیا است و مخصوص متوملین و دربار ساخته شده است. رضاشاه برای عروسی پسرش دوتا گلدان برای زیبایی دربارش از حاج حسین ملک قرض می کند. بخش خصوصی حتی در ایران به دربار قرض می داد تا دربار برای جشن عروسی زیبا شود. دوتا گلدان قرض داد و توصیه کرد از او رسید بگیرند و خود شاه رسید نداد و قوه قضاییه رسید داد و بعد از عروسی هم برنگرداند تا اینکه موقع آمدن متفقین رفت و گلدانها را برداشت. این گلدانها الآن در موزه حاج حسین ملک قرار دارند. من آنها را دیده ام. حاج حسین ملک کتابخانه بزرگی داشت که وقف آستان قدس کرد. ولیان در آن موقع مسئول آستان قدس بود. ما در زمان دانشجویی این موضوعات را پیگیری می کردیم. او موقع انتقال این کتابها به آستان در صد زیادی از اینها را از طریق فرح که قاچاقچی کتاب بود به خارج فرستادند. در سال ۱۹۷۳ که درآمد نفتی بالا رفت، شاه به آکسفورد گفت که من تعداد زیادی از کتابهای خطی ایران را که آنجاست می خواهم بخرم. کسی در همان موقع گزارشی نوشت که در سال ۱۹۷۳، ۲۰۰۰۰ جلد کتاب خطی فقط از شهر اصفهان خارج شده که عمدتاً دست فرح بوده است. گزارشی در اروپا منتشر شد که شما جلوی این ۲۰ هزار تا را بگیرید به جای اینکه پول هنگفتی به آنجا بدهید. البته نویسنده ی مقاله را پیدا کردند و پستهای بزرگی به او دادند و دیگر از این حرفها نزد.

همین امروز ببینید، این بخش خصوصی این بانک‌های خصوصی این وابستگان به درآمد نفتی و وارد کنندگان عمده برای حفظ جریان سودشان باید به جوانان دیکته کنند که چگونه فکر کنند، هر کسی مخالف این تفکر باشد باید حذف شود، چرا؟ چون باید این جریان تکاثر سود و تراکم ثروت حفظ شود.

پس ملاحظه می‌کنید این بعد فرهنگی شکسته می‌شود، اتحاد مسیحی تحت حکومت کلیسا شکسته می‌شود، انقلاب دریانوردی خیلی زیبا شکل می‌گیرد. من تفاسیری از علت این انقلاب را خواهم گفت، هنوز چیز زیادی نمی‌دانیم.

من موزه دریانوردی لندن را دیده‌ام که بعد از این انقلاب به دانشگاه‌ها دیکته می‌کنند که چگونه فکر کنند. البته در انقلاب علمی اتفاقاتی می‌افتد که جالب توجه است، رفته رفته علم سعی می‌کند خودش را جدا کند. لایب نیتز<sup>۵۱</sup> نمی‌رود حساب دیفرانسیل را کشف کند چون انقلاب تجاری از او خواسته است. پس ببینید عینیت از ذهنیت جدا شده است. کاوش‌های مستقل فکری جدا از عینیت دارد جلو می‌رود. و یا هاروی<sup>۵۲</sup> در مورد گردش خون بوجود می‌آید که اصلاً ربطی به انقلاب تجاری ندارد، اما اثرش به اقتصاد می‌آید و اقتصاددان‌ها از این گردش خون ایده می‌گیرند و مکتبی به نام فیزیوکراتها بوجود می‌آید و فیزیوکراتها هم آدام اسمیت را بوجود می‌آورند. آنچه که هنوز دیده می‌شود، این است که یک زنجیره دین و اعتقادات الهی در تمام این‌ها می‌آید. افرادی که انقلاب علمی می‌کنند افرادی هستند که توحیدی فکر می‌کنند، جو غالب متعهدها هستند. این جو وجود دارد تا به آدام اسمیت می‌رسد. او ضربه اصلی را به دین در اقتصاد وارد می‌کند و آن را حذف می‌کند و بعد از این ناظر یک سری اندیشه‌های جدید در اقتصاد هستیم.

---

۵۱ - Leibniz

۵۲ - William Harvey

جلسه سوم<sup>۵۳</sup>

## مقدمه

در جلسات قبل دیدیم نقاط عطفی که می‌توان در نظر داشت، این تحولات قرون وسطی بود که بحث کردیم، تأثیرات مثبت قرون وسطی را در ابعاد مختلف و بویژه در شکل‌گیری اندیشه‌های اولیه‌ی اقتصاد دیدیم. به موازات این، دو، سه اتفاق افتاد. یکی انقلاب دریاوردی بود و بعد انقلاب علمی و بعد انقلاب صنعتی و شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری، عمدتاً با اندیشه‌های اسمیت. بنابراین اگر بخواهیم اندیشه‌های اسمیت را به نحو صحیحی درک کنیم باید بدانیم که اسمیت حاصل این مجموعه است. و به موازات این بحث‌ها هم دیدیم در کشورهای اسلامی چه مسائلی بود. و امروز این بحث را به همین شیوه ادامه می‌دهیم. جلسه‌ی پیش هم اشاره کردیم که به این مجموعه، اصطلاحاً رنسانس می‌گویند که البته یک واژه‌ای تاحدی مبهم است که روی آن اختلاف نظر هم هست. بعضی‌ها منحصر در هنر می‌کنند ولی بعضی‌ها بدین صورت می‌گویند که بیان شد. در جلسات پیش یک معیار ارائه دادیم و آن معیار این بود که اندیشه از یک سو حاصل تأثیرپذیری از محیط، و از سوی دیگر حاصل کاوش‌های ذهنی اندیشمند است. این کاوش‌های ذهنی اندیشمند در خیلی موارد می‌تواند محیط بیرونی را تحت تأثیر قرار دهد. اگر معتقد باشیم که اندیشه، حاصل محیط بیرونی است، در آن صورت ما باید مواظب باشیم که در حوزه‌ی دترمینیسم<sup>۵۴</sup> تاریخی مارکسیسم نیافتیم. چون دترمینیسم تاریخی مارکسیسم در واقع همین است. بگو در چه محیطی هستی تا بگویم چگونه فکر می‌کنی. یا بیان ساده‌ی قضیه، که بگو از کجا حقوق می‌گیری تا بگویم چگونه فکر می‌کنی. اگر بخواهیم خیلی ساده بیان کنیم این یک بحثی است که باید در جای دیگر به آن برسیم. اما قدر متیقن آن، این است که تأثیر دارد. من فکر می‌کنم، مادامی که انسان مجهز به ایدئولوژی‌های الهی نباشد، یعنی به یک جایی وصل نباشد، قطعاً تحت تأثیر محیط است. کسانی که دل‌باخته‌ی ارزش‌های الهی باشند، دیگر دل‌باخته‌ی محیط نیستند. مثل کسی که فرض کنید یک همسر خوبی دارد، چشمش دنبال اطراف نیست. این وصل به یک فضای پاک خانواده است. بنابراین بایستی که وصل شویم به آن دیدگاه‌های الهی، آن وقت تأثیرپذیری بسیار کم است و اگر هم باشد، این نشان دهنده‌ی، در نهایت، تعارضات خواهد بود. انسان تحت تأثیر قرار می‌گیرد تا این تعارض را احساس کند یعنی

۵۳- این سخنرانی سومین جلسه از سلسله نشست‌های تاریخ عقاید اقتصادی است که در تاریخ ۸۸/۸/۹ در دانشکده اقتصاد دانشگاه امام صادق علیه السلام توسط جناب آقای دکتر درخشان ارائه شده است.

اگر شما بخواهید بدانید با من حقیر در تعارض هستید، باید اول در جریان اندیشه‌های من قرار بگیرید. یعنی من اول باید بتوانم با شما رابطه‌ی فکری برقرار کنم. حالا اگر شما مجهز نباشید، وصل نباشید به یک جای دیگر، خیلی راحت در چارچوب اندیشه‌های من قرار می‌گیرید. مثل بعضی‌ها هستند که شخصیتشان، شخصیت آخرین کسی است که ملاقات کردند. خوب دیگر معلوم است که به هیچ‌جا وصل نیست. حتی به یک اندیشه‌ی شناخته شده هم وصل نیست. این که می‌گویند مستقل فکر کنید، از موضع استقلال فکری، معنایش این است. به نظر من حالا کسی به معنی واقعی می‌تواند مستقل فکر کند، که فقط و فقط باید به اندیشه‌های الهی مجهز باشد. چرا که اگر در جایی با یک استدلالی مواجه شود و نتواند جواب دهد، از اندیشه‌های الهی اش بر نمی‌گردد. همانجا می‌ایستد می‌گوید نتوانستم جواب دهم. اما فکر می‌کنم اگر هم به عمر من کفاف نداد مهم نیست، دیگران فکر می‌کنند ما مجهز بدان اندیشه هستیم. یعنی به وحی اعتقاد داریم. این اعتقاد به وحی، یعنی همین، یعنی شما را می‌برد در یک حوزه‌ای می‌گذارد، محکم ایستاده‌ای، آن وقت می‌توانید دیدگاه‌های فکری را از موضع استقلال فکری ملاحظه کنید. منتها، آن تکیه‌گاه استقلال وحی می‌شود. بنابراین ما در این جریان، این را هم از این زاویه بحث کردیم، همیشه در ذهنتان باشد که چطور این اندیشه‌ها متأثر از محیط بوده است. وقتی که من ان‌شاءالله تعالی، در امروز به اینجا برسم و نشان دهم چطور اندیشه‌ی آدم اسمیت شکل گرفت آن وقت می‌بینیم که اصلاً ربطی به ما ندارد. به کشورهای اسلامی ربطی ندارد. از یک جایی شروع کردند، آمدند، آمدند و به یک جایی رسیدند. این بحث‌ها به ما چه ربطی دارد. تا چه رسد به اینکه بگوییم این نظام سرمایه‌داری، مثلاً چند تا از پارامترهایش را حذف کنید، با نظام اسلامی هم سازگار است. چون اسلام هم سود را تأیید می‌کند و چه و چه. مثل این است که بگوییم بعضی حیوانات هم چون دوپا دارند، دو دست دارند، دوتا چشم دارند، خوب حالا اگر بعضی از قسمت‌هایش را حذف کنیم دیگر آن انسان همین حیوان است. منتها، منهای فلان ویژگی‌هایش. خوب اینها را که نمی‌شود این‌طور بحث کرد. اینها مشکل می‌شود. پس در خلال بحثی که ما می‌کنیم همیشه بدنال آن مسایل باشید. به دنبال این سؤالات باشید اینجاست که ما می‌توانیم متفکر بشویم. من از بعضی از شما، خواهش‌هایی دارم و آن این است که در خلال این بحث‌هایی که می‌کنیم، جاهایی که به سؤالاتی می‌رسیم که نمی‌توانیم پاسخ دهیم، اینها را بنویسید. به طوری که در انتهای این دوره، همه‌ی ما با یک سری سؤال مواجه باشیم که پاسخش را نمی‌دانیم. مثلاً من یک بحث‌هایی می‌کنم به یک جایی می‌رسیم که شما می‌گویید این قسمتش روشن نیست. آن را بنویسید. معیار اندازه‌گیری دانسته‌های ما سؤالات بدون پاسخ ما است. الان اگر من به شما بگویم مثلاً در اقتصادسنجی، بفرمایید بدانم چند تا **open problem**

می‌دانید؟ شما نگاه می‌کنید، همه چیز برای شما حل شده است و هیچ مشکل خاصی ندارید! این معلوم است که چیز زیادی نمی‌دانید. اگر بگوییم در اقتصاد کلان چند تا **open problem** هست که هنوز حل نشده است؟ در این نظام‌های اقتصادی یا اندیشه‌های اقتصادی چند تا است؟ در پول و بانک چطور؟ اگر بتوانید تعداد بیشتری را احصاء کنید، معلوم است که دانش شما بیشتر است. در این جلسات، اگر ما بتوانیم در انتهای دوره خودمان را با تعداد زیادی سؤال مواجه کنیم، دوره‌ی موفق‌تری داشته‌ایم. این یک معیار موفقیت ماست یعنی کار کرده‌ایم و لازمه‌اش این است که با هم مباحثه کنید. حالا که وقت می‌گذارید، این موقع شب می‌آید یک وقتی هم بگذارید دونفری، سه نفری با هم مباحثه کنید. بنا را هم بر این بگذارید که حرف‌هایی که ایشان می‌آید، در این وقت شب می‌گوید اینها چیست؟ یکبار با هم مرور کنید. مرور کنید، دعوا کنید، سؤال بنویسید، بگویید معلوم نیست. تعداد سؤالات خیلی مهم است. و معیار دیگری که نشان دهنده‌ی موفقیت ما در این دوره است، اختلاف نظرهایی است که بین شما بیافتند. اگر همه‌ی شما یک جور دربیابید و یک جور فکر کنید، این نشان دهنده‌ی آن است که من موفق نبوده‌ام. یک معلم موقعی موفق است که دانشجویان او وقتی که دوره تمام شد، اختلاف نظر داشته باشند.

## ظهور اصلاح طلبی‌های مذهبی

دوران قرون وسطی و انقلاب دریانوردی خیلی هم پوشانی دارند که از این دو، تفکرات معارض در مذهبشان ایجاد شد. **protest** یعنی مخالف، پروتستان در برابر کاتولیک<sup>۵۵</sup> بوجود آمد. اینها باهم بودند. که البته در کنار این، ثمرات قرون وسطی مسأله شهرنشینی، پیدا شدن طبقه شهرنشین با ویژگی‌های سکولارش، این مجموعه زمینه را برای یک نوع پروتستانیزم آماده کرد.

لذا اولین پارامترهایی که ما می‌بینیم، مخالفت‌هایی است که در دین رخ می‌دهد. پروتستانها بوجود می‌آیند. خیلی مشکل است که ریشه این را ببریم به اینکه عده‌ای در دین مطالعه کردند و فهمیدند که کاتولیک کاستی‌هایی دارد. اینگونه نیست بسیار متأثر از وقایعی بود که در عینیت اتفاق می‌افتاد بسیار متأثر از بافت اجتماعی و بافت سیاسی بوده است. بافت سیاسی این بود که قدرتها در فضاهای کشاورزی و فئودالها شکل گرفته بود و اینها عمدتاً تأمین‌کننده کلیسا بودند. بنابراین رابطه‌ی زیاد جالبی بین فئودالها و اصحاب کلیسا نبود.

با رشد شهرها زمینه برای حکومت‌های ملی کم‌کم بوجود می‌آید. رشد شهرنشینی غیر از محیط‌های اسلامی است. شهرنشین‌ها اغلب سکولار بودند. چون خارج از این فضا به وجود آمدند و تعیین اجتماعی ایشان تابع ثروتی بود که در خلال زندگی کسب می‌کردند. اینها با دروس و تعالیم کلیسا کاملاً متفاوتند. تغییری در بافت زندگی مردم رخ می‌دهد. این بافتها مطلقاً در کشورهای اسلامی نمی‌تواند بوجود آید. چون کلیسا در حول کشاورزی شکل گرفت.

در کشورهای اسلامی درآمدهای مربوط به نظام اسلامی در حول تجار، شهرنشین‌ها و کسبه عمدتاً شکل گرفت. البته کشاورزی هم بوده است. حتی رعایت ضوابط اسلامی و احکام اسلامی عمدتاً در شهرها با جدیت تعقیب می‌شد. در روستاهای دور کمرنگ‌تر می‌شد. در احکام الهی، برای اشخاص که کوچ می‌کنند بیلاق و قشلاق دارند بعضی احکام قابل اغماض است. درحالی که برای شهرنشین‌ها این طور نیست. لذا از همین نقطه شروع کار، تفاوتی بین کشورهای اسلامی و کشورهای اروپایی است، اروپا با آن کشاورزی عالی که شاید به دلیل این است که کشورهای اروپایی با وفور آب مواجه بودند.



دریانوردی هم یکی از تحولاتی است که اتفاق افتاد و ریشه‌اش را درست نمی‌دانیم. جز اینکه موزه‌ای دریانوردی در لندن است، البته کتابهای زیادی هم نوشته‌اند. نظر متخصصان دریانوردی این است که از زمانی که تغییر در ساختار بادبانها رخ داده انقلاب دریانوردی رخ داده است. یعنی از زمانی که بادبانهای متحرک ساخته شدند. چون قبل از آن بادبانها ثابت بوده است و حرکت فقط در جهت حرکت باد انجام می‌شده است. کسانی که در این زمینه فعال شدند، نوعاً روستائیان و پیروان کلیساها یا جزء ابواب جمعی فئودالها باشند نبودند. دریانوردها شهرنشین‌ها بودند و کارگرانی که در شهرها بودند و کسانی که عمدتاً سکولار بودند، این‌ها انقلاب دریانوردی را به وجود آوردند. به طوری که در زمان کوتاهی که این کشتی‌های تجاری تبدیل به کشتی‌های جنگی دارای توپ شدند. در حالی که در تمام تاریخ اسلام مسلمانان دارای کشتی‌های دارای ابزارات جنگی نبودند چون با فرهنگ مسلمانان سازگار نیست. بنابراین با وجود این جریان، اینها با یک حالت تهاجمی کنترل کشتیرانی را از مسلمین گرفتند. اینها با یکدیگر وارد یک جریان شدند. زندگی در شهرها، به هر حال بخصوص اگر سکولار باشند در شهرهای بزرگ به قیمت تضعیف فئودالیسم و کلیسای وابسته به فئودالیسم است.

تبعاً نیازمند به تغییر تفکر کاتولیک دارد. زمینه‌های پروتستانیزم تدریجاً شکل گرفت، به همین دلیل است که ما می‌بینیم مارتین لوتر، (۱۵۴۶-۱۴۸۳) سخنگوی این نهضت شد. او یک کشیش آلمانی بود و تبعاً مخالفها را با کلیسای کاتولیک آغاز کرد. نمی‌توان گفت که او به علت مطالعه زیاد به این عمل دست زد بلکه این حاصل دوران خودش بود و البته قبل از خود لوتر زمینه‌های نارضایتی در آلمان بود. شهرنشین‌های آلمانی بسیار ناراحت بودند که ثروت در حال انتقال به کلیساهای رم است. آلمان‌ها با آن حالت روحیه‌ی بسته خودشان که بعداً به صورت ناسیونالیست ظاهر شد، تبعاً زمینه مخالفت با کلیسای رم را داشتند. استدلال‌هایی می‌کردند که کشیش‌ها با پول کلیسا زندگی تجملی دارند. آنها مانند لُردها زندگی می‌کنند. ارتباطات فامیلی و خانوادگی بین کشیش‌ها بسیار مهم شده است. یکی از بحث‌های مهم مارتین لوتر این بود که چرا کشیش‌های جوان به مسئولیت کلیساهای بزرگ منصوب می‌شوند؟ و بعد سعی می‌کردند خط و ربط خانوادگی را پیدا کنند و این‌ها زمینه‌ی اعتراض می‌شد. در اینجا ما تفاوتی می‌بینیم بین آلمان و ایتالیا، آلمانی‌ها به این مسائل خیلی حساس بودند. این خط و ربط‌ها را جستجو می‌کردند. معتقد بودند که یک کشیش در میان طبقات محروم زندگی کند. کشیش اشرافی را نمی‌خواستند. بحث‌های اینها این بود. ایتالیایی‌ها برعکس بیش‌تر دنبال هنر و نقاشی بودند. آلمانی‌ها اصلاً دنبال ذوق هنری نبودند.

خوب، چنین وضعیتی برای یک نظام کاتولیک اشرافی قابل تأسف بود. به همین جهت در دوران زندانی خودش این دین را برای اولین بار به آلمانی ترجمه کرد که آن زمان قدغن بود که به زبان آلمانی ترجمه شود. چون می‌گفتند هیچ کس به جز کشیش‌ها این دین را و آن هم جز به زبان لاتین نمی‌توانند بفهمند و بیایند این دین را ترجمه کنند.

خوب می‌بینید چنین فضایی را مارتین لوتر به وجود آورد. به موازات مارتین لوتر، جان کالوین<sup>۵۶</sup> در سوئیس یک جریان مشابهی را بوجود آورد که به آن "کالونیسیم" می‌گویند. کالوین می‌خواست که ژنو را به یک شهر مقدس و مرکز مقدس مسیحیت تبدیل کند. معروف است که مارتین لوتر و جان کالوین تقریباً در همه چیز اندیشه‌هایی شبیه هم داشتند الا در شرایط ورود به بهشت که اینها اختلافات شدید در این مسأله داشتند. خوب در این وضعیت کاتولیک‌ها هم علیه مارتین لوتر و هم کالوین به شدت مخالفت می‌کردند. هرآنچه توسط این دو جریان نوشته می‌شد را احصاء کردند و گفتند خواندنش قدغن است و اگر این کتاب‌ها را نزد کسی پیدا کنیم، مجازات شدیدی خواهد شد و هیچ کاتولیک واقعی نباید این کتاب‌ها را بخواند. این کتاب‌ها را لیست کردند و به این‌ها index گفتند. این که در آخر کتاب‌ها index می‌نویسند این از همان زمان است یعنی فهرست کتاب‌های ممنوعه. اسمش را index گذاشته بودند. حالا رسم شده که در آخر کتاب index می‌نویسند.

نتیجه‌ی این جریانات این بود که این‌ها به کشورهای مختلف سرایت کرد و به انگلستان هم آمد و جدایی کلیسای انگلستان از رم در ۱۵۳۴ اتفاق افتاد. خوب یک تحول خیلی مهمی بود. نتایج این اصلاح طلبی‌های مذهبی که می‌توانیم نام این جریانات بگذاریم چه شد؟

چندتا اتفاق افتاد یکپارچگی دینی از میان رفت، آزادی‌های شخصی بیش‌تر شد. آن‌طور فضا در انحصار تعالیم کاتولیک‌ها نبود ولی یک پارامتر خیلی مهمی که اتفاق افتاد، این بود که قدرت این پادشاهان در مقابل فئودال‌ها و در مقابل کلیسا افزایش پیدا کرد. کلیسا تقریباً به لحاظ قدرت سیاسی، موقعیتش متزلزل شد. این‌ها یک چنین تحولاتی بود که می‌توانیم بگوییم نقطه شروع بسیار خوبی است که می‌توان ترسیم کرد.

## تأثیر انقلاب دریانوردی بر شکل‌گیری اندیشه‌های اقتصادی

حالا این دریانوردی و سرمایه‌گذاری‌های زیادی که در کشتی‌هایی که می‌توانند بلندمدت روی آب حرکت کنند، به کجا رسید؟ اولین اثر رشد دریانوردی این بود که در ۱۴۹۲، قاره‌ی آمریکا کشف شد. خوب ملاحظه می‌کنید که چه تحولاتی اتفاق افتاده است. یعنی اینها از اروپا توانستند به آمریکا بروند هرچند فکر می‌کردند به هند رسیدند. چون می‌خواستند به هند بروند و به همین دلیل به اولین جایی که رسیدند آنجا را گفتند *west indiaes*. فکر می‌کردند به هند رسیدند و اینجا هند غربی است. و اینکه سرخ‌پوست‌ها را *Indian* می‌گویند، فکر می‌کردند این‌ها از هندند. بعدها فهمیدند یک قاره‌ی جدیدی کشف شده و این هندوستان نیست. و این نشان دهنده‌ی این است که حرکت دریانوردی تا کجا رفت که توانستند این قاره را کشف کنند. وقتی که این قاره کشف شد، این‌ها دست بومی‌های منطقه، حجم بسیاری طلا دیدند. این طلاها به اروپا برگشت خورد. این یک تحول بزرگی بود که به آن می‌پردازیم. انتقال حجم وسیع طلا از قاره‌ی جدیدی که کشف شده به اروپا عمدتاً در دست پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها بود. این‌ها بودند که حرکت بزرگ دریانوردی را آغاز کردند. انگلیس و فرانسه نبودند. پرتغالی‌ها بودند به همین دلیل است که اولین جایی که در آمریکا کشف شد، هنوز هم اسپانیایی صحبت می‌کنند. چون اینها فرهنگ خودشان را آنجا بردند. مناطقی که در آمریکا، اسپانیایی صحبت می‌کنند همان مناطقی است که ابتدا توسط اسپانیا کشف شد.

دقت کنید همان زمان ۱۴۹۲ تاریخ مهمی است. همان زمانی که آمریکا کشف شد، مقارن است با زمانی که اسپانیا از دست مسلمین خارج شد. به طور کلی یعنی آن بخش‌هایی از اسپانیا که در تصرف مسلمین بود، کلاً آزاد شد که نشان دهنده‌ی شکل‌گیری قدرت اسپانیاست که مسلمین را به طور کامل از اسپانیا خارج کردند. پس ببینید که چه تحولاتی در قسمت کشورهای اسلامی دارد اتفاق می‌افتد یعنی قدرت مسلمین، به تدریج کاهش می‌یابد اما طرف دیگر، قدرتش بیشتر می‌شود.

سؤال: چه طور شد که کلیسا با کشاورزان رابطه برقرار کرد اما نتوانست که با شهرنشینی رابطه به همان شکل که با کشاورزان برقرار کرد، ایجاد نماید؟ من فکر می‌کنم به خاطر بافت اجتماعی اروپا بود. عرض کردم که در اروپا عمدتاً زندگی کشاورزی در حول فئودال‌ها شکل گرفته بود اینها قصرهایی داشتند که هنوز هم هست هم در انگلستان، هم در آلمان، هم در فرانسه، قصرهای اشرافی دارند اما کوچک است مثلاً می‌گویند این متعلق به

فلانی (لرد) است و خیلی از مسئولان سیاسی کشورها هنوز از خانواده‌های آن زمان باقی مانده‌اند. مثلاً چرچیل، شما نگاه می‌کنید می‌بینید که چرچیل از یکی از همین خانواده‌ها بود. چون نزدیک آکسفورد بود. قصر خانوادگی شان بالاتر از آکسفورد است و شما آنجا کاملاً زندگی قرون وسطایی را می‌بینید. یک قصر از همان زمان دارند که تقریباً مالک اکثر زمین‌های کشاورزی همانجا بوده‌است و اینها ارتباط نزدیکی با کلیسا دارند. شهر آکسفورد را که می‌بینید اصلاً آن زمان به این شکل نبوده فقط محل خرید و فروش گندم بوده است. گندم منطقه را در آنجا می‌آوردند و مبادله می‌کردند و خود آکسفورد هم در لغت به معنی محل عبور گاوها است. دانشجویانی که مشتقات و مدیریت ریسک را خوانده‌اند می‌دانند که بازارها را در اقتصاد مالی، بعضی اوقات بولیش و بعضی اوقات برلش می‌گویند. بازار وقتی رو به تنزل است برلش مارکت می‌گویند، و وقتی بازار روبه ترقی است بولیش مارکت می‌گویند. به گاو نر «بول» گویند، بنابراین روی کتابهای مشتقات و مالی، یک عکس گاو و یک عکس خرس انداخته‌اند. این تمثیلی برای بازارهای رو به ترقی و بازارهای رو به تنزل قیمت است. گاو مظهر آکسفورد است. به همین خاطر شهرداری مجسمه گاو را نصب کرده است.

اولین بار که در ایران در سال ۱۹۷۳ قیمت نفت بالا رفت و در آن زمان خیلی از ایرانی‌ها به اروپا و انگلستان رفتند و این کاخها همراه با زمین‌های اطرافش را خریدند. کلیسا در ارتباط با این بافت کشاورزی و نظام قدرت فئودالیسم شکل گرفت. در خارج از این نظام شهرها شکل گرفتند و به وجود آمدند. چون در خارج از این سیستم بود، به همین خاطر، تحت تأثیر کلیسا قرار نگرفت. و اینها بی‌دین (Secular) شدند. مانند اتحادیه اروپا<sup>۵۷</sup>، که وقتی "دوگل"<sup>۵۸</sup> می‌خواست اتحادیه اروپا را تأسیس کند، انگلیسی‌ها را راه نداد. زیرا می‌گفت، اینها حقه‌باز هستند. وقتی دوگل فوت کرد، انگلیسی‌ها توانستند به این سیستم راه پیدا کنند. و هنوز هم انگلستان، چوب آن مدت را می‌خورد. من سر کلاسهای اتحادیه اروپا رفته‌ام. می‌خواستم بینم راجع به این موضوع، چطوری درس می‌دهند. آن‌ها می‌گویند: «European union is a no British institution» اتحادیه اروپا، یک نهاد غیرانگلیسی است.

این‌ها می‌خواهند در همه‌ی نهادها خودشان باشند و زیربنای آن را انگلیسی کنند. آن‌ها خیلی تلاش می‌کنند تا اتحادیه اروپا را از این وضعیت خارج کنند. یکی از بحث‌های enlarge موقعی که من در مورد اتحادیه

۵۷- European Commission

۵۸- de Gaulle

اروپا، تحقیق می‌کردم و حتی کتابی نیز در این مورد نوشتم و به وزارت امور خارجه دادم تا چاپ کنند و دیگر حوصله‌ی آن پیدا نشد و خودم اتحادیه اروپا را در انگلیس درس می‌دادم. یکی از دلایلی که enlarge کردند، این یک سیاست انگلیسی است. از اول نتوانستند تأثیر بگذارند، خواستند با بزرگ کردن، آن را نابود کنند. چرا می‌خواهند نابود کنند؟ اولاً این نهاد انگلیسی نیست. دوم اینکه نمی‌خواهند در مقابل قدرت آمریکا، قدرت دیگری به وجود آید، زیرا انگلیس پیش مرگ آمریکا در اروپاست. بالاخره اتحادیه اروپا در مقابل آمریکا، قرار خواهد گرفت. انگلستان چون در واقع، آمریکایی‌هایی هستند که در اروپا زندگی می‌کنند. به خاطر همین پیش مرگ آمریکا می‌شوند. انگلستان ضربه اصلی را خواهد خورد، به خاطر این است که نماینده‌ی آمریکا، در اتحادیه اروپا است. در آنجا انگلستان نابود می‌شود، البته فرضیاتی هم هست که انگلستان با سیاستی که اتخاذ کرده است ممکن است به حساب اتحادیه اروپا برسد. علی‌ای حال انگلستان نتوانست در اتحادیه اروپا حضور پیدا کند. به همین دلیل کلیسا نتوانست به شهرها بیاید. و شهرها جدای از نفوذ کلیسا شکل گرفت و رشد کرد. از این رو بی‌دین (Secular)، طبقه دینی نبودند که از کاتولیک‌ها، پیروی کنند و آن زمینه‌ی تحولات اصلاحات مذهبی را به وجود آورد. چنین چیزی در کشورهای اسلامی نیست و ما نداریم.

این نتایج اصلاح طلبی مسیحی بود. نکته مهم این است که اوج این حرکت‌های دریانوردی و سکولاریسم به اصلاح طلبی مذهبی کشیده شد و از این طرف، آمریکا را گرفتند و پیدا کردند و سرازیر شدن سیل طلا از آمریکا به اروپا و پیدا کردن فضای خیلی مناسب برای ماجراجویی و قاره‌ای کشف شد.

در اوائل هر کسی محکوم به اعدام بود او را به آمریکا می‌فرستادند. زیرا می‌گفتند به جای اینکه او را بکشیم او را به آمریکا می‌فرستیم. یا سرخ‌پوستان او را می‌کشند و یا اگر نکشند، این شخص، سرخ‌پوستان را می‌کشد و بالاخره آنجا را آباد می‌کنند. اگر نگاه کنید، تمام اجداد آمریکایی‌ها همه یا آدم‌کش یا کسانی که به حبس ابد محکوم بودند، یا آدم‌های خلاف درجه یک بودند. زیرا اینها بودند که به آمریکا می‌رفتند و به آنها می‌گفتند زمین، امکانات و اسلحه و ... داریم.

ماجراجویی خیلی تأثیرگذار است و این جمعیت باید راه طولانی را برود و این خودش انگیزه برای رشد اقتصادی است. چقدر باید کشتی بسازند، چقدر باید ریسک‌پذیر باشند تا بتوانند این جمعیت را به آمریکا، منتقل

کنند. در ۵۰۰ سال قبل آن هم از طریق دریا که از هر ۱۰ کشتی، ۲ کشتی غرق می‌شد زیرا خطر دارد. در صورتی که الان رفتن از انگلستان به آمریکا نیز دشواری‌های خاص خودش را دارد.

ماجراجویی‌های خیلی مهمی اتفاق افتاد که این ماجراجویی‌ها، بعداً نظام سرمایه‌داری را در فضای ماجراجویی شکل می‌دهد. همین که قاره‌ای کشف می‌شود و می‌گویند برویم. تازه وقتی آن جا رفتند، آنجا باید تحت قانون قرار بگیرد، نظم می‌خواهد. جنگیدن با سرخ پوستان، کار خیلی مهمی است. آماده ساختن برای جنگیدن در کشور مبدأ، رشد را به وجود می‌آورد، زیرا آن‌ها باید فکر کنند، برنامه‌ریزی کنند و کم‌کم می‌بینیم یک سیستم قوی نظامی به وجود می‌آید. آن سیستم قوی نظامی است که مستعمرات را شروع می‌کند، در همه جا در ایران به خلیج فارس می‌آیند و آن جا را می‌گیرند.

اینها همه به ماجراجویی‌ها برمی‌گردد. انقلاب دریانوردی در کنار اصلاحات مذهبی و کشف قاره آمریکا و پیامدهای این کشف که به صورت حرکت‌هایی که در اروپا می‌شد که ویژه‌اش باید در آمریکا ظاهر شود و کشتی‌های بزرگ بسازند، انتقال جمعیت بدهند، آنجا را قانونمند کنند و چه طلایی که از آن طرف به اروپا منتقل می‌شود.

به همین دلیل است که اولین تئوری‌های اقتصادی راجع به تأثیر طلا بر روی قیمت‌ها است. اگر حجم طلا روی قیمت‌ها تأثیرگذار است سازوکارش چیست؟ چگونه این را کنترل کنیم؟ بعداً خواهیم دید که همین اندیشه، در اقتصاد اندیشه مرکانتلیسم است که معتقد بودند همین تجارت و مازاد تراز پرداخت‌ها است که عامل رشد است. این اندیشه می‌گوید که اگر می‌خواهی رشد کنی تجارت باید رشد پیدا کند پس باید جلوی واردات را بگیری و صادرات را بیشتر کنی که در این صورت تراز پرداخت‌ها مثبت می‌شود حجم طلا در خزانه بیشتر می‌شود و می‌بینیم که یک جریان خاصی بوجود آمد. اندیشه‌ی حاکم برای نزدیک به ۲۵۰ سال شکل می‌گیرد. برای نزدیک به ۲۵۰ سال اندیشه‌ی حاکم بر تفکر متفکرین اجتماعی مازاد تراز پرداخت‌ها بود. برو و طلا بیار. به نظر من این اتفاق، دقیقاً بر کشورهای مسلمان تأثیرگذار بود. در همین موقع نادرشاه به هند حمله کرد تا طلاهایش را بیاورد. من معتقدم که نادرشاه مشاورانی داشت که اخبار اروپا و غرب را دنبال می‌کردند و مجهز به این اندیشه بودند که اگر می‌خواهی ایران پیشرفت کند باید طلا بیاوری که بهترین جا هند است. این در همان موقعی است که در اروپا بر سر هم می‌کوفتند که طلایشان را بیشتر کنند. بعداً خواهیم گفت که کریم‌خان زند درست همزمان با استقلال

آمریکا بود و من معتقدم که اینکه کریم‌خان زند اسم خودش را وکیل الرعایا گذاشت متأثر از همین تحولات بود. متأسفانه ما زندگی کریم‌خان زند را نمی‌شناسیم. خود من در مطالعات تاریخی خودم به یک چیز عجیبی برخورد کردم که برای تربیت فرزند یکی از ایلخان‌ها در زمان ایلخانیان، معلم ریاضی از فرانسه دعوت کرده بودند. یعنی دقیقاً دنیا را می‌شناختند و می‌دانستند که چه استادی را باید دقیقاً از کجای دنیا و چطوری به کشور آورد. اما درحالی است که یکی از بزرگترین ریاضیدانان دنیا در همین ایران بود و من تأسف خوردم که چرا قدر عالمان ایرانی را نمی‌دانستند؟ چطوری این استاد را می‌شناختند و به ایران آوردند؟ و به چه زبانی درس داد؟ پس ما تاریخ خودمان را نمی‌دانیم. هنوز در دانشگاه‌های بزرگ بروی سری‌های جمشید کاشانی که برای تقریب استفاده می‌شد، دارند کار می‌کنند. برای اینکه تأثیر بر کشورهای اسلامی را بدانید، این کشف قاره آمریکا با جدا شدن کامل بخش‌های اسپانیا از دست مسلمین مساوی است.

سؤال: ببخشید استاد، در زمان جدا شدن اسپانیا از دست مسلمین، منابع علمی مسلمانان هم طبیعتاً به دست اروپایی‌ها می‌رسد آیا اندیشه‌های مسلمانان در زمینه تجارت بروی اندیشه‌های مرکانتلیسم‌ها تأثیرگذار بوده است؟ پاسخ: فکر نمی‌کنم تاجایی که من مطالعه کرده‌ام، نه.

از سال ۱۵۰۰ میلادی تا ۱۷۵۰ اندیشه‌های مرکانتلیسم<sup>۹</sup> در اروپا حاکم شد. هنگامی که مسلمانان کالاهایی را برای تجارت به کشورهای دیگر می‌بردند، در بسیاری از موارد در آن کشورها توقف نمی‌کردند و به محض رسیدن به آن کشورها، به حساب مالی خود رسیدگی می‌کردند و پس از کسب درآمد بلافاصله به کشور خود باز می‌گشتند. یعنی تجارتی که مسلمانان انجام می‌دادند عمدتاً باعث انتقال فرهنگ اسلامی به کشورهای مقصد نمی‌شد علی‌رغم اینکه کشورهای غربی به همراه کالاهای خود فرهنگ غرب را هم به راحتی به کشورهای اسلامی و سایر کشورهای مقصد انتقال می‌دادند. یک نکته‌ی جالب این است که اکثر مسلمین وقتی تجارت می‌رفتند با خانم‌های خود می‌رفتند و خانم‌های آنها علاقه داشتند که آن کشورها را ببینند و در این حالت کشورهای اروپایی که مقصد تجارت مسلمین بودند به خاطر اعتبار زیادی که مسلمین در آن دوران داشتند در بسیاری از زمینه‌ها از مسلمین تقلید می‌کردند. مثلاً در آن دوران بسیاری از اروپاییان عیناً مانند مسلمین لباس می‌پوشیدند، بسیاری از اروپاییان عمامه‌هایی را بر سر می‌گذاشتند که طبقات اشرافی آن زمان در کشورهای اسلامی

از آن گونه عمامه‌ها بر سر می‌گذاشتند. یعنی اروپاییان و سایر کشورهای که مقصد تجارت مسلمین بودند در بسیاری از زمینه‌ها از مسلمین تقلید می‌کردند ولی در زمینه‌ی فرهنگ و ایدئولوژی هرگز از مسلمین تقلید نمی‌کردند و در واقع مسلمین به دنبال انتقال فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی خود نبودند. پس از گذشت زمان وقتی اروپاییان به کشورهای پیشرفته تبدیل شدند، دیگر در هیچ موردی از مسلمین تقلید نکردند. بنابراین ما اندیشه‌ی مرکانتلیسم را بوجود نیاوردیم. اندیشه‌ی مرکانتلیسم عمدتاً در زمان انقلاب دریانوردی ایجاد شد که ما مسلمانان هیچ دخالتی در آن نداشتیم. زیرا انقلاب دریانوردی توسط کسانی صورت گرفت که ماجراجو بودند و درحقیقت انقلاب دریانوردی به معنی انجام تجارت توسط ناوگان تجاری نیست بلکه در واقع آنچه که به عنوان انقلاب دریانوردی معروف است عبارت است از استفاده از دریاها و قوه‌ی بحریه برای رفتن و تسخیر کردن بازارها، حضور در کشورها و حتی رفتن و کشف قاره‌های جدید در واقع این افرادی که به این کارها مشغول بودند بیشتر ماجراجو بودند درحالی که هیچ وقت مسلمین ماجراجویی دریایی نداشتند و هیچ گاه از طریق قوه‌ی بحریه به جایی حمله‌ی نظام نمی‌کردند و همیشه به طور مسالمت‌آمیز رفتار می‌کردند. در نتیجه وقتی که از سوی ماجراجویان مورد هجوم قرار می‌گرفتند، کاری از دستشان ساخته نبود. مثلاً کشور پرتغال با ماجراجویی تمام آمد و در خلیج فارس یک پایگاه نظامی تأسیس کرد و مسلمین هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندادند و جنگی اتفاق نیفتاد. پس خیلی بعید است که بخواهیم بگوییم اندیشه‌ی مرکانتلیسم را مسلمین بوجود آوردند. آنچه که از کشورهای اسلامی به غرب رفت اندیشه‌های ارسطو بود. زیرا استدلال مکتب مسیحیت بر محور منطق ارسطو بود و اروپاییان برای اینکه حرف‌های ارسطو را بفهمند باید حرف‌های ابونصر فارابی و ابن‌سینا را بخوانند یعنی باید اندیشه‌های دانشمندان اسلامی را بفهمند تا بفهمند ارسطو چه گفته است از آن به بعد علم ریاضیات و پزشکی را از دانشمندان مسلمان یاد گرفتند، درحالی که به دنبال یادگیری و فهم آیین اسلام نبودند. پس با این اوصاف ما فهمیدیم که انقلاب دریانوردی سبب ایجاد اندیشه‌های مرکانتلیسم شد که این اندیشه‌ها از سال ۱۵۰۰ تا ۱۷۵۰ ادامه داشت که در سال ۱۷۵۰ میلادی در آستانه‌ی آدم اسمیت و شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری می‌باشد. درست در همان بازه‌ی زمانی ۱۷۵۰-۱۵۰۰ در ایران، صفویه حکومت می‌کردند و در ابتدای این بازه‌ی زمانی ما دین را در ایران مبنای سیاست قرار داده بودیم. درحالی که در اروپا اندیشه‌های مرکانتلیسم، همزمان در یک فضای ضددینی رشد کرد. ولی کشور ایران در آن دوران از لبنان فقهای شیعه را به ایران دعوت کرد. افرادی از قبیل محقق کرکی، خانواده‌ی شیخ بهایی جزء آن فقهای مدعو بودند که در دربار پادشاهان صفویه آمدند. در همان ابتدا هم پادشاهان صفویه به



برخی از این فقها نظیر محقق کرکی می‌گفتند که پادشاه واقعی تو هستی و تویی که نائب امام زمان هستی و حاکم واقعی شما هستی. بحث نائب امام زمان از همان مواقع مطرح شد و در واقع پادشاهان صفوی به فقها می‌گفتند که شما به ما بگویید که ما در حکومت چه کارهایی انجام دهیم. این بحث به معنی حاکمیت فقه شیعه بر نظام سیاسی ایران بود. تا زمانی که حکومت به دست شاه سلطان حسین می‌رسد وضعیت حکومت به همین طریق بود ولی در زمان شاه سلطان حسین، او گفت من خودم فقیه می‌شوم که هم حاکم و هم فقیه باشم. بنابراین این وقایع هم زمان، که در اروپا و ایران اتفاق افتاد را دیدیم که البته در آینده بیشتر آنها را بررسی خواهیم نمود. ما الان در بحث خود باید به بحث انقلاب علمی برسیم و بینیم داستان انقلاب علمی چیست و این انقلاب دریانوردی و علمی چگونه منجر به ایجاد انقلاب صنعتی شد که نهایتاً انقلاب صنعتی باعث شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری شد. ممکن است که بعضی‌ها تصور کنند که بحث انقلاب علمی باید قبل از مرکانتلیسم‌ها بیان شود ولی این بحث باید به موازات بحث مرکانتلیسم‌ها بیان شود. تحقیقات نشان می‌دهد که جریان مرکانتلیسم‌ها پس از کشف قاره‌ی آمریکا و ورود این حجم عظیم طلا از اروپا به آمریکا و خروج تعداد زیادی به آمریکا و مدیریت این نظام ورود و خروج، در این دوران مباحث انقلاب علمی مطرح نشد. من اندیشه‌های انقلاب علمی را ندیدم.

### بررسی تحولات فکری، سیاسی، هنری

در این قسمت سیر مباحث، مثل معادلات ریاضی نیست بلکه در یک جایی ختم می‌شود. در یک جایی خودش را به صورت ترکیبی ظاهر می‌کند. من گریزهایی می‌زنم تا شما ابعاد مسئله را بهتر ببینید. در این فضا یک تحولات هنری هم اتفاق افتاده است. مثلاً نقاش معروف لئوناردو داوینچی<sup>۶۰</sup> تابلوی مشهور، شام آخر را در ۱۴۹۵ می‌کشد. این به لحاظ تطبیقی است که بدانید بزرگترین تابلوهایی که در تاریخ هست در چه زمانی کشیده شده است. (چند دقیقه ضبط نشده است) طبقات شهری‌ای که توجه آن چنانی به دین نداشتند.

تحولات اقتصادی را گفتیم، تحولات هنری را گفتیم، حالا باید ببینیم که دو چیز باقی می‌ماند، یکی تحولات سیاسی و دیگری تحولات فکری است. پس اگر بخواهید تاریخ اندیشه را مطالعه کنید باید همه جوانب را باهم ببینید. من وزن بیشتری به تحولات اقتصادی می‌دهم، مثلاً می‌گویم انقلاب دریانوردی خیلی مهم بود. این

۶۰ - Leonardo Davinchi

انقلاب دریایی بود که انقلاب تجاری را بوجود آورد. انقلاب تجاری ای که اندیشه‌های مرکانتیلیسم را شکل داد. اینها خیلی تأثیر گذاشتند. اگر این طبقه‌ی اشراف شهرنشین نبودند، هنر اینقدر رشد نمی‌کرد. نقاشی‌ها را برای چه کسی بکشند؟ موسیقی آنقدر رشد نمی‌کرد. این کاخها اصلاً ساخته نمی‌شد. این لباسها به آن نحو بافته نمی‌شد. این کالاهای لوکس به آن نحو تولید نمی‌شد که الان در موزه‌های بزرگ به عنوان یک چیز گرانبها حفظ می‌شود. همه مربوط به آن زمان است، برای طبقه شهرنشین مرفهی که با اعتقادات مذهبی بسیار ضعیف که هنر، موسیقی، هنرهای دستی، نقاشی و ... را شکل می‌دهد یا مثلاً می‌بینید که یک زنی را کشیده‌است، می‌فهمیم که دختر فلان شاهزاده است، یا اصلاً یک شاهزاده را کشیده‌است. و دیدن همان باعث می‌شود که در کشور ما هم عین همان را کپی برداری کنند. شما بروید در مکانهای قدیمی ایران که مربوط به ۵۰۰ سال پیش یا ۴۰۰ سال پیش است نگاه کنید؛ در اصفهان هست، در شیراز هست. مثلاً سقف را نقاشی کرده‌اند و چهره‌ی یک دختر اروپایی را کشیده‌اند. حالا این چه ربطی دارد به این فضا؟ همین جوری کشیده‌اند. یا اینکه می‌بینیم فتحعلی شاه را آنطوری می‌کشند. یک آدم کمر باریک که اصلاً فتحعلی شاه آنجوری نبوده است. درست مثل همین که نقاشان اروپایی یک شازده‌ای را می‌کشیدند، یک دختری را می‌کشیدند. نقاشی برای این بود که اشراف لذت ببرند و ارضا شوند. البته آن که من می‌گویم قبل از فتحعلی شاه بوده ولی ثمراتش آن موقع‌ها هم بوده‌است.

نقاشی یا در خدمت کلیسا بوده‌است یا در خدمت تجار و اشراف شهرنشین، یعنی هنر برای کلیسا بوده‌است. هنر یا در خدمت کلیسا بود، چون کلیسا پول داشت و می‌توانست تأمین مالی کند؛ و یا برای تجار و طبقات اعیان شهرنشین. همان‌طور که گفتیم اینها مثل توابع ریاضی نیست که  $(f_1, f_2, \dots)$  بلکه با  $f_1$  شروع می‌شود و  $f_1$  و  $f_2$  همزمان اتفاق می‌افتد و بعد ادامه پیدا می‌کند و چندین چیز با همدیگر اتفاق می‌افتد. نمی‌خواهم بگویم که در این لحظه هیچ کس نیست که از دین صحبت کند ولی همان‌طور که خواهیم دید انقلاب فکری شروع آن با متفکرین متأله بود. کم‌کم تفکر دینی از بین متفکران علوم اجتماعی خارج شد. شما نگاه می‌کنید دکارت دینی فکر می‌کرد. اما کم‌کم از بین رفت. بعدها به هاپس می‌رسیم که با بیکن<sup>۶۱</sup> در انگلستان دست در دست هم داشتند، با دکارت هم دست در دست هم داشتند. از لحاظ تفکری مثل هم بودند. البته توماس هاپس شاگرد فرانسیس بیکن بود، که همه با هم می‌خواستند تفکر اسکولاستیکی را به زانو درآورند. دکارت در نفی خدا بحثی نکرد. اما هاپس صراحتاً بحث خدا را به چالش کشید، به همین دلیل از این‌ور و آن‌ور فرار می‌کرد. یعنی اینگونه نیست که همه خدا

۶۱ - Francis Bacon

را نفی کنند. در بین متفکران و تجار هم همین‌طور تعلق به کلیسا کم‌کم از بین رفت. حتی الان در نظام آمریکا روی پولش نوشته *In God we trust* یعنی روی پول آمریکا شما که نگاه می‌کنید یک سمبل دینی می‌بینید. پس اینگونه نیست که ما بگوییم وقتی که این جریانات به اینجا رسید، کلاً دین از بین رفت. بعد آن وقت ما باید بحث کنیم که چه اتفاقاتی افتاد. آنها را می‌رسیم.

اتفاق دیگری که در اینجا افتاد تحول در تفکر سیاسی بود. طبعاً یک چنین وضعیتی نیازمند تحولات در تفکر سیاسی است. اوج اندیشه‌های این جریان را ما می‌توانیم در ماکیاول<sup>۶۲</sup> ببینیم. کتابی به نام شاهزاده در ۱۵۳۲ نوشت. سی سال بعد از صفویه، سی سال بعد از کشف آمریکا. ببینید که اندیشه‌ی سیاسی چگونه دارد شکل می‌گیرد که کتاب شاهزاده همان زمان دارد نوشته می‌شود. ماکیاول در کتاب شاهزاده این‌طور می‌گوید: "سیاست را باید از دین جدا کرد. حاکم نبایستی به خدا و تعالیم کلیسا بیندیشد، بلکه بایستی به قدرت و حفظ حکومت بیندیشد. از این رو، حاکم می‌تواند دروغ بگوید، قراردادها را یکطرفه نقض کند، بدون اطلاع قبلی به دشمنی حمله کند و حاکم موفق باید قانون جنگل را رعایت کند. نه تعالیم حضرت مسیح (ع) را" دیگر چه چیزی روشن‌تر از این دین را از سیاست جدا می‌کند؟ می‌گوید: «حاکم موفق باید قانون جنگل را رعایت کند نه تعالیم حضرت مسیح (ع) را». خب این هم تحولاتی است که در زمینه‌ی سیاست اتفاق می‌افتد. من هنوز فکر می‌کنم که ما، قبل از اینکه وارد بحث انقلاب علمی شویم، یک مقدار دیگر اندیشه‌های مرکانتیلیسم را باز کنیم، تا جلسه‌ی بعد بتوانیم وارد انقلاب علمی شویم. این تفکر که بوجود آمد منبعت بود از همین جریان، منبعت بود از انقلاب دریانوردی و چیزی را که در ذهن افراد آن زمان می‌آورد این بود که صادرات باید از واردات بیشتر باشد تا تراز پرداخت‌ها مثبت شود تا خزانه بیشتر از طلا پر شود. پس معیار ثروت، یعنی آن عامل ثروتمند شدن یعنی کسب طلایی بیشتر از طریق تجارت. توسعه‌ی اقتصادی یعنی کسب طلای بیشتر.

چه کسانی در اینجا متفکران اقتصادی بودند؟ هیچکس. ما متفکر اقتصادی نداریم. چرا؟ برای اینکه این اندیشه متفکر اقتصادی نمی‌خواهد. وقتی که می‌گویی توسعه‌ی اقتصادی یعنی طلای بیشتر، پس این سیاستمداران هستند که باید متکفل امور اقتصادی بشوند. بنابراین سیاستمداران و مدیران اجتماعی درست همانهایی بودند که آنالیز اقتصادی هم می‌کردند. دیگر طبقه‌ی اقتصاددان نمی‌توانست جدای از طبقه‌ی سیاستمدار شکل بگیرد.

با وجود این ما تحلیل‌هایی را در این دوره می‌بینیم. یکی از اولین تحقیقاتی که در این زمینه هست کار شخصی به نام مونکرتین<sup>۶۳</sup> است. این فرد در ۱۶۱۵ کتابی به نام رساله‌ای درباره اقتصاد سیاسی می‌نویسد. مونکرتین همزمان شاه عباس بود. این را به این دلیل می‌گویم تا اوضاع و احوال ایران را هم مدنظرتان باشد. این فرد انگلیسی است اما اسم او فرانسوی است. کتابی درباره اقتصاد سیاسی می‌نویسد. شاید بتوانیم بگوییم اولین باری که این اصطلاح به کار رفت در این رساله مونکرتین بوده است. در این رساله نوشته می‌شود که منظور از اقتصاد سیاسی، دولت است. در واقع رساله‌ای می‌نویسد درباره‌ی عملکرد دولت و اسم آن را رساله‌ای درباره اقتصاد سیاسی می‌گذارد. پس ببینید که چطور تصور اولیه مطالعات اقتصادی این است که اقتصاد سیاسی را اقتصاد دولت می‌دیدند. کتاب دیگری که در همان زمان نوشته می‌شود کتاب من بود. که توسط توماس من<sup>۶۴</sup> در سال ۱۶۲۸ نوشته می‌شود. اسم کتاب تأثیر تجارت خارجی بر خزانه انگلستان<sup>۶۵</sup> است، خزانه انگلستان یعنی خزانه دولت، دقت کنید که در آن موقع کلمه Forraign را اینگونه می‌نوشتند اما الان اینگونه Foreign می‌نویسند.

در این فضای فکری، مطالعات فکری جدای از دولت اصلاً وجود نداشت. هر بحثی بود می‌آمد و دولت را مطالعه می‌کرد. با وجود این یک سری پیامدهایی برای تنظیم امور اقتصادی وجود داشت. خوب چه چیزهایی؟ اولین مسئله این بود که بایستی مصرف داخلی را کم کنیم تا جنس بیشتری را بتوانیم به خارج صادر کنیم. تشویق به توسعه مصرف داخلی نیست. همه چیز در حول صادرات بیشتر است. بهره (۲) باید کم شود زیرا هزینه تولید باید کم شود برای اینکه صادرات ارزان‌تر و بیشتر اتفاق بیافتد.

سؤال: مفهوم بهره چه‌زمانی وارد ادبیات اقتصادی می‌شود؟ دیگر من وارد این بحث نشدم. آن در حوزه انقلاب تجاری است و اینکه تجارت بدون بهره مشکل بود. هرچند که مارتین لوتر هم مخالف بهره بود. کالوین هم مخالف بهره بود. کسی بهره را تأیید نمی‌کرد. تصویری که آن زمان بوجود آمد آن‌طور که من دیدم فشاری بود بر اصحاب کلیسا که قبول کنند که بهره‌ی کم اشکال ندارد. بهره اگر زیاد باشد اشکال دارد من یک کتابی دارم به اسم در بهره<sup>۶۶</sup>، یادتان باشد برایتان بیاورم. این کتاب خیلی قدیمی است من از عتیقه‌فروشی‌های لندن خریدم. این کتاب

۶۳ - Mont Chrétien

۶۴ - Thomas Mun

۶۵ - England's Treasure by Forraign trade

۶۶ - On Interest

قسمتی از یک کتاب است که آنها تکه تکه کرده اند. مثل کتاب های قدیمی ایرانی. وقتی اینها به خارج می رود جدا جدا می شود. کتاب را نمی فروشند بلکه تکه تکه می فروشند. من می خواستم ببینم آن زمان در مورد بهره چگونه فکر می کردند که این بخش از کتاب را گرفتم. نوعاً گرایش به این بود که بهره ی کم اشکال ندارد و با تعالیم حضرت مسیح ناسازگار نیست. بهره ی زیاد که فشار بیاورد موجب بی عدالتی خواهد شد. داستان بهره خود مفصل است. بعضی از دانشجویان امام صادق (ع) هم در مورد تاریخ بهره مطالعه کرده اند. در دانشکده اقتصاد مطالعاتی شده است. من یادم هست می توانید مراجعه کنید و ببینید سوابق امر چه بوده است. این نکته بسیار مهمی است که به آن اشاره شد.

جنگ بین کشورها بدلیل میل به صادرات بیشتر، بین انگلستان و فرانسه، فرانسه می خواست صادرات شراب به انگلیس را بیشتر کند، انگلستان می خواست صادرات گندم را به فرانسه بیشتر کند. اینها مرتب باهم در جنگ بودند. هرکس می خواست صادرات را بیشتر و واردات را کمتر کند. این جریان موجب شکل گیری نهادهایی در خارج از اروپا شد. مثلاً کمپانی هند شرقی انگلیسی ها در سال ۱۶۰۰ میلادی به نام **English East India Company** تشکیل شد. این همزمان با شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۸۹) بود. انگلیسی ها این کمپانی را تأسیس کردند برای اینکه کنترل کنند و فضا ایجاد کنند برای اینکه صادرات و واردات را تحت کنترل بگیرند. هلندی ها آن موقع خیلی قوی بودند برای اینکه از انگلیسی ها عقب نیفتند در سال ۱۶۰۴ **Dutch East India Company** را درست کردند. می گویند هند شرقی برای انگلیسی ها بوده؟ خیر هلندی ها هم در ۱۶۰۴ این کار را کردند. فرانسوی ها هم در ۱۶۶۴ به نام **French East India Company** را درست کردند.

سؤال: چرا همه یک اسم داشتند؟ برای اینکه جریان تجارت از هندوستان به اروپا بود در نتیجه آنها می رفتند در شرق هندوستان و کنترل را دست می گرفتند. اینها آمدند در این مناطق فعال شدند. گاهی وقت ها به مرکانتیلیسم، کلبرتیسم هم می گویند زیرا **Colbert** وزیر خزانه داری فرانسه بود. شاید درست نوشته باشم چون فرانسوی است.

چون تعالیم آنها بود که این اندیشه را شکل داد و می بینیم عمدتاً در زمان صفویه است. زمان شاه عباس و وقتی که به سمت اواخر صفویه برویم. فعالیت ها مرتب بیشتر می شود تا به زمان شاه سلطان حسین صفوی که می رسیم، می بینیم که تقریباً فعالیت ها در اوج خودش است. به لحاظ تفکر، ما در آن زمان علامه مجلسی رحمه الله

علیه را داریم. علامه مجلسی مصادف با تاریخهای میلادی ۱۶۹۹-۱۶۲۷ بوده است. به این دلیل به میلادی می‌نویسم که شما بتوانید تطبیق بدهید. حضور اینها (اروپایی‌ها) که کنترل کند جریان کالا را به اوج خودش رسیده بود. هم انگلیسی‌ها هم هلندی‌ها هم فرانسوی‌ها. در این فضا است که من فکر می‌کنم ما می‌توانیم از انقلاب علمی صحبت کنیم. که شرح آن را جلسه‌ی بعد خواهیم گفت.

انقلاب علمی از سالهای ۱۵۰۰ شروع می‌شود و تا به اواخر صفویه ادامه می‌یابد. دوران نیوتون، لایب نیتز، دوران ریاضیدان‌ها و بویژه فلاسفه و نکته‌ی جالب این است که این فلاسفه به سمت اصالت تجربه میل می‌کنند و زمینه را برای اینکه اقتصاد به صورت یک علم تجربی مطرح شود فراهم می‌کنند. در نتیجه تجربی شدن علم اقتصاد ریشه‌اش در افکار متفکران انقلاب علمی می‌باشد و نکته‌ی جالب این است که فلسفه در آن زمان دقیقاً به معنای مطالعات تجربی بود برعکس چیزی که الان ما فکر می‌کنیم که فلسفه دقت در ماهیت اشیاء و ... می‌باشد. آنها فلسفه را دقیقاً به معنای علوم تجربی می‌دانستند و به همین دلیل است که فرانسویس بیکن خودش را فیلسوف معرفی می‌کند.

برای مثال جایی به اسم رویال سوسایتی<sup>۶۷</sup> که به معنای جامعه‌ی سلطنتی علم انگلستان بود درست کردند که نیوتن دومین رئیس آن بود و قبل از آن شخصی به اسم کریستوفر رن<sup>۶۸</sup> رئیس آن بود که یک معمار بزرگ بود و استاد معماری آکسفورد بود. او دو کار بزرگ انجام داده است که یکی کالج وادام<sup>۶۹</sup> و دیگری ساختن کلیسای بزرگ سن پولز می‌باشد. کالج وادام‌ها همان کالجهی است که از خانم اشرف برای ساختن یک کتابخانه به اسم او پول هنگفتی گرفته شد و از این طریق علاوه بر گرفتن پول هنگفت از او تعداد زیادی از کتابهای خطی ایران را به آنجا انتقال دادند. اولین کاری که در زمان کریستوفر رن انجام شد چاپ مجله‌ی علمی به نام **Philosophical transactions** بود که بحث‌های آن از این قرار بود که اگر کسی کشف علمی یا اختراعی داشت توضیحاتی درباره‌ی کشف خود می‌داد و سؤال از او می‌شد و او پاسخ می‌داد و اگر می‌دیدند کارش مهم است نتایج تحقیق او را در آن مجله چاپ می‌کردند.

۶۷ - Royal Society

۶۸ - Christopher Wren

۶۹ - Wadham College

نکته‌ی جالب در این است که فلسفه در آن زمان به معنای مطالعات علوم تجربی بوده است و هرچه ما به زمان مرکانتلیسم نزدیک می‌شویم دیدگاه‌ها به سمت علوم تجربی می‌رود که بعداً در کارهای سن توماس، توماس هابز<sup>۷۰</sup> و ... شروع به نفی خدا می‌شود. که شرح آن بعداً گفته خواهد شد. و این روند نفی خدا ادامه می‌یابد تا جایی که آدام اسمیت کلاً خدا را نفی می‌کند و به جای خدا دست نامرئی و مکانیسم بازار را قرار می‌دهد.

---

۷۰ -Hobbes

جلسه چهارم<sup>۷۱</sup>

## مقدمه

جلسه پیش بحثی که داشتیم به آنجا رسید که انقلاب دریاوردی را زمینه ساز اندیشه اقتصاد مرکانیلیسم دانستیم و سپس در این سیر بحثی، به انقلاب علمی می‌رسیم و من فکر می‌کنم بدون اینکه انقلاب علمی را درک کنیم نمی‌توانیم ریشه‌های این نظام اقتصاد سرمایه داری و نظام سیاست در مغرب زمین و شیوه زندگی در مغرب زمین را درک کنیم. سوسیالیسم هم عکس به این مجموعه‌العملی بود، بنابراین ریشه‌های سوسیالیسم هم نهایتاً به اینجا برمی‌گردد. در خلال بحث‌ها به این نکته اشاره کردیم که اوضاع و احوال در کشورهای اسلامی اساساً متفاوت بود و سعی کردیم این نکته را روشن کنیم که در تحلیل تحول نظام، در کشورهای اسلامی ما باید حتماً به این نکته عنایت داشته باشیم که شکل‌گیری تمدن مغرب زمین به صورت نظام اقتصادی و سیاسی سازوکار کاملاً متفاوتی داشته با آنچه که جریانی بوده که در کشورهای مسلمان می‌گذشته است و در عین حال این پیام را داشتیم که همیشه توجه کنیم شکل‌گیری اندیشه‌های اقتصادی و آنچه ما امروز به نام علم اقتصاد می‌شناسیم، این مجموعه‌ای است حاصل یک جریان خیلی طولانی مدت که این ثمره‌اش یک درختی است که آن موقع کاشته‌اند و این میوه‌هایش است. و برای ما که می‌خواهیم با این تئوری‌ها از موضع استقلال فکری و این استقلال مبتنی بر اعتقادات الهی خودمان برخورد کنیم و اینها را آنالیز کنیم، ما باید کالبدشکافی کنیم و ریشه‌ها را خوب بفهمیم که از کجا نشأت می‌گیرد بحث‌ها همه همین است و آلاً تاریخ که نمی‌خواهیم بگوییم.

در تحلیل این جریان رسیدیم به انقلاب علمی و گفتیم که تا این انقلاب علمی معلوم نشود آن شیوه تفکر مغرب زمین معلوم نمی‌شود. روال کار ما مثل گذشته این خواهد بود که سعی می‌کنیم زمان‌ها را که بیان می‌کنیم بگوییم در کشور ما هم چه اتفاقاتی افتاده که اوضاع و احوال هم تقریباً دستانمان بیاید.

نکته جالب این است که این انقلاب علمی درست از زمانی آغاز شد که در کشور ما صفویه شکل گرفت و موقعی انقلاب علمی به ثمر رسید و زمینه را برای نظام سرمایه داری در اقتصاد و تفکر لیبرالیسم در نظام سیاسی بنا گذاشت که صفویه تمام شد. یعنی این دوره‌ای که می‌توانیم بگوییم دوران انقلاب علمی و دوران شکل‌گیری

<sup>۷۱</sup> - این جلسه چهارمین جلسه از سلسله جلسات تاریخ عقاید اقتصادی است که در تاریخ ۸/۸/۱۶ توسط آقای دکتر درخشان در دانشکده اقتصاد دانشگاه امام صادق علیه السلام ارائه شده است.



اولین اندیشه های اقتصادی سرمایه داری است، درست همزمان با صفویه اتفاق افتاد و این تقارن تاریخی خیلی برای من جالب است مدتها هم آن موقع که حال و حوصله تحقیقات داشتیم دنبالش بودم. طبعاً ما چون در کشورمان بس که بلا سرمان آمده باید همیشه نگران باشیم که نکند نقشه‌ای بوده‌است، رفتیم تو نخ اینکه واقعاً این صفویه داستانش چه بوده‌است به جاهای زیادی نرسیدیم اما نکته جالب این است که چنانچه در بحث های امروز خواهیم گفت به افرادی برخوردیم که هیچ تصور نمی‌کردیم اینها بتوانند در روابط بین الملل فعال باشند. ما تحقیق مان را تا این جا جلو آوردیم حال دیگه شما خودتان انشاءالله جلو می‌برید در خلال بحث معلوم می‌شود. یعنی می‌خواهم این را عرض کنم که تاریخ صفویه برای ما چندان روشن نیست. بازهم انگلیسی ها بیشتر تاریخ صفویه را نوشته‌اند. ما ترجمه‌اش کردیم. همچنان که تاریخ افشاریه و زندیه هم روشن نیست و این صفویه و افشاریه و زندیه برای ما خیلی مهم است. این تاریخ برای ما خیلی مهم است. چون زمان کریم خان همانطور که گفتیم استقلال آمریکا بود و این دوران خیلی دوران مهمی است.

### انقلاب علمی

می‌توانیم بگوییم که اتفاق مهمی که در دانش بشری افتاد و نمی‌توانیم بگوییم این متأثر از دلایل خاص محیطی بود بلکه متأثر از قدرت های فکری افراد بوده کاری است که کپرنیک در نجوم انجام داد. خیلی ها بر همین باورند که این بطلان هیئت بطلموسی و تبدیل آن به هیئت کپرنیکی نقطه عطف بسیار مهمی بود.

کپرنیک همزمان با شاه طهماسب اول بود. حدود سال های ۱۵۴۰ بود. مثلاً، برای اینکه یادآوری کرده باشم که کپرنیک چه زمانی بود واین تحول بزرگی را که آورد و جهانی‌بینی ها را تغییر داد که دنیا آنطور نیست که ما می‌اندیشیم واین خیلی مهم است. الان برای ما خیلی ساده است که می‌گوییم هیئت بطلموسی باطل شد و هیئت کپرنیکی جایش را گرفت ولی برای آن موقع خیلی مسأله جدی بود. اندیشمندان در آن زمان واقف شدند که دنیا آنچنان نیست که می‌اندیشیدند، این جهان یکجور دیگر است.

معلوم شد که زمین مرکز عالم نیست، خیلی اتفاق مهمی بود، بلکه خورشید مرکز است، آن هم نه مرکز کل جهان، این تحول و دیدگاه خیلی مهم بود که زمین مرکز عالم نیست. چرا این قدر مهم است؟ یک چنین آگاهی های جدید باعث می‌شود که افراد آماده شوند در خیلی چیزها تجدیدنظر کنند. در خیلی از باورها زمینه تجدید نظر آماده می‌شود، همچنین این مسئله روشن شد که مدار گردش زمین دایره نیست بیضی شکل است، به این نکته

رسیدند که کره آتش که تصور می‌کردند یک کره آتش بر بالای کره هوا وجود دارد، می‌گفتند کره زمین بعد کره هواست بعد کره آتش بالای سر آن، فهمیدند که اینها حقیقت ندارد و چیزی به نام کره هوا نداریم بلکه هوا قسمتی از خود زمین است. بواسطه اینکه از جنس خاصی است و سبکتر است بالا رفته ولی کره هوایی کره زمین را احاطه نکرده، کره آتشی هم آن بالا وجود ندارد، طبایع چهارگانه راهم فهمیدند معنایی ندارد. بنابراین همین حد آگاهی که در جهان بینی و نگرش به محیط خودشان بدست آوردند زمینه را برای پذیرش خیلی از نظریات جدید فراهم کردند. بعدها می‌دانیم که کپلر و نیوتن این هیئت کپرنیکی را تکمیل کردند. این تحول مهم که اتفاق افتاد، برای اینکه بدانید چه خبر است در همین زمان، که اندیشمندانی مثل اینها، اینطور زمینه برای تغییر جهان‌بینی‌ها را فراهم آوردند یکباردیگر یادآوری می‌کنم که "ماکیاول" کتاب "شاهزاده" را در ۱۵۳۲ نوشت مارتین لوتر در سال‌های ۱۵۴۰ فعالیت‌های اصلی خودش را انجام داد، آمریکا ۱۴۹۲ کشف شد، اسپانیا به طور کامل از دست مسلمین در همین سال خارج شد. در هلند لئوناردو داوینچی آن تابلوی معروف شام آخر را در سال ۱۵۰۰ کشید. پس به لحاظ هنر به لحاظ تحولات مذهبی به لحاظ انقلاب دریانوردی به لحاظ تحول در اندیشه‌های سیاسی، همه اینها همزمان باهم دارد اتفاق می‌افتد این چنین نیست که اینها در یک فضای دیگر اتفاق بیافتد همزمان دارد این تحولات اتفاق می‌افتد و اینها باعث می‌شوند جهان‌بینی‌ها عوض شود. زمینه برای تحولات فکری کاملاً آماده است، قدرت سیاسی هم بخاطر آن انقلاب دریانوردی و کشف قاره آمریکا فراهم است. در نتیجه زمینه‌های سلطه مغرب زمین دارد آماده می‌شود.

درست در همین زمان صفویه مبارزه اصلی‌اش را با فلسفه در کشور آغاز می‌کند. معتقدند آن برخوردی که با ملاصدرا شد که می‌گویند ملاصدرا بعد از آن برخوردها آخرین فیلسوف بزرگی است که کشور دید. توجه صرفاً روی مسأله فقه می‌آید و یک نوع مواجهه با فلسفه شکل می‌گیرد. درست همین زمان است که محقق کرکی معروف به محقق ثانی که متوفای ۱۵۳۶ است از لبنان به ایران می‌آید و شیخ الاسلام دربار شاه اسماعیل صفوی می‌شود. جریانی که بوجود می‌آید جریانی است که نامه‌های میرداماد و ملاصدرا که احتمالاً شما این نامه‌ها را خوانده‌اید کاشف از چه مسائلی در آن زمان است که اینها در مسائل فلسفی در تنگنا هستند، نمی‌توانند بیانده‌شان. بنابراین ما یک دوران جدیدی را در کشور خودمان آغاز کردیم. من برمی‌گردم به اینجا که این داستان، علامت‌های سؤال است که چرا در کشور ما این طور شد. در اینجا بحث عثمانی‌ها خیلی مهم است. من در خلال بحثم اشاره می‌کنم، من ردّ پاهای اینها را پیدا کردم یک جاهایی را برای شما می‌گویم.

نیوتن همانطور که گفتم کار هیئت کپرنیکی را تکمیل کرد نیوتن متولد ۱۶۴۲ و فاتش در ۱۷۲۸ در ۸۵ سالگی است که همزمان با شاه سلطان حسین صفوی بود. جلسه قبل برایتان گفتم که نیوتن دومین رئیس رویال سوسایتی بود. اولین رئیس کریستوفر رن بود. نیوتن وقتی رئیس آنجا شد یک جایزه گذاشت برای کشف و ساختن یک قطب نما که ویژگی های خاصی داشته باشد و در اقیانوس ها بتواند کشتی را به مسیرهایی هدایت کند که تا آن زمان قطب نماهای معمولی نمی توانستند.

به لحاظ ریاضی نمی دانم چه گونه بیان کنم ولی بلام که بگویم نیوتن اعلام کرد که قطب نماهایی با ویژگی های جدید برای دریانوردی بسازند و در سطح اروپا آگهی زدند که رویال سوسایتی چنین جایزه ای دارد. هنوز هم در آن زمان می بینیم که این بحث قوای بحریه و قدرت یافتن در دریاها خیلی برای آنها مهم بود یعنی علم را می خواستند در خدمت همان جریانها که در دریا بتوانند قدرتمند شوند. این داستان رویال سوسایتی را اگر دنبال کنید این را می بینید که در چه زمینه هایی می خواهند دانش پیشرفت کند. علی ای حال نیوتن وقتی کارهای کپرنیک را کامل کرد معلوم کرد که گردش ماه به دور زمین، منشأش همانی است که اجسام را روی زمین به سمت مرکز زمین می کشاند یعنی قوه جاذبه، این کشف بزرگی بود که نیوتن کرد. در دیدها تغییر بوجود آمد. جمله معروفی نیوتن دارد: "اجسام همه جاذب و مجذوب یکدیگرند" معمولاً من دیدهام کشفیاتی که در علوم تجربی اتفاق می افتد و ریاضیدانها یا فیزیکدانها به آن می رسند خیلی سریع روی فلاسفه اثر می گذارد. ذهنیت فلاسفه را سریعاً تغییر می دهد و می بینیم سررشته بسیاری از اندیشه های فلاسفه برمی گرد به کشفیاتی که در علوم تجربی اتفاق افتاده است.

همین تحولاتی که گفتم زمین مرکز عالم نیست و ... بویژه کار نیوتن که گردش ماه به گرد زمین همان دلایلی را دارد که اجسام به روی زمین می افتند (جاذبه)، بر اندیشه های حکما و فلاسفه خیلی تأثیر گذاشت. بعدها کانت<sup>۷۲</sup> و لاپلاس<sup>۷۳</sup> بحث کردند که اصلاً کره ی زمین پاره ای از خورشید بوده است و بعد از میلیون ها سال کم کم اوضاع برای حیات در کره ی زمین مهیا شد، این دیگر خیلی دیدگاه فلاسفه را تغییر داد.

---

۷۲ - Immanuel Kant

۷۳ - Laplace

فلاسفه مجهز شدند به یک دیدگاه و آن دیدگاه این است که این عالم از روزهای نخستین آنچنان که امروز می‌بینیم خلق نشده‌است، بلکه در آغاز امری ساده بوده است و در خلال زمان تنوع و اختلاف بوجود آمد و از سادگی و یکسانی بیرون آمده یعنی جریان از بسط به پیچیدگی تبدیل شده‌است، تحول دائمی و امور ثابت زیر سؤال رفتند و کم‌کم می‌بینیم اندیشه‌هایی در فلسفه بوجود می‌آید که بعدها به صورت خیلی رشد یافته در افکار هگل<sup>۷۴</sup> ظاهر می‌شود. "شدن" از یک حالتی به حالت دیگر شدن، چرا؟ برای اینکه زمینه ذهنی‌اش را دانشمندان علوم تجربی گذاشته‌اند دنیا این جوری نبوده‌است، همه چیز در حال شدن است. دیگر ما، امر ثابت نداریم. مهم پیدا کردن قوانین تغییر و قوانین شدن است. پس این به نظرمی‌آید که مهم‌ترین اتفاقی است که افتاد.

این جریان و اندیشه، جریانی است که جدای از آن چیزی است که ماکیاول در بحث سیاست می‌گوید خیلی مشکل است که ما مثلاً بگوییم اندیشه‌های نیوتن به خاطر... است. نه اینها نبوغ‌های شخصی است که آمده‌است. در تاریخ همیشه افرادی، دانشمدانی بودند که با قدرتهای فکری خودشان به نتایجی رسیده‌اند که البته زمینه‌هایش کم‌کم فراهم شده‌است و این باعث شده دیدگاه‌های حکما و فلاسفه تغییر کند، جهان بینی‌ها تغییر کند که ما در تاریخ همیشه دیدیم یک جریانی بوده‌است. خوب حالا چنین کاری را که این دانشمندان کردند، دانشمندان علوم پایه کردند، اینها به نحوی باید بیاید در دانشمندان علوم انسانی خودش را ظاهر کند.

من مدلی دارم در ذهنم از تحولات اندیشه‌ها این مدل را من کم‌کم ساختم ولی این‌ها در واقع سیاه قلم آن است، مثل خانه‌ای که معلوم می‌شود اینجا آشپزخانه این جا پذیرایی اینجا در ورودی است، شما‌ها اگر علاقه‌مند باشید می‌توانید در هر قسمتش کار کنید. ما در علوم انسانی یک بعدی کار کرده‌ایم، رفتیم تاریخ هنر خوانده‌ایم اما نفهمیدیم که این هنر چگونه به وجود آمد. هنر نقاشی‌های آن زمان چرا آنطور شد؟ چرا موسیقی آن طور شد؟ ریشه‌اش در مرکانتلیسم است، ریشه‌اش بر می‌گردد به اشرافی‌گری دوران انقلاب دریانوردی و به وجود آمدن شهرها، چرا آن به وجود آمده‌است؟ این‌ها همه را در کنار هم باید دید. بنابر این من معتقدم این انقلاب علمی، آن انقلاب دریانوردی، تحولات در فئودالیسم و تحولات در شهرنشینی همه را باید در کنار هم دید. و الا تکه تکه نگاه کردن ما را به جایی نمی‌رساند، منتهی مراتب من نمی‌خواهم دانشمندان علوم سیاسی، یا

---

۷۴ - Georg Wilhelm Friedrich Hegel

دانشمندان علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی را تضعیف کنم آنها وقتی وارد یک حوزه می‌شوند می‌روند داخل آن حوزه و عمیق می‌شوند من فکر می‌کنم اقتصاددانان خوب می‌توانند رشته‌های دیگر را هم آنالیز کنند چون دید کلان دارند ولی اقتصاددانان نیازمند دانشمندان علوم سیاسی هستند که باهم بیایند ریشه‌ها را ببینند و باهم بحث کنند. اینکه ما یک چند رشته‌ای و یک کارگروهی می‌خواهیم که برود و این مسائل را مدون بکند، چرا من خودم نتوانستم این اندیشه‌ها را مدون بکنم، برای اینکه به تنهایی نمی‌توانم، اگر به من بگویند بنویس، نمی‌نویسم می‌گویم اینها دقیق نیست. دلم نمی‌آید اینها را مدون بکنم چون اینها کامل نیست برای اینکه کامل شود نیاز به تیم داریم بنابراین باید اینطوری نگاه کرد.

سؤال: ولی مشخص نمی‌شود که کدام یک علت بقیه است یعنی شما فقط ارتباط بین این‌ها را که در یک برهه‌ای باهم دیگر دارند اتفاق می‌افتند را بیان می‌کنید ولی اینکه واقعاً علت بعدی می‌شود و یا پایه و اساس این‌ها چه می‌شود مشخص نیست؟

پاسخ: کاملاً درست است، مشخص نیست. اما یک چیزی از درونش می‌توانیم در بیاوریم و آن این است که کشفیاتی که دانشمندان علوم پایه مثل نیوتن، کپرنیک، کپلر یا بعدها گالیله کردند اینها بر اندیشه‌های فلاسفه و دانشمندان علوم اجتماعی خیلی تأثیرگذار است مثل اینکه الان برایتان گفتم که زمین مرکز عالم نیست، اصلاً زمین پاره‌ای از خورشید بوده و چند میلیون سال طول کشیده تا شرایط حیات در آن آماده شده‌است، این زمینی نیست که امروز می‌بینید همه چیز در تغییر است. دانشمندان علوم اجتماعی بنابراین مجهز می‌شوند به دیدگاه تحول‌گرایی و دیدگاه تغییر پس باید برویم قوانین تغییر را پیدا کنیم، یک فلسفه جدیدی به وجود می‌آید فلاسفه جدید را دانشمندان علوم اجتماعی با دیدگاه جدید به وجود می‌آورند که اوج آن هگل می‌شود، اوج آن می‌شود همین اقتصادی که دقایق دیگر خواهم گفت، همین اندیشه را یک عده‌ای گرفتند و به کمک همین آمدند و اقتصاد را آنالیز کردند و مواجه هستیم با یک مکتبی ولی اگر کسانی که معتقدند و باوری دارند که همه چیز ثابت است و مثلاً علوم اقتصادی هم چون علوم انسانی است پس قوانین آن یک قوانینی الهی باید باشد، اتفاقاً هست یک دقیقه دیگر خواهیم دید که این ریشه‌های اندیشه‌های الهی هنوز در این‌ها هست اما می‌خواهند اینها را به کمک آنچه دیگران در علوم تجربی کشف کرده‌اند این‌ها را غنی کنند، این‌ها را کامل کنند، به این‌ها یک رنگ و روی علمی بدهند.

سؤال: بینشید اگر کسی دیدگاه مخالف داشته باشد مثلاً اینکه بگوید اول هنر به وجود می آید و بعد براساس آن هنر یک فلسفه‌هایی شکل می‌گیرد و بعد فلسفه‌ها هستند که فلسفه‌های مضاعف را شکل می‌دهند و بعد از آن فلسفه تقدم پیدا می‌کند بر آن علوم تجربی؟

پاسخ: اگر اینطور است پس ما باید چند چیز را تست کنیم باید تست کرد. ببینید من اینجا دارم تست می‌کنم، می‌گویم ببینید این زمین آن زمینی نیست که از روز اول بوده است بلکه چند میلیون سال طول کشیده تا به این شکل درآمده است. همه چیز در حال شدن است. یک تحولی در دیدگاه‌ها به وجود آورد بعد هم می‌گویم نمونه اش X و Y و Z بودند که اوج آن می‌شود هگل که فلسفه شدن را مطرح کرد. شما می‌فرمایید که نه این هنر بوده که نیوتن از درون آن زاده شد، قوه جاذبه عمومی ریشه‌اش در آن است، کپلر از او بوده کپرنیک از او بوده، انقلاب دریانوردی هم از آن بوده اینکه بادبان‌ها را این شکلی درست کرده از او بوده باید تست کنیم دیگر، باید بیاییم یک جریانی را پیدا کنیم که تازه ببینیم چگونه به وجود آمده است و بعد تستش کنیم. خوب هم هست حالا باید تست بشوند. الان این را که ما می‌گوییم یک چیزهایی داریم باید تست بکنیم، تست هم داریم می‌کنیم داریم می‌گوییم که اینطوری است.

سؤال: مثلاً علم تجربی را بر اساس اندیشه‌های دکارت بررسی می‌کنند؟ استاد: براساس اندیشه‌های دکارت و فرانسیس بیکن که خواهیم گفت، یعنی خود آنها به خاطر چه چیزی به وجود آمدند تحت تأثیر این تحولات بودند که هم زمان آنها اتفاق افتاده است.

سؤال: پس شاید به خاطر این بوده که در تعامل طرفینی باهم بوده‌اند؟ استاد: تعامل طرفین قطعی است. اما وقتی که من نگاه می‌کنم یک فرضیه در ذهنم شکل می‌گیرد مثل اینکه آن چیزی که نقش غالب دارد آن چیزی است که در علوم تجربی کشف شده است. البته آن موقع نمی‌گفتند اینها علوم تجربی است مثلاً در نجوم کشف شده است، دید را نسبت به دنیا تغییر داده است.

سؤال: استاد این حلقه‌ی قدرت اقتصادی و حلقه‌ی علمی حالا مثلاً همان رویال سوسایتی اینها ارتباطی از لحاظ تامین مالی باهم داشته اند یا نه؟ آیا حلقه‌ی اقتصادی بین این دو وجود داشته یا نه؟ مثلاً آن حلقه چه جور عمل می‌کرده است بعد رابطه‌اش با این حلقه علمی چگونه بوده است و مثلاً همین حلقه قدرت در عرصه سیاست هم اندیشمندان آن دوره را ساپورت مالی می‌کرده که آن‌ها چگونه فکر بکنند یا نه؟

استاد: درست نمی‌دانم فقط می‌دانم که مثلاً رویال سوسایتی که به وجود می‌آید توصیه‌هایی که به دانشمندان می‌کند در جهت رفع نیازهای نظام‌های سیاسی یا نظام‌های اقتصادی است. می‌گوید قطب‌نمایی بساز که بتواند این کار را انجام دهد و اگر اشتباه نکنم یادم رفته‌است قطب‌نماها که اولین بار ساخته شد دو تا قطب‌نما ساخته شده در پاسخ به آن نیاز رویال سوسایتی که بعضی از آنها به اندازه‌ی یک اتاق بزرگ بوده‌است. این قطب‌نماها که مثلاً ساعت سازان سوئسی و خیلی از کشورهای اروپایی دورهم جمع شدند توانستند آن قطب‌نمای عظیم را بسازند که یکی از آنها مثل اینکه هنوز هست در یک موزه‌ای هست. اما در خلال فاصله نه چندان طولانی یک کشف بزرگی در همین ساختن قطب‌نماها در این دانش فنی به وجود می‌آید که کلاً آنها منتفی می‌شود و قدرت حرکت در دریاها را چند برابر می‌کند اینها را یادم رفته‌است. ولی اشتباه نمی‌کنم خوب این نشان می‌دهد که پولی که خرج می‌کردند برای منظور خاصی بوده‌است. قدرت در دریاها را بالا ببرند تا اینجایش را ما می‌دانیم اما آن حلقه‌ها و سازوکارها را باید بیشتر جستجو کرد. باید رفت در ریشه رویال سوسایتی، سوابقش را می‌شود نگاه کرد و دید. من جلسه پیش گفتم در آن زمان رویال سوسایتی مجله‌ای چاپ کرد که نام آن *philosophical transactions* بود.

تمامی شماره‌های این مجله در "بودلین"<sup>۷۵</sup> آکسفورد موجود است و من در آن زمان از طریق یکی از دوستانم، توانستم به قسمت کتب خطی بودلین بروم و تمامی شماره‌ها را دیدم چون می‌خواستم اولین نشریه رویال سوسایتی را ببینم و انسان می‌تواند یک سال وقت بگذارد و تمام این شماره‌ها را مطالعه کند تا ببیند بحث‌های آنها چیست؟ و سخنرانی‌های انجام شده در دانشگاه حول چه محورهای بوده‌است؟ باید فرکانس این سخنرانی‌ها معلوم شود و یک مدل از آنها تهیه شود تا نکته آقای خسروجردی معلوم شود که این افراد جهت‌گیری‌ها و موضوعات مورد بحث شان چه بوده‌است. احتمالاً در اینترنت بتوان این مجله را پیدا کرد.

ما قبلاً دیدیم که تا قرن ۱۶ منطق ارسطو در تحلیل‌های فلسفی اروپا حاکم بود، اما این تحولاتی که به وجود آمد تبعاً در روش تفکر هم تغییر ایجاد کرد و دیگر منطق ارسطو تنها روش به کارگیری تعقل نبود و به همین دلیل است که می‌بینیم دکارت رساله‌ای به نام «رساله‌ای در شیوه درست به کاربردن عقل» می‌نویسد و مقدمات هندسه دکارتی (مختصات کارتزینی) رابه وجود می‌آورد؛ محورهای مختصات را برای هندسه به وجود

نمی‌آورد بلکه شیوه درست به کاربردن عقل را می‌خواهد تبیین کند. بنابراین متوسل به شیوه‌هایی شد که ریاضیات جدیدی است که هندسه دکارتی لقب گرفت. ولی هدف او این بود که یک منطق جدید بیاورد و روش به کارگیری صحیح عقل و استنباط درست را بدست بیاورد. لذا در قرن ۱۷ یعنی تقریباً سالهای ۱۶۰۰ به بعد (یعنی زمان نیوتن) می‌بینیم که ما دو متفکر بزرگ داریم که متأثر از این پیشرفت‌های بسیار بزرگ در علوم، می‌خواهند در مسائل فلسفی، اجتماعی و منطق بیان‌دیشند، یکی فرانسیس بیکن انگلیسی است که همزمان با شاه عباس است و در سن ۶۵ سالگی و در سال ۱۶۲۵ فوت می‌کند و دیگری دکارت فرانسوی است که همزمان با شاه عباس دوم بود و در سن ۵۴ سالگی و در سال ۱۶۵۰ فوت می‌کند، علت مرگ دکارت نیز ذات الریه بود! چون افرادی مثل دکارت از طرف نهادهایی مخصوصاً کلیسا، مورد هجوم بودند و کلیسا نسبت به این افراد بسیار سخت گیر بود و آن موقع دکارت در فرانسه تحت فشار کلیسا بود و در آن زمان بین دانشمندان و پادشاهان مکاتبه بوده است و این سنت مکاتبه تا زمان آدام اسمیت برقرار بود و خود آدام اسمیت معلم یکی از شاهزاده‌های انگلیسی شد و برای آنکه به او آموزش دهد مسافرت کرد به فرانسه و سوئیس و با افکار دانشمندان آن زمان آشنا شد و تازه اقتصاددان شد آدام اسمیت از ابتدا اقتصاددان نبود. به هر حال دکارت نیز با ملکه سوئد مکاتباتی داشت و وقتی ملکه سوئد از فشار فرانسه و کلیسا به دکارت مطلع شد او را به سوئد دعوت کرد ولی متأسفانه زمان ورود دکارت به سوئد، مصادف با سرمای زمستان سوئد بود و فرانسه به سردی سوئد نیست، وقتی دکارت به سوئد رفت، ذات الریه گرفت و فوت کرد.

به نظر می‌رسد که دکارت و بیکن، تجدیدنظرکنندگان تحلیل‌های علمی و فلسفی و موسس تحلیل‌های جدید بوده‌اند، باوجود این که هرکدام روشی مخصوص به خود داشتند، روش بیکن بیشتر مربوط به استخراج کلیات از جزئیات و روش تجربه و استقرا بود اصطلاحاً بگوییم (deduction) راروش خود قرارداد بود، اما روش دکارت بیشتر به علوم ریاضی و تعلق‌ی مربوط می‌شد و خیلی به قیاس نزدیک می‌شد. ولی هر دو توانستند یک جریان جدید را شکل بدهند که مخالف با جریان قبلی بود. از آن جایی که دیدگاه‌های متفاوتی داشتند بهتر مورد قبول واقع شدند چون از دو زاویه نگاه می‌کردند و این دونفر در قرن ۱۶ واقعاً مسائل علمی و فلسفی را متحول کردند.

نتیجه‌ی این بحث‌ها این شد که تنها وسیله‌ای که انسان برای بدست آوردن معلومات دارد چیزی جز حس و تجربه نیست و این مقدمه‌ی تجربه‌گرائی است که تنها چیزی را که برای شناخت ناشناخته‌ها به رسمیت



می‌شناسد، تجربه و حس است. در این مورد دانشمندان انگلیسی بادقت بیشتری جلو رفتند و این سیر را ادامه دادند، مثلاً بعد از بیکن در قرن ۱۶، جان لاک<sup>۷۶</sup> در قرن ۱۷ و هیوم<sup>۷۷</sup> در قرن ۱۸ و جان استورات میل<sup>۷۸</sup> در قرن ۱۹ ظاهر می‌شوند و این‌ها به طور پیوسته تفکر بیکن را کامل تر کردند و این سیر در خلال چند سده حدود ۲۵۰ سال رشد کرد که درست همزمان با سلسله صفوی در ایران است. انقلاب علمی اروپا در ایران مقارن با صفویان است.

پیش از بیکن و دکارت تحلیل‌ها اکثراً بر اساس منطق ارسطویی بود. روش دکارت روش ریاضی است اما چون به قیاس وصل می‌شود با ارسطو فصل مشترک پیدا می‌کند. به همین دلیل است که ما الآن از دکارت بیش تر به عنوان یک ریاضیدان نام می‌بریم تا یک موسس در منطق.

اگر ما بگوییم که فرانسیس بیکن بزرگترین اندیشمند قرن شانزدهم است شکی نیست اما توماس هاپس شاگرد او بوده است و توماس هاپس واقعا کمک کرد که اندیشه‌های بیکن را بیاورد و در مقابل اندیشه‌های قرون وسطی قرار دهد و آنها را به زانو درآورد، خیلی توماس هاپس زحمت کشید اما هیچ وقت کسی نمی‌گوید در زمینه تجربه‌گرایی توماس هاپس بزرگترین اندیشمند قرن شانزدهم است. برای اینکه شاگرد فرانسیس بیکن بوده است و همچنان که اشاره خواهیم کرد یک پدیده عجیب طول عمر او بوده است که ۹۲ سال عمر کرده است. اما این خط را انگلیسی‌ها خیلی خوب جلو آمدند و می‌بینیم با اینکه فیزیوکراسی در فرانسه شکل می‌گیرد اما به خاطر همین خط فلاسفه و تاثیر فلاسفه، دستاورد مهم اقتصادی که در فرانسه اتفاق افتاد که فیزیوکراسی باشد، آدام اسمیت انگلیسی آورد درون سیستم خود انگلیسی‌ها و نظام اقتصاد سرمایه‌داری را شکل داد و به ویژه اینکه آدام اسمیت خودش یک فیلسوف بود. اینجا است که تاثیر فلاسفه را قاطع باید بدانیم. بطلان هیئت بطلمیوسی تاثیری در شکل‌گیری اقتصاد سرمایه‌داری ندارد بلکه این فلاسفه هستند که می‌آیند و اندیشه‌ها و جهان‌بینی آنها در تنظیمات نظریه‌پردازی دانشمندان اقتصادی، جامعه‌شناسی، سیاستمداران و... ظهور پیدا می‌کند.

به دنبال این‌ها ما یک جریان خاصی را می‌بینیم از آن سئوالاتی که دوست دارم ۲۰۰ سال عمر کنم تا پاسخ آنها ببینم نتوانسته‌ام، این جا علامت سؤال برای من به وجود آورده است. بعضی از مسائل است که می‌توانیم

---

۷۶ - John Locke

۷۷ - David Hume

۷۸ - John Stuart Mill

داخل سیستم بیاوریم، یک مشکلاتی است که نمی‌توانیم توضیح دهیم و داخل مدل بیاوریم که باید این را بررسی کنیم خیلی مشکل است. بنابراین آن تئوری و آن مدل، مادامی که این را توضیح نداده چندان متقن نیست. من به پدیده‌هایی در این تحلیل برخورد می‌کنم که نمی‌توانم آنها را توضیح دهم. شما باید بتوانید آنها را توضیح دهید. یک مورد را برای شما بحث می‌کنم. چندین مورد دیگر هم هست.

ما ریاضیدانانی داشتیم در این برهه از زمان، که در امور سیاسی بسیار فعال بودند و جهت‌گیری جغرافیای سیاسی منطقه را می‌دادند. این خیلی پدیده عجیبی است. ریاضیدانانی که حضور نزدیک و فعال در امور سیاسی داشتند. من برای اینکه بفهمم چطور حکومت صفویه آمد و اگر آمد چطور این جریان را گرفت و رفت به جایی که شاه سلطان حسین صفوی، کشور را به آن وضع کشاند. جاهایی که علامت سؤال بود، فکر کردم که از این کانال باید جواب سؤال‌ها را پیدا کنم و برخوردم به این افراد، یک عده کسانی هستند که در تاریخ اسم آنها نیست ولی خیلی فعال بودند و نقش‌های مهمی داشتند. یکی از آنهايي که می‌توان در تاریخ ردپایی از او بدست آورد "لایب نیتز" است. حتماً کسانی دیگری نیز هستند. اینها چه ربطی داشتند با شکل‌گیری صفویه و جهت‌گیری صفویه در این جهت تا موقعی که صفویه برسد به شاه سلطان حسین و محمود افغان و داستانهای مربوطه و فرار کردن ملاصدرا که در نامه‌های میرداماد و قسمتهایی از آنها آمده است.

لایب نیتز ریاضی‌دان معروف، متولد ۱۶۴۶، وفات ۱۷۱۶، برای اینکه تاریخ را در ایران داشته باشیم، شاه عباس ۱۶۲۹-۱۵۸۷ سلطنت می‌کند. شاه سلطان حسین ۱۶۹۴-۱۷۲۲ سلطنت می‌کند. این ۱۷۲۲ خیلی بعدها مورد استفاده خواهد بود. محمدباقر مجلسی ۱۶۹۹-۱۶۲۷ زندگی می‌کند که اثر او بحارالانوار است. اما دقیقاً ۱۶۴۶ مصادف می‌شود با شاه عباس دوم، ۱۶۶۶-۱۶۴۲ حکومت شاه عباس دوم بوده است. یک دایره‌المعارف در زمان صفویه به انگلیسی نوشته شده که این اولین دایره‌المعارف علوم اجتماعی در دنیاست. داستان مستشرقینی است که آن زمان آمدند به ایران و رفتند، در دوران شاه سلطان حسین صفوی نوشته شده که یک جمله‌ای است که راجع به شاه سلطان حسین اینگونه می‌نویسد: رژیم شاه سلطان حسین مشوق این بود که هر گروهی دیگر را تخطئه (encourage people to denounce one another) کند و این سیاست حکمفرمایی او بود. یعنی نظام اجتماعی رابه یک نظام رودررویی گروه‌ها تبدیل کرده بود. در سال ۱۷۲۲ که محمود افغان حمله می‌کند. این ۱۷۲۲ را من در کتاب اقتصادسنجی نام برده‌ام. احتمال زیاد سالی است که "مری من" اولین کتابنامه رگرسیون خطی را می‌نویسد. این دایره‌المعارف تاکنون به فارسی ترجمه نشده و خیلی خوب است اگر ترجمه شود. زیرا

اولین دایره معارفی است که در آن زمان نوشته شده است و نشان می‌دهد که در آن زمان چگونه مسائل را می‌دیدند. این خیلی مهم است.

زمان لایب نیتز مصادف است با شاه عباس دوم، جالب این است که وی کوشش زیادی در حل اختلاف کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها می‌کند. در آن زمان لویی چهاردهم با پادشاه آلمان اختلاف زیادی داشت و اینها آماده جنگ بودند. لایب نیتز آلمانی بوده است، یک تئوری می‌دهد و می‌گوید که ما باید لویی چهاردهم در فرانسه را تشویق کنیم به جای نقشه کشیدن و جنگ با آلمان‌ها باید برود با عثمانی‌ها بجنگد و گفت پادشاهان فرانسه به جای جنگ با مسیحیان آلمانی باید به دفع کفار پردازند. خوب مشخص است که یک ریاضیدان معروف که کسی فکر نمی‌کرد مشاور مقامات حکومتی شود و مقامات فرانسه را برای جنگ با عثمانی‌ها آن هم در غالب جهاد و دفع کفار ترغیب کند.

آلمانی‌ها هم دیدند که فکر خوبی است. خود آلمانی‌ها هم ریشه‌های شدید مذهبی دارند که داستانهای مارتین لوتر و ... را دیدید. لاینپ نیتز را به فرانسه می‌فرستند، او چهار سال در فرانسه می‌ماند و در دربار لویی چهاردهم سعی می‌کند که او را قانع کند که علیه عثمانی‌ها حمله کند او نمی‌تواند و در آخر موفق نمی‌شود. اما او موفق می‌شود انتگرال differential calculus را درست کند. حساب دیفرانسیل را لایب نیتز در چهارسالگی که در دربار فرانسه بوده مدون می‌کند، هرچند که زمینه انتگرال‌ها و حساب بی‌نهایت کوچکها (دیفرانسیل) توسط دکارت و پاسکال<sup>۷۹</sup> گذاشته شده بود، دکارت را که داستانش را گفتم پاسکال هم ۱۶۶۲-۱۶۲۳ بود. پاسکال فقط ۳۹ سال عمر کرد و ریاضیدانی خیلی قوی بود. مثلث نیوتن پاسکال را شنیدید، چون دوجمله‌ای‌ها را که بسط دادند و چندجمله‌ای شد اگر به توان دوم برسانیم ضریب پیدا می‌کند آن ضریبها یک مثلثی شکل می‌دهد که به نام مثلث پاسکال معروف است (مثلث ضرایب) بعدها روسها ۷۰ یا ۸۰ سال بعد یک رساله‌ای را از خیام که تنها رساله موجود از خیام در دنیاست دانشگاه روسیه آن رساله را اعلنی می‌کند که تا به حال هیچ کس از آن رساله خیام اطلاعی نداشت و در آن رساله خیام تمام آن ضرایب را در این مثلث گردآوری کرده بود. به همین دلیل به این مثلث خیام- پاسکال می‌گویند. نمی‌دانیم که خیام از پاسکال گرفته یا نه؟ یا روسها چرا این رساله را اعلنی نکرده بودند؟ روسها یک کتابی از مارکس داشتند که تا ۴۵ سال پیش هیچ کس نمی‌دانست مارکس این کتاب را نوشته

است. بعداً روسها اعلام کردند که مارکس کتاب دیگری به نام «گروندریسه»<sup>۸۰</sup> دارد یعنی «(foundation)»، «گروندریسه» اقتصاد سیاسی که ترجمه‌اش به زبان انگلیسی می‌شود «(Foundation of the political economy)». انگلیس‌ها گفتند باید این کتاب را به ما بدهید تا تأیید کنیم که این کار مارکس است یا نه؟ که بعد کارشناسان آنها آمدند و گفتند نه این کار مارکس است. خوب روسیه این کارها را می‌کند. به هر حال این هم داستان پاسکال است. هرآنچه برای ما مهم است این است که لایب نیتز یک چنین جریانی داشت. نامه‌هایی که لایب نیتز نوشته به پادشاهان اتریش، سوئد و حتی پترکبیر در روسیه برای اینکه ما باید در سطح گسترده‌ای، خیلی از کشورها را در آفریقا و آسیا مسیحی کنیم. نامه‌های او خیلی معروف است، بنابراین ملاحظه می‌کنید که یک جریانی وجود دارد که شخص آن فیلسوف نیست و یک ریاضیدان است هرچند با اسپینوزا<sup>۸۱</sup> بحث‌هایی داشته است، است، لایب نیتز و اسپینوزا با یکدیگر هم‌زمان بودند و همه در زمان شاه عباس دوم بودند. اما کسی نمی‌تواند بگوید لایب نیتز مثل دکارت است هرچند دکارت هم یک ریاضیدان بود اما لایب نیتز یک ریاضیدان محض است و مثل دکارت نیست، کارهای خیلی عظیمی انجام داده، یکی از بحثهای خیلی جدی در قرون وسطی این بود که در نوک سوزن چند تا ملائکه جای می‌گیرند چون می‌گفتند ملائکه جایی را که نباید بگیرند که با همین بحث‌های بی نهایت کوچکی از مسائلی که حل شد همین سؤال قرون وسطی بود، وقتی شما بی نهایت کوچک می‌کنید دیگر، چند تا جا بگیرند، مفهومی پیدا نمی‌کند. البته لایب نیتز به خاطر این مسئله حساب بی نهایت کوچک‌ها را درست نکرد. اما زمانی که اینها را بحث می‌کرد شاید ۱۰۰ تا ۲۰۰ سال قبل تر از آن بحثها هم در آن طرف بود.

مسئله دیگری که ما در همین دوران می‌بینیم که آن طرف اتفاق می‌افتد که بسیار جالب است، آیا اینها تصادف است؟ «هاروی» که هم‌زمان با شاه عباس بود در ۱۶۲۸ فوت می‌کند، گردش خون را کشف می‌کند، گردش خون هیچ تأثیری بر دیدگاه فلاسفه نداشت، چون دیدگاه فلاسفه ملهم بود از اندیشه کسانی که به جهان و هیئت جهان می‌اندیشیدند. اما شاید ۱۵۰ سال بعد از هاروی می‌بینیم گردش خون مورد توجه کسانی قرار می‌گیرد که اولین اقتصاددانان هستند و آن جریان کالا در اقتصاد است. همان تابلوی اقتصادی<sup>۸۲</sup> این اسم یک کتابی است که نوشته دکتر کنه<sup>۸۳</sup> است، علت این هم این است که جدول گذاشته و یک گردش net product را گفته که خواهم

۸۰ - grundrisse

۸۱ - Baruch Spinoza

۸۲ - Tableau économique

۸۳ - François Quesnay

گفت. ولی این متأثر از کشف هاروی بود. اگر هاروی نبود آیا این فکراً اصلاً به سر دکتر کنه می‌رسید؟ و اقتصاد به معنای فعلی بوجود می‌آمد؟ یا چندسال بعد بوجود می‌آمد؟

تابه حال یک جریانی در علوم طبیعی بوده و یک تأثیری بر جریان اندیشه های فلسفی ظهور تجربه گرایی (لایب نیتزو ... را هم در پرانتز می‌گذاریم که دلیل فعال بودنشان را نمی‌دانیم به کجا برمی‌گردد. برای چی آنها را علیه عثمانی ها حرکت بدهد؟ هرچند صفویه را بالاخره در مقابل عثمانی قرار دادند. آیا می‌توانیم بگوییم کاری را که نتوانستند لویی چهاردهم را ببرند علیه عثمانی ها انجام بدهد بعد حکومت صفویه را بردند؟ آیا این فرضیه‌ها اعتبار دارد یا نه؟)

بنابراین جدای از این جریانات حالا می‌رسیم به این که این کسانی که در فلسفه کار می‌کردند و عمدتاً روشهای جدید گذاشتند چطور آثارشان باید بیاید در آن چیزی که هست. اگر ما این ها را بگوییم انقلاب علمی اثرش باید در مقطعی که به آن عصر روشن فکری یا تجدد و روشنگری می‌گویند ظاهر شود.

اتفاقی که افتاد در یک قرن بعد منتسکیو<sup>۸۴</sup> (فوت ۱۷۴۷) همزمان با نادرشاه، کتاب روح القوانین را نوشت. شخص بعدی دیدرو<sup>۸۵</sup> همزمان با شاهرخ شاه کتاب دایره المعارف encyclopedia را نوشت، رسو<sup>۸۶</sup> (فوت ۱۷۶۲) همزمان با کریم خان زند، کتاب امیل را نوشت، ولتر<sup>۸۷</sup> (۱۷۶۴) همزمان با کریم خان زند، کتاب دیکسیونر فلسفی، دقت کنید آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶ کتاب ثروت ملل را نوشت. ببینید چطور اینها تحت تاثیر هستند، می‌بینید بحث منتسکیو، بحث رسو در کتاب امیل کلاً متفاوت از بحثهای فرانسیس بیکن است، مفاهیم را می‌گیرد و می‌آید و در جای دیگر ظاهر می‌کند، دیگر وارد این بحثها نمی‌شوم از حوصله ما خارج است. حالا ما باید ببینیم چطور این مجموعه آمد در ثروت ملل ظاهر شد؟

۸۴ - Montesquieu

۸۵- Denis Diderot

۸۶ -Rousseau

۸۷ -Voltaire

### بررسی اندیشه‌های توماس هاپس

این هاپس را برایتان بگویم، این هاپس، درست است که فرانسیس بیکن و دکارت نقش تاثیر گذاری داشتند اما این هاپس خیلی مهم است و ما معمولا کمتر به آن توجه می‌کنیم، حالا برایتان می‌گویم من بر روی هاپس توجه زیادی دارم.

هاپس در ۱۵۸۸ به دنیا آمد و در ۱۶۷۹ در ۹۲ سالگی فوت کرد، با بیکن و دکارت همکاری نزدیکی در مبارزه با روش تفکر اسکولاستیک داشت. در ۴۰ سالگی شروع کرد به مطالعه ریاضی و در ۵۰ سالگی به فلسفه علاقمند می‌شود و قبل از آن بیشتر به ادبیات و در اصطلاح امروزی معارف کلاسیک مشغول بوده است. چندین بار از طرف حکومت کلیسا به بی دینی متهم می‌شود چون اینها معتقد به فرانسیس بیکن بودند ولی خودش یک اندیشمند تجربه گرای انگلیسی بود، و مجبور بود مسافرت بکند و از دست آنها فرار کند. اینطور که معلوم است نوشته های وی تاثیر زیادی در روانشناسی و جامعه شناسی جدید دارد، دو تا کتاب معروف دارد یکی به نام "لویاتان" که نام یک اژدهایی است که در تورات از آن اسم برده شده و منظور هاپس آنالیز نظام حکومت و دولت بوده و معتقد بوده که دولت باید چنان باشد که لویاتان در تورات است. و دیگری کتاب "اهل شهر" که منظور همان سیاست مدن بود. اکثرا در آن دوران تحت تاثیر بیکن و دکارت تجربه گرا و آن چه که امروز ماتریالیست می‌دانیم یعنی توجه به مادیگری بودند. روش استدلالی هاپس البته به سمت دکارت بود چون به قیاس متوسل می‌شد تا به استقرا، ولی در اندیشه هایش جریان فلسفه را برد به سمت دور شدن از دین و در این زمینه نقش عمده ای ایفا کرد که جریان اندیشه ها خودشان را از اعتقادات الهی و دین دور کنند.

در تعریف فلسفه می‌گوید "شناخت معلول به علت و شناخت علت به معلول به وسیله استدلال درست" که آن استدلال درست بیشتر روش استقرای دکارتی است. روشی که دکارت روش درست بکار بردن عقل نام آن را گذاشته است. یک کتاب کوچکی است که بهتر است آن را بخوانید روش درست بکار بردن عقل و درست اندیشیدن یعنی چه؟ هاپس می‌گوید "جمع کردن معلومات یعنی دسته بندی معلومات و جدا کردن درست آنها از هم، اینکه چطور یک اطلاعی را در کنار اطلاع دیگر قرار دهیم و برای اینکه آن را بشناسیم چطور آن را تجزیه کنیم"، تجزیه اطلاعات و ترکیب اطلاعات و بنابراین نتیجه می‌گرفت که فلسفه یعنی تجزیه و ترکیب، تجزیه مطلب به چند موضوع و جمع کردن آنها برای رسیدن به یک آنالیز و این روش از روشهای افلاطون، ارسطو و ...

متفاوت است. و می‌گوید تمام این مطالبی را که ما بحث می‌کنیم به امور مادی متعلق هستند و غیر از ماده هرچه هست به فلسفه و علم مربوط نمی‌شود، به دین و ایمان مربوط می‌شود چون ایمان استدلال عقلی نمی‌پذیرد، چون نیازی به تجزیه و ترکیب ندارد. پس ببینید فلسفه را در ماده می‌داند به همین دلیل فلاسفه جمع می‌شدند و بحث های فلسفی به معنای امروز نمی‌کردند و بحثهای علوم اجتماعی می‌کردند و آن را می‌گفتند فلسفه، یعنی نجوم، زیست شناسی و علم اشیا را فلسفه می‌گفتند. ببینید چه استدلال زیبایی می‌کند و می‌گوید این ماده می‌تواند آنچه باشد که شما در اطرافتان می‌بینید، جمادات، نباتات، حیوان و بالاخره انسان. آنچه که مربوط به مطالعه‌ی جمادات است و بررسی آن هاست به لحاظ ویژگی های خاص آن ها حتی علوم ریاضی را هم شامل می‌شود. بنابراین علوم ریاضی هم زیرپوشش فلسفه می‌رود چون مطالعه در ویژگی های اجسام است شکلشان، فرمشان خواصی که به لحاظ ظاهرشان دارند. تعدادشان، کمیت شان، شمارششان و غیره آنچه که مربوط به ابعاد دیگر آن هاست می‌شود علوم طبیعی گیاه شناسی، انسان شناسی، حیوان شناسی مطالعه‌ی گیاهان است والی آخر. اجتماع و اقوام و ملل هم تحت شمول همین فلسفه قرار می‌گیرند چون موجوداتی هستند که ما آنها را می‌بینیم آن ها مربوط به دین و ایمان نمی‌شوند آن ها مربوط به فلسفه می‌شوند چون جامعه را ما می‌بینیم فرم بندی های اجتماعی را ما می‌بینیم پس در یک کلمه اخلاق و سیاست که قبلاً می‌گفتند آن ها هم تحت شمول همین فلسفه‌ی مبتنی بر تجربه گرایی می‌آید، بنابراین اخلاق امری مافوق تجربه نیست. اخلاق به معنی روابط اجتماعی در یک نظام شهری یا یک روابط شهرنشینی حتی روابط بین الملل، این ها در حوزه مطالعات تجربی فلسفه است کاری به دین و ایمان ندارد، به دین مربوط نمی‌شود. این رفتارهاست که باید مطالعه شان کنیم زمان شاه عباس دارد این بحث را می‌کند حواسمان جمع باشد همزمان با فرانسویس بیکن است.

ببینید شروع بسم الله که آن ها می‌خواهند امپرسیسم و تجربه گرایی رابه وجود بیاورند می‌بینیم که توماس هاپس تیشه به ریشه دین می‌زند. زمان نمی‌خواهد تا ۲۰۰ سال بعد یا ۳۰۰ سال بعد همان موقع توماس هاپس ریشه را می‌زند، می‌گوید در "تمام این علوم اخلاق، سیاست، مطالعات اجتماعی، مطالعات مدنی، مطالعات طبیعی محور تجربه و حس است حالا می‌آید به بحث اخلاق می‌گوید حسن و قبح ذاتی هم ما نداریم حسن و قبح امور مربوط به سود و زیان آن هاست خوبی و بدی، حسن و قبح (در اصطلاح خودمان در نفس الامر) اصلاً وجود ندارد، این ها حقیقت ندارد این ها همگی به سود و زیان برمی‌گردد. سود و زیانی که قابل محاسبه و اندازه گیری است. مبنای کارهای انسان و رفتار انسان یک ویژگی ای است که او به نام خودخواهی می‌گوید، چرا چون که هرکسی به

دنبال منافع خودش هست همان **self interest** که بعدها در افکار آدم اسمیت ظاهر شد. این خودخواهی، حتی کسانی که دینداری می‌کنند و دیندار هستند اینها از ترس کیفر و عذاب است که معتقد به دین شده‌اند پس دوباره به همان خودخواهی بر می‌گردد و اینکه می‌خواهد یک نفعی گیرش بیاید پس باز همان سود و زیان مبنای اخلاق می‌شود. می‌گوید حتی اگر کسی دلسوزی می‌کند و شفقتی دارد و محبتی به کسی که مثلاً مریض است می‌کند این ناشی از این است که فکر می‌کند اگر خودش هم مثل او بشود چه رنجی خواهد کشید. پس برای اینکه آن رنج را نکشد به او محبت می‌کند چون تصور می‌کند خود او هم می‌تواند همان گونه بیچاره و بدبخت بشود. مثلاً مریض شود یا درمانده شود، کمکی که به مسکین می‌کند باز بخاطر همان **self interest** خودش هست همین بحث را از فرد به جامعه می‌برد ببینید فرانسویس بیکن این کار را نکرد، دکارت هم نکرد. لایب نیتز و اینها نکردند ولی توماس هاپس کرد.

توماس هاپس تقریباً مغفول است. توماس هاپس می‌گوید همین رامی‌شود به جامعه تسری داد چه طور؟ می‌گوید در جامعه هم همینطور است، طبیعت انسان در جامعه یک ویژگی مدنی و اجتماعی نیست اصلاً، که انسان موجودی اجتماعی باشد، موجودی باشد که در کنار دیگران بتواند زندگی کند، انسان این طوری نیست چون که یک ویژگی دارد و او فقط به دنبال نفع و زیان خودش می‌گردد اگر همه چیز به حال طبیعی باشد انسان دشمن انسان است. یک جمله معروفی دارد می‌گوید: انسان برای انسان گرگ است. یعنی اگر یک انسان مقابل انسان دیگر قرار بگیرد می‌خواهند هم دیگر را تکه پاره کنند، هر که نیرویش بیشتر باشد بیشتر پیش می‌رود و این یک حق طبیعی است، چون طبیعت انسان همینطور است و حق طبیعی است و می‌گوید ما این حق طبیعی را در همه ارکان جامعه می‌بینیم هرکسی قدرت بیشتری داشته باشد نفوذ بیشتری دارد و کارش را بیشتر پیش می‌برد. گاهی وقت‌ها به زور سرپنجه است، گاهی وقت‌ها به عضلات، گاهی وقت‌ها به پول، گاهی وقت‌ها به ارتباطات است. ولی اگر این طور شد امنیت به خطر می‌افتد. پس به نفع همه است باز می‌گوید، به نفع، پس به نفع همه است که از حق طبیعی به آن آزادی طبیعی خودشان در درندگی صرف نظر کنند و به قانون احترام بگذارند پس یک قانون باید باشد همین قانونی است که بعدها مارکس می‌گوید که این قانون توجیه گر همین درندگی است. آن قانون را گذاشته اند تا خوب بدرند ببینید اندیشه‌ها از کجا شکل می‌گیرد به کجا سرازیر می‌شود، حالا می‌گوید باز هم یک رتبه پایین تر می‌آید چون هاپس تنها کسی است که در همان زمان فرانسویس بیکن آغاز کرد و این تاکجا جلو تر رفت. بعد می‌گوید چون رعایت قوانین هم به طور طبیعی صورت نمی‌گیرد پس باید که مردم بیایند اجرای این



قوانین را به یک نفر تفویذ کنند و آن فرد باید قدرت و اختیار تام در حکومت داشته باشد و امنیت را باید به زور نگه دارد و به زور به تحقق برساند نه با اخلاق و تعالیم اخلاقی، بازور این امنیت را به وجود بیاورد. پس سود و زیان مبنای اخلاق می‌شود و زور و استبداد مبنای سیاست می‌شود. پس از نظر او یک حکومت استبدادی بهترین حکومت است و می‌بینیم این دیدگاه که زمان ۱۶۲۰ چقدر زیبا می‌آید ۱۰۰ سال دیگر در افکار فیزیوکرات‌ها و ۵۰ سال بعد در افکار دیگران ظاهر می‌شود. بعد آن مبنای متحول می‌شود و می‌آید در افکار آدام اسمیت و دست نامرئی و نظام طبیعی در اقتصاد می‌شود.

### جمع بندی

بنابراین من درس را به همین جا تمام می‌کنم، تنها دو تا نکته برای شما بگویم یک نکته این که من همیشه قصه های ایران را هم گفته‌ام که در ایران چه خبر بود، بد نیست به این نکته هم اشاره کنم وقتی که مستشرقین به ایران آمدند و به دربار صفویه می‌رفتند دربار صفویه گفت خوب چرا ما یک عده ای را به غرب نفرستیم؟ چرا آنها بیایند ببینند اینجا چه خبراست، ما هم برویم ببینیم آنجا چه خبراست و اگر بشود این‌ها بروند تحصیل کنند و اولین گروه اعزامی در زمان صفویه احتمال می‌دهم زمان شاه عباس باید بوده باشد. شاید شاه عباس دوم مطمئن نیستیم. می‌توانم نگاه کنم برایتان، اولین گروه اعزامی به اروپا که اعزام دانشجوی بوده، اتفاق افتاد. و نکته جالب این است که همراه این گروه یکی از متخصصان علوم دینی دربار را همراه کردند. گفتند بروند مواظب باشند اینها آداب احکام اسلامی را، نماز و روزه را ترک نکنند اگر موردی بود گزارش بدهند ما این‌ها را برگردانیم. بنابراین اولین گروه اعزام شدند. در بین این‌ها یک نفر بود به اسم اروج بیگ ایشان می‌رود آنجا و بر نمی‌گردد و جالب این که اولین گروه که اعزام شدند برنگشت، این برنگشت (نه همه) و این که برنگشت هیچ، دین اسلام را رها کرد، مسیحی شد. بین ما در چه زمانی داریم بحث می‌کنیم یعنی ببینید چه جور تحت تأثیر این فضا قرار می‌گیرند. او قدری هم باهوش بوده می‌رود در دربار پرتغالی‌ها و مشاور پادشاه پرتغال می‌شود مشاور سیاسی می‌شود و کتابی درباره تاریخ پرتغال می‌نویسد. یعنی در اروپا یک شخصیت کاملاً بین المللی سیاسی می‌شود بعدها یک انگلیسی زندگی اروج بیگ را تدوین می‌کند و این کتاب را من در انگلیس دیده بودم و در ایران هم ترجمه اش می‌کنند و قبل از انقلاب در سال ۱۳۳۸ خورشیدی به چاپ می‌رسد و فقط هم یک بار چاپ می‌شود بنابراین وقتی نگاه می‌کنیم به آن زمان برای این است که فقط به شما اشاره کرده باشم که چگونه تأثیر این مجموعه می‌توانسته تحول

ایجاد کند در کشورهایی که از مشرق زمین می‌رفتند نمونه اش اولین تیم دانشجویان اعزامی است که زمان صفویه انجام شد و اروج بیک بیات نمونه بارزش که حتی دین خودش را عوض کرد.

نکته ی دومی که می‌خواهم بگویم. مسئله خیلی عمیق خیلی پیچیده است که ما بتوانیم دقیقاً ریشه یابی کنیم و اینهایی که این طور قدم به قدم آمدند جلو و این دیدگاه ها یکی در دیگری ظاهر شد و بالاخره به این ترتیباتی رسید که الان هست. ببینید در این جریان این جایگاه ما کجاست. جایگاه کشورهای اسلامی کجاست. به نظر من اولین کار انقلاب فرهنگی می‌شود، که ما برویم تمام آنها را با آرامش سر در بیاوریم. این کار یک شب و دو شب، کار یک فرد و دو فرد نیست. کار دپارتمان هاست که در این زمینه یک نکته بگویم و آن این است که این بحث ها از قصه های کپرنیک شروع می‌شود در افکار فلاسفه ظاهر می‌شود و این افکار فلاسفه یک جریان روشنفکری را تأثیر می‌گذارند. هرچند که همین فلاسفه در همان زمانها مثل توماس هاپس چون خیلی ها فکر می‌کنند اینها همین جور منقطع می‌شود یعنی تمام می‌شود، همان زمان فرانسیس بیکن توماس هاپس می‌گوید الان وقتی همین قصه های توماس هاپس را برایتان گفتم شما می‌گویید همه اقتصاد سرمایه داری همین است، هنوز هم اخلاق را همین جور انجام می‌دهند هنوز هم همین طور است. فوئر باخ<sup>۸۸</sup> در نفی مذهب چه طور بحث می‌کند؟ این ماتریالیست دقیقاً چندسال بعد حرف توماس هاپس را می‌زند؟ ۲۰۰ سال بعد، وقتی به مارکس رسیدم به شما می‌گویم فوئر باخ را کنار هگل گذاشت، شد ماتریالیست تاریخی این دو را ترکیب کرد شد ماتریالیست تاریخی، فوئر باخ استدلالش در نفی دین همین توماس هاپس است. الان نگاه کنید که چگونه به زیبایی بر اخلاقیات خط بطلان کشید، اما زمان می‌خواهد تا اینها ظاهر شود.

این جریان یک پیام به ما دارد و آن پیام این است که حتی در افکار توماس هاپس اگر دقت کنید، می‌گوید این جریان طبیعی یا جریان ماده (ماتریالیسم) یک قانونی دارند و یک قانونی بر اینها حاکم است. از زمان کوپرنیک و نیوتن، بحث از این بود که یک قانون حاکم است. زمین، این زمین نبوده است. چند میلیون سال طول کشیده تا بوجود بیاید. یک قانونی حاکم است. هاپس می‌گوید که طبیعت انسان اینطوری است. انسان درنده است. همین ویژگی درندگی است که می‌آید می‌گوید قانون بگذار و احترام به قانون بگذار، چون درنده است. درست است که بعدها به این اشکال می‌گیرند، مثل مارکس که اشکال می‌گرفت ولی خودش می‌گوید به خاطر این قانون مندی

۸۸- Ludwig Andreas Feuerbach

طبیعت است که بشر این گونه خلق شده و ما این گونه هستیم. حالا نمی‌گویند خلق می‌گوید طبیعت ما را این گونه رشد داده است. و این گونه ما تولید شده ایم. فعلاً این است که ما درنده هستیم. همه اینها را می‌آورد در نظام اجتماعی و می‌گوید که نظام دیکتاتوری باید باشد و یک پادشاه باید باشد. آن پادشاه هم خیلی باید قوی باشد. می‌گوید آن ارزدهای تورات قدیم باید همین دیکتاتور باشد. همین قدرت سلطه مطلقه پادشاه، می‌گوید این خوب است. پس اندیشه‌ها فعلاً چیست؟ خوب دقت کنید.

این شاه کلام من است اندیشه‌ها این است «قانون مندی در طبیعت و اطاعت از آن قانون مندی» همین و تبلور آن قانون مندی در مناسبات اجتماعی و تأسیس نهادهای اجتماعی برای جریان یافتن آن قانون مندی که در طبیعت هست. همه این گونه فکر می‌کنند یک قانون مندی در طبیعت هست. این را ما باید در زندگی اجتماعی خودمان تبلور بدهیم. قانون مندی را بفهمیم. تبلورش بدهیم. نهادسازی کنیم و می‌بینیم درست بعد از این داستانها، این افکارها در «رُسو» و «منتسیکو» خودش را ظاهر می‌کند. برای اولین بار، صحبت از حقوق طبیعی انسان هاست. می‌گویند حقوق بشر، حقوق انسانها. نه انسانی که الهی باشد. انسان بماهو انسان. انسان به عنوان موجود تجربی و عینی که می‌بینیم. این حقوقی دارد. باید تعریف شود روح القوانین منتسکیو این‌ها را ظاهر می‌کند. اما در اقتصاد اولین باری است که اندیشه‌های اقتصادی شکل می‌گیرد قبلاً اندیشه‌های مرکانتیلیست متأثر از یک پدیده‌ی تجربی بود که هر حکومتی خزانه اش بیشتر از طلا و نقره پر باشد، آن حکومت قوی تر است. پس برویم به سمت پرکردن خزانه از طریق صادرات و تحدید واردات سیاست کولبرتیسیم، که در ۲۵۰ سال صفویه، آن سیاست حاکم بود. اما به تدریج این فکر، او را باید به زمین بزند. حالا دقت کنید، این فکر فلاسفه و این نگرشی که به آن مجهز شدند، باید بیاید بگوید که آقای وزیر خزانه داری فرانسه (کولبر)، دست از این کارهایت بردار اقتصاد یک قانون طبیعی باید داشته باشد. چرا؟ برای اینکه این قوانین طبیعی را ما باید بیاوریم ظاهر کنیم. حقوق طبیعی، آزادی طبیعی انسان، این‌ها همه متأثر از یک جبرگرایی است که بر طبیعت حاکم است. همان طور که آب در ۱۰۰ درجه می‌جوشد. یک جبرگرایی است ما باید بیائیم و این را بر اقتصاد حاکم کنیم. این اولین اندیشه‌های اقتصادی است. در اینجا دیگر قیمت عادلانه‌ی «سن توماس» منتفی است. بحث قرون وسطی متوقف شد. این جریانها، قرون وسطی را دور زد. تمام شده است. الان صحبت از تحقق یک جبرگرایی است که بر طبیعت حاکم است، بیاوریم و در رفتار اقتصادی حاکم کنیم و گروهی به نام «فیزیوکراتها» بوجود آمدند. علت نامگذاری شان، این بود که یک کتابی یکی از متفکرین این گروه نوشت به نام «فیزیوکرات» که در سال ۱۷۶۷ منتشر شد. این همزمان بود با دوران زندیه و

افشاریه در ایران، این به چه معناست؟ این کلمه یعنی «نیروهای طبیعت» مرکب از دو واژه است. یکی به معنی طبیعت و دیگری یعنی قدرت و در کل یعنی «قدرت طبیعت» این کتاب را دکتر «کنه» نوشت. «فرانسوا کنه» که خودش طرفدار دکارت بود و این اولین اندیشه های اقتصادی به معنای خاص است و خودشان را اقتصاددان خواندند. گفتند ما اقتصاددان هستیم. پس ملاحظه می کنید که چطور این اندیشه ها باهم ارتباط پیدا می کنند، می آید می گوید ما باید نیروهای طبیعت را بشناسیم و قدرت طبیعت را بفهمیم و این را ببریم در اقتصاد ظاهر کنیم و جلسه ی بعد خواهیم دید در اقتصاد، کشاورزی محور می شود و در سیاست اصل، حکومت پادشاهی سلطنتی می شود نه انتخابی. ببینید که چطور اندیشه های فلسفی می آید یک فرم بندی اجتماعی را تحویل ما می دهد. که همین اندیشه ها بود که آدام اسمیت با آنها آشنا شد و آدام اسمیت ایده های اولیه ی نظام بازار آزاد را (نه نظام بازار) که همه چیز در آزاد بودنش هست را مطرح کرد. که این مبنای سرمایه داری می شود.

حالا به من بگوئید که این کجایش به ما مربوط می شود؟ اصلاً این داستان ها چه ربطی به اقتصاد اسلامی دارد؟ حالا ما اقتصاد را می خواهیم در این چارچوب اسلامی اش کنیم. این یک مقداری مشکل است. داستان از یک جایی شروع شده و آمده به اینجا رسیده است و به یک سمتی هم می رود! ما بیخود خودمان را درگیر این جریانات کردیم. شما هیچ نوع وجه تشابهی بین این جریانات نمی بینید. من که نمی بینم. هیچ چیزی نمی بینم. منتهی آمدند به هم چسبانده اند، منتهی اینقدر این ها به هم چسبیده که وقتی می خواهی جدا کنی، قبلی اش هم با او جدا می شود، الآن مشکل شده است اصلاً هیچ جای دستی ما نداریم. بنابراین چه کار باید کرد؟ این را مجبور بودم من الآن بگویم چون جلسه ی بعد که من فیزیوکراسی را درس بدهم، نمی توانستم این مقدمه را بگویم. من جلسه ی بعد مستقیماً از فیزیوکراتها آغاز می کنم. این ریشه مهم ترین بحث ما است. با صلواتی بر محمد و آل محمد جلسه رابه پایان می بریم.

جلسه پنجم<sup>۸۹</sup>

## مقدمه

راجع به ادامه بحث فکر می‌کردم بعضی دوستان هم با من مشورت‌هایی کردند و طبعاً آنچه مدنظر داریم و شما هم همینطور، این است که از این مطالب ما در جهت تأمل بیشتر در اقتصاد اسلامی بهره بگیریم والا، قصد ما مروری بر تاریخ نیست. از این مرور می‌خواهیم یک راه‌کارهایی، اگر توفیقات الهی نصیب بشود، در مسائل اقتصاد اسلامی ارائه کنیم. بعد صحبت‌هایی که می‌کردیم با برخی از دوستان این شد که کجای کار حائز اهمیت فراوان است که باید تأمل بیشتری بشود و دقت بیشتر بشود و ما به این نتیجه رسیدیم که ریشه‌های اصلی که از همان قرون وسطی شکل گرفت، آنجا است که ما باید دقت خودمان را دو چندان کنیم و الا وقتی که بحث‌ها به مارکس و ما بعد مارکس می‌رسد و یا به کینز برسد درست است که خیلی استفاده‌ها می‌شود کرد. اما کسانی که بخواهند خیلی عمیق بشوند و ریشه‌ها را در اقتصاد اسلامی و ریشه‌ها را در شکل‌گیری اندیشه‌های اقتصادی پیدا کنند که از آن بتوانند در تفکرات اقتصاد اسلامی بهره بجویند ریشه‌اش قرون وسطی است. بعد به من گفتند شما سریع از آنجا رد شدید من هم قبول کردم و فکر کردم درست می‌گویند و البته قصد ما هم این بحث‌ها به این صورت نبود قصد داشتم چند جلسه راجع به چند مطلب بحثی بگویم اما الآن که علاقه شما را می‌بینم من فکر می‌کنم که اگر من همین یکی دو نکته را روشن بکنم و درست روشن کنم، وظیفه خودم را انجام داده‌ام، آنجایی است که خیلی مغفول مانده‌است. ممکن است بحث برای شما خسته کننده باشد اما به هر حال اگر بخواهید از تجربیات من بهره بگیرید عرض من این است که ریشه اصلی همان جا است، این است که من این جلسه را اختصاص داده‌ام به همین بحث، بحثی است که قبلاً داشتیم این بار عمیق می‌شویم که بتوانیم از آن بهره بگیریم، بعد دوباره فکر کردم دیدم برای این کار که البته یک متن هم یک جایی خواندم و آن هم یک انگیزه‌ای به من داد که بحث را به این جهت سوق بدهم و دیدم که برای این کار بهتر است که اندیشه‌های متفکرین اسلامی را هم در این زمینه بیان کنم.

بینید متفکرین اسلامی و متفکرین مغرب زمین در آن زمان چگونه می‌اندیشیدند و چطور اینها از هم جدا شدند، این بحث مشکلی هم هست یک مقداری قبلاً من در این زمینه کار کرده بودم که هیچ‌گاه بیان نکرده بودم

۸۹- این جلسه پنجمین جلسه از سلسه نشست‌های بررسی تاریخ عقاید اقتصادی می‌باشد که توسط جناب آقای دکتر درخشان در تاریخ ۸۸/۹/۹ در دانشکده اقتصاد دانشگاه امام صادق علیه السلام ارائه شده است.

یا فرصتش نبوده تا بیان کنم، البته خیلی وقت‌ها من یکسری مطالب دارم می‌گذارم تا در فرصت مناسبش که تحقیقاتم به یک جای منظم تری برسد بعد بیان می‌کنم. قصد هم نداشتم من این را امروز بیان کنم ولی به هر حال برنامه این جور شد. من دو تا نکته، خواندم در جایی برای شما تکرار می‌کنم که حساسیت مسئله را متوجه شوید. این جدای بحث اصلی ماست و برای گفتن اینکه اهمیت بحث‌های ما چقدر زیاد است و باید انسان چقدر در اقتصاد عمیق شود تا بتواند یک Contribution اندکی به تفکرات اقتصاد اسلامی بکند، اقتصاد اسلامی کار ساده‌ای نیست. ببینید یک فقیه که می‌خواهد یک حکم را استنباط کند و به یک حکمی برسد او چقدر زحمت می‌کشد تازه آخر سرهم با احتیاط می‌گوید که مثلاً این را گفتیم، شما می‌خواهید در اقتصاد اسلامی مثلاً دست آوردی داشته باشید به این سادگی نیست چیزی را می‌خواهید منسوب به خدا بکنید منسوب به دین بکنید، اینکه بازیچه نیست بعضی‌ها می‌گویند مثلاً بانک‌ها را چرا هنوز اسلامی نکردید؟ مگر به همین سادگی است می‌خواهید یک عملکردی را منسوب به دینمان کنید به این سادگی نیست کار خیلی مشکلی است، عجله نکنید حتی اگر تمام عمرتان را بگذارید تا گوشه‌ای از مسائل روشن بشود و یک پرتویی بیافتد به دانش اقتصاد اسلامی برای ما کافی است. تا اینکه شما بگویید که ما می‌خواهیم کل نظام اقتصاد کشور را بر اساس دین خودمان بنا کنیم مگر به این سادگی است. حرف زیاد می‌شود زد ولی چگونه می‌شود آن را منسوب به دین کرد.

من می‌توانم هرچه که می‌خواهم اینجا بگویم اما چگونه می‌توانیم بگوییم این همانی است که رسول اکرم منظورش بوده است؟ دین منظورش بوده است؟ خیلی کار مشکلی است. یک چیز ساده‌ای که استنباط حکم شده می‌بینیم که یک فقیه چقدر زحمت کشیده است، اولاً چقدر درس خوانده که به آن مرحله رسیده و در استنباط آن حکم چقدر زحمت کشیده تازه خیلی از فقها با آن کار کرده‌اند بنابراین کار ساده‌ای نیست و من از دوستان و کسانی که علاقمند به مسائل اسلامی هستند خواهش می‌کنم حداقل به عنوان شخصی که بیشتر از شما چندین سال در این زمینه زحمت کشیده‌است، هرچه به ذهنمان رسید منسوب به دین نکنیم، ما می‌گوییم اقتصاد اسلامی آخر این حرف بزرگی است هرچه در این زمینه به ذهنمان می‌رسد را منسوب به دین و پیغمبر خدا نکنیم و خیلی با احتیاط صحبت کنیم دنیا هم به آخر نمی‌رسد مثلاً من در یک جا خوانده‌ام که "اقتصاد سرمایه داری می‌تواند در شکل‌گیری اقتصاد اسلامی کمک کند"، یکی از اعضاء هیئت علمی دانشگاه‌ها این را بیان کرده بود که اقتصاد سرمایه داری یا اقتصاد متعارف می‌تواند در تبیین ابعاد مختلف اقتصاد اسلامی به ما کمک کند بعد دو دلیل آورده یکی اینکه در قرآن آیه‌ای داریم که اگر فاسقی یک خبری آورد تحقیق کنید و بررسی کنید یعنی می‌تواند درست

باشد ولو فاسق باشد یعنی ما می‌توانیم از آنها استفاده کنیم. همین طور در فقه گفته شده رجوع به متخصص یک حوزه می‌تواند حجت باشد، خوب می‌تواند دیگر، یعنی فرض بکنید که یکی از مراجع شیعی اگر بخواهد یک حکمی را استنباط کند مثلاً از آقای ساموئلسون نظر بخواهید یا به فریدمن<sup>۹۰</sup> بگویید نظر شما در این باره چیست. خوب مشخص است دیگر اینها مؤیداتی است که ما می‌توانیم در حوزه اقتصاد استفاده کنیم از آنچه دیگران گفته اند خیلی احتیاط کنید این را منسوب به اقتصاد اسلامی نکنید. حداقل بگویید می‌توانیم مثلاً اینها را مطالعه کنیم و یک چیزی بفهمیم و دانش خود را بالاتر ببریم بعد ببینیم که در دانش اقتصاد اسلامی چه بکنیم بد نیست، اما اینکه می‌توانیم این بحث خیلی سنگین است. استدلال سوم این بوده که خیلی از مطالب و نظریات که در مغرب زمین مطرح است اینها اولین بار توسط دانشمندان اسلامی مطرح شده در دوران شکوفایی اسلام یعنی همان سالهایی که ما بحث می‌کردیم بنابراین اینها از ترجمه منابع عربی دست پیدا کردند به این که مسلمانان چه گفته‌اند به لاتین ترجمه شده غرب به استفاده از این منابع توانسته که این‌ها را بسط بدهد و به مرور زمان کشورهای اسلامی عقب مانده‌اند.

این مسئله این جا خیلی جدی است که ما مثلاً فکر می‌کنیم که مبانی نظام سرمایه داری را متفکرین اسلامی گفته‌اند. یعنی اگر که آنها توانستند در نظام استکبار جهانی پیشرفت کنند و نظام اقتصاد سرمایه داری در این ابعاد بسازند ریشه اش را مسلمانان یاد داده‌اند، این‌ها به عربی نوشته‌اند آنها به لاتین ترجمه کردند حالا آنها خوب یاد گرفته‌اند جلو بروند ولی ما عقب مانده ایم؛ این‌ها عبارت اُخری یکدیگر هستند. شما ممکن است بگویید که منظور نویسنده این نبوده است مثلاً منظورش این بوده که فرض بکنید که در شکست نور یا مثلاً در جبر و مقابله کسی چیزی گفته و آنها یاد گرفته‌اند خوب البته درست است ولی بحث ما اقتصاد است این بحثی که من دیدم در زمینه اقتصاد صحبت می‌کند. می‌گوید ما در اقتصاد اسلامی می‌توانیم از آنها بهره بگیریم. یعنی اقتصاد سرمایه‌داری، دلیل آن این است که اصلاً تمام اندیشه‌های اولیه را مسلمانان به آنها یاد داده‌اند حالا اگر مسلمانان مبانی سرمایه داری را یاد آنها داده باشند اینکه مسائل خیلی جدی هستند این نشان می‌دهد خیلی باید کار کنیم ما و مسئله خیلی به این سادگی نیست. وقتی من این‌ها را می‌خوانم متعجب می‌شوم یعنی ما واقعاً قبلاً اینگونه فکر نمی‌کردیم، یعنی ما اوایل انقلاب اصلاً به این نحو فکر نمی‌کردیم؛ نمی‌دانم چه شده که این بحث‌ها بسیار ساده به نظر یک عده می‌آید خیلی ساده به نظر یک عده می‌آید.

---

۹۰ - Milton Friedman

با توجه به این نکته هم بود که من خواستم که مطالعاتی را که قبلاً انجام داده بودم در اندیشه های متفکران اسلامی و ریشه یابی خیلی از مطالب که زمان مناسبش هم نبوده که من الان مطرح کنم من مطرح می کنم و البته خودم دوست داشتم که این مطالب را بعدها مدون کنم و بگویم. چون اینها حتماً باید به زبان خارجی ترجمه بشود حالا اگر من توفیق انجام این کار را نداشتم شما ها این بحث من را ادامه بدهید چون بعضی از این مطالب که می گویم اولین بار است که در دنیا مطرح می شود. هیچ یک از متفکرین اسلامی این مسائل را مطرح نکرده اند و در مغرب زمین نیز به آن توجه نداشته اند، قبل از مغرب زمینی ها ما خیلی حرف ها زده ایم ولی مسئله خیلی ظریف است ما به آن ها خیلی چیزها یاد داده ایم ولی این ها آن چیزهایی نیست که بر اساس آن اقتصاد سرمایه داری بناشود. مسئله این است که می خواهیم نشان دهیم که ما در خیلی از مفاهیم جلوتر بوده ایم، یعنی دانشمندان اسلامی خیلی از مغرب زمین در مفاهیم اولیه ی اقتصاد جلوتر بوده اند و این مطلب را نه مغرب زمینی ها گفته اند و نه مسلمان ها! ولی این مسائل که ما در آن سردمدار بوده ایم مبانی سرمایه داری نیست همه ی بحث من برای شما این است که جایی که غرب و ما شروع کردیم و اندیشه ها مثل هم بود ما باید متوجه شویم که کجا این افتراق و جدایی دانشمندان ظاهر شد همه ی بحث ما در این حوزه است، شاید در این جلسه بتوانیم به آن شکاف فکری برسیم، هرچند که یک کمی بحث خسته کننده می شود ولی ریشه ای است.



### بررسی اندیشه متفکران اسلامی

من مدت ها به این فکر می‌کردم که دانشمندان اسلامی چه اندیشه‌هایی را داشتند که ما بتوانیم آن‌ها را به عنوان نقطه‌ی شروع دانش اقتصاد بنامیم؟ برای این منظور کارهای فارابی و خواجه نصیر را نگاه کردم و جلسات قبل برای شما بیان کردم. این‌ها مسائل را تحت عنوان تدبیر منزل و تدبیر مدن بررسی می‌کرده‌اند. البته زیاد مطلب نداریم و پیدا نکردم. بعد به دنبال پیدا کردن مطلب‌های بیشتر رفتم و فهمیدم که باید کسانی این مباحث را خوب مطرح کنند که نه تنها فقیه هستند بلکه فیلسوف نیز باشند و به علاوه با مسائل استدلالی (ریاضیات) آشنا باشند و در کنار این‌ها باید در کارهای سیاسی نیز دست داشته باشند که جامعه را احساس کرده باشند. من دنبال این شخصیت‌ها رفتم؛ یک نفر را پیدا کردم که جمیع اینها در او بود؛ او خواجه نصیرالدین طوسی بود. وقتی به کارهای او مراجعه کردم چیز زیادی دستگیرم نشد.

نفر دوم حایز این خصوصیات قطب‌الدین شیرازی بود. کارهای او خیلی مناسب و خوب بود، من اندیشه‌های قطب‌الدین شیرازی را که از شاگردان خواجه نصیرالدین بود، شروع می‌کنم و شما را در عالمی می‌برم که متوجه شوید اندیشمندان اسلامی چگونه فکر می‌کرده‌اند. قبلاً گفتیم که اوج اندیشه‌های قرون وسطی، زمان سن توماس بود که هم زمان با مولوی و سعدی است و از قیمت عادلانه در زمان سن توماس سخن به میان آمد؛ اما متفکران اسلامی از قیمت عادلانه صحبت نکردند یک مدتی می‌خواستم تا این سوال را در ذهن خود جواب بدهید؛ این جلسه تا حدودی این سوال را جواب می‌دهیم. بعد از بیان اندیشه‌های قطب‌الدین، بر می‌گردیم و اندیشه‌های متفکران دوران مرکانتیلیسم را می‌گوییم و ما می‌توانیم ببینیم که این اندیشه‌ها کجا به هم نزدیک هستند و کجا این دو اندیشه (قطب‌الدین و مرکانتیلیسم) از هم دور می‌شوند و نقطه‌ی جدایی را بیان کنیم. سپس مطرح می‌کنیم که چرا دور می‌شوند و اگر دور شدند چرا مرکانتیلیسم رسید به آدم اسمیت؟! و بعد به این ترتیب اثبات کنیم که آنچه متفکران اسلامی می‌گفتند، محال است به آدم اسمیت منجر شود! در حالیکه بسیاری از متفکران امروز ما می‌گویند بحث آدم اسمیت عرضه، تقاضا و بازار است و قیمت در بازار است و همه این‌ها مورد تایید اسلام است و بنابراین آدم اسمیت می‌تواند کلاً مورد تایید اسلام باشد. اگر هم صحبتی از خدا و پیامبر مطرح نکرده است، چیز بدی که بیان نکرده است، اگر چیز بدی هم گفته آن را حذف می‌کنیم. اگر به این برسیم که آدم اسمیت غیر اسلامی است ما ماموریت خودمان را انجام داده ایم و اگر هم به مارکس و کینز نرسیدیم مسئله‌ای نیست. من قبلاً در رقم این بحث را مطرح می‌کردم که عرضه و تقاضا هم اسلامی و غیر اسلامی دارد، همه می‌گفتند چه طور

می‌شود شما این حرف را می‌زنید؟ می‌خواهیم نشان دهیم عرضه و تقاضا اسلامی و غیر اسلامی دارد به شرط آنکه با ما همراه باشند نه اینکه یک منحنی عرضه رسم کنند و بگویند شیب آن اینگونه است و این اسلام و غیر اسلام ندارد. نه اینکه بگویند چه اکنون چه صدر اسلام پرتقال زیاد شود قیمتش کاهش می‌یابد، اگر با ما همراه باشند نشان می‌دهیم که عرضه و تقاضا اسلامی و غیر اسلامی دارد. نشان می‌دهیم آدم اسمیت به هیچ وجه اسلامی نیست و هر آنچه بر آدم اسمیت استوار است و هر آنچه آدم اسمیت را تولید کرده است این‌ها با تعالیم دین ما متفاوت است، این را می‌خواهیم نشان دهیم آدم اسمیت با دین و توحید ما متفاوت و مخالف است. این یک طرح بحث بود و موضوع برای شما کاملاً روشن شد، اکنون بحث را آغاز می‌کنیم.

### مروری اجمالی بر زندگی علامه قطب الدین شیرازی

بهترین اقتصاددانان تاریخ، ریاضیدان بوده‌اند، پزشک بوده‌اند، فیلسوف یا متخصص علوم تجربی بوده‌اند؛ همه‌ی این‌ها در قطب الدین جمع است، او پزشک، ریاضیدان، فیلسوف، فقیه و اهل سیاست بود. این هر پنج در قطب الدین شیرازی جمع است. شیخ قطب‌الدین محمودبن مسعودبن مصلح شیرازی کازرونی متولد ۶۳۴ بوده‌است، یعنی تقریباً همان زمانی که مکتب اسکولاستیک در مغرب زمین در اوج بود. حدود ۳۰ سال قبل از سن توماس. می‌توانیم مسامحتاً بگوییم که معاصر سن توماس است و قطب الدین طبعاً همزمان سعدی و مولوی نیز می‌شود و مولوی را نیز دیده است. قطب الدین علم طب را نزد پدرش یاد گرفته است، در ده سالگی خرقره‌ی تصوف را به تبرک از دست پدرش پوشیده است، بعد از مدتی هم رفت نزد نجیب الدین شیرازی که از مشایخ صوفی آن زمان بود و لباس تصوف را بر تن کرد؛ بنابراین از کودکی در فضایی عرفانی و روحانی رشد کرد؛ در چهارده سالگی به سبب نبوغ در همان بیمارستانی که پدرش بود طبابت می‌کرد و متخصص طب عمومی و چشم پزشکی بود؛ ده سال در همان بیمارستان به طبابت ادامه داد. حدود ۲۵ سالگی علاقه‌مند به کارکردن با خواجه نصیرالدین طوسی شد؛ در آن زمان خواجه نصیر الدین طوسی، رصدخانه‌ی مراغه را می‌ساخت. آن زمان اوج جمع دانشمندان در مراغه بود. قطب الدین به دلیل نبوغ او که مشهور بوده است شاگرد خاص خواجه نصیر می‌شود و خواجه نصیر به او علم هیئت و شفای ابن سینا را درس می‌دهد و به خاطر نبوغش به گروه اصلی طراحان رصدخانه ملحق می‌شود. تسلط قطب الدین به ریاضی و نجوم در مراغه شهره بوده است؛ چندین سال کار می‌کند و آن زیج ایلخانی را به نتایجش می‌رساند. نکته‌ی جالبی که نشان دهنده‌ی رشد کشورهای اسلامی است این است که خواجه نصیر وقتی کتاب زیج را نوشت، در آن جا ۲۴ نفر را نام برد به عنوان افرادی که بزرگترین خدمات را به او برای نوشتن این کتاب کرده

بودند ولی اسم قطب الدین را ننوشت! و گفت که تو خوب بودی ولی نه در حد نوشتن اسمت در کتاب! (پس سطح علمی در آن زمان خیلی بالا بوده است) به این مدیریت دانش می گویند و ما الآن شبیه آن را نداریم شاید به همین دلیل قطب الدین مراغه را ترک کرد.

مسافرت های او به خراسان، عجم، اصفهان، بغداد و رم شروع می شود و در آن جا با مولوی در سال ۶۷۰ ملاقاتی می کند و بعد از مدتی از طرف حکام آن جا به سمت قاضی القضاات سیواس و ملطیه انتخاب می شود؛ و از آنجا به سفارت مصر می رود و یک فرد سیاسی هم بوده است و مدتی در مصر فعالیت سیاسی می کرده است و بعد از آن رها می کند و در اواخر عمر به تبریز می رود و چهارده سال در آنجا به انزوا زندگی می کند و تألیف کتب می کند. کتاب معروف، دره التاج را در ۶۹۵ می نویسد و وفات او حدوداً ۱۰-۱۵ سال بعد از این دوره بوده است و در تبریز هم دفن شده است. ما راجع به همچنین شخصی می خواهیم صحبت کنیم.

## مروری بر اندیشه‌های قطب الدین شیرازی

دره التاج را که نگاه می‌کنیم که نتیجه کار او است. من این را با دقت خواندم و این نکات را از آن استخراج کردم. نتیجه کاری که ما به دنبال آن هستیم این کتاب است. در این جا بحث را به سه قسمت تحت عنوان حکمت بدنی، حکمت منزلی و حکمت مدنی تقسیم می‌کند. حکمت منزلی که عمدتاً به تهذیب اخلاق می‌گذرد، حکمت منزلی یا تدبیر منزل که امور مربوط به حقوق افرادی است که در یک منزل هستند اعم از پدر و فرزند، زن و شوهر، خواهر و برادر، اقوام، غلامی اگر دارند و همسایگان، حکمت مدنی که شیوه کشور داری است. یک چیزی به این ها اضافه کنم و نکته ای از این ها استفاده کنم. بحث ما یک چیزی حدود ۸۰۰ سال پیش است. ببینید کلماتی که ۸۰۰ سال پیش نوشته می‌شود ما چگونه درک می‌کنیم. این یک سرمایه است. در مغرب زمین اینطور است؟ شکسپیر که برای ۴۰۰ سال قبل است را دیگر نمی‌توانند بفهمند. من جملاتی که می‌خوانم قطب‌الدین شیرازی به همین کلمات فارسی ۸۰۰ سال پیش نوشته حالا نکته اصلی بحث آغاز می‌شود.

قطب الدین شیرازی این طور می‌گوید: "در سیاست منزلی که عبارت است حکم و معدلت کردن در منزل خود (عدل و دادگری کردن) و آن را حکمت منزلی می‌خوانند." چنین تعریفی را در حکمت بدنی می‌آورد، حکمت مدنی را هم شبیه این بیان می‌کند که از بحث های آن می‌گذرم. تعریف که می‌کند متدلوزی را ببینید بلافاصله به یک حدیث ارجاع می‌کند. می‌گوید "بدان، که اصل در حکمت بدنی و مدنی و منزلی آن حدیث است که مصطفی فرمود علیه‌السلام (نکته جالب این است که ما الآن می‌نویسیم. مصطفی علیه السلام فرمود ولی روش ایشان اینطور نیست). الا کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة" راع یعنی نگهبان و سرپرست و والی و امیر و حاکم و رعیت یعنی قوم و جماعتی که راعی سرپرست آنها می‌باشد.

حالا اضافه می‌کند. جملات را ببینید این نابغه ۸۰۰ سال پیش ایرانی چگونه می‌نویسد: "که این راعی سلطان تنها نیست (یعنی فقط سلطان نیست که راعی است) بلکه سلطان راعی اعم است و مسئول از رعیت او. و امیر هر شهری راعی آن. (امیر هر شهری حاکم آن شهر می‌شود) و شیخ هر قومی راعی ایشان (شیخ هر قومی هم مسئول آنان) و مرد هر منزلی که رب المنزل خوانند راعی اهل منزل و غلام راعی است بر مال خواجه" (غلام را هم می‌گوید راعی است) بنابراین برمی‌گردد به حدیث نبوی که می‌گوید الا کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة. پس استدلال قطب الدین شیرازی این حدیث نبوی است.

"غلام راعی است بر مال خواجه و الی ذلک و هر یک از این ها مسئولند از رعیت او سپس بر هر کسی واجب باشد خواه سلطان باشد، خواه گدا، خواه خداوند باشد خواه بنده، که عدل کند از آنچه میان او و میان غیر اوست از خیری و شری و بداند که او مسئول عنه است و مواخذ به ظلم و تعدی ای که کرده باشد."

پس ملاحظه می‌کنید متولوژی چی شد. پس مبنای حکمتی که قطب الدین شیرازی در ذهنش بود الا کلکم راع و کلکم مسئول و معنای راع را موسع کرده است از سلطان گرفته تا غلام می‌گوید که شما فرمانده و حاکم هستید و همه شما مسئول، مسئول زبردستان خودتان هستید. بعد جلوتر می‌آید باز دو مرتبه ببینید تکیه گاه موازین اسلامی است دو مرتبه می‌گوید "قال الله التعالی: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا و ان كان مثقال حبه من خردل آتینا بها و كفى بناحاسبین" (انبیاء، ۴۷). و ترازوهای عدل را در روز رستخیز می‌نهم، پس هیچ کس اندک ستمی نمی‌بیند، و اگر عملی هم‌وزن دانه خردلی هم باشد آنرا می‌آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم. مثال می‌آورد از سوره انبیاء، دو مرتبه ببینید اینجا هم استناد به موازین شرعی است. می‌آید جلوتر و می‌گوید: "و بدان که هر که در خانه و منزل تو بود هر یک را بر تو حقی است." عین همین تعریف ها را برای سیاست مدنی (کشورداری) هم می‌گوید: "در سیات مدنی که عبارت است از حکم و معدلت کردن در ولایات و اجتماعات و آن را حکمت مدنی می‌خوانند و آن مشتمل است بر سه مقدمه و سه باب"

چرا من اینها را با این دقت می‌گویم؟ چون بعداً می‌خواهم استدلال فیزیوکراتها را برای شما بگویم در اینکه می‌گویند حکومت استبدادی بهترین حکومت است. نظام سیاسی فیزیوکراتها را می‌خواهم بگویم که چگونه با نظام اقتصادی فیزیوکراسی یکدست می‌شود و آن اقتضای نظام اقتصادی فیزیوکراسی، نظام سیاسی پادشاهی آن را هم به شکل موروثی پیشنهاد می‌دهد. چون می‌خواهم ریشه آن را بیان کنم از این جا شروع کردم که قطب الدین ریشه حکومت را در چه چیز می‌داند. ببینید بحث را از عدل آغاز می‌کند. و بحث را از مسئولیت و اینکه همه راعی هستند، از حدیث نبوی شروع می‌کند و ادامه می‌دهد تا زمانی که به سیاست مدن می‌رسد در فضیلت پادشاه صحبت می‌کند استدلالش را برایتان می‌خوانم که بعداً به استدلال دکتر کنه برسیم. در اینکه چرا در آن زمان در فرانسه اینها به دنبال حکومت پادشاهی بودند؟ دکتر کنه‌ای که با آدام اسمیت هم‌نشین بود و اندیشه های آدام اسمیت بیشتر ملهم از همین اندیشه های فیزیوکراتهاست. این است که گفتم باید یک کمی صبر داشته باشید و الا از شکل عرضه و تقاضا کسی نمی‌فهمد که اسلامی دارد یا خیر. اگر می‌خواهید ما را در همان عرضه و تقاضا نگه دارید و به کنه مطلب و عمق آن وارد نشویم که ما هیچ مبنایی نداریم که به آن تمسک بکنیم. جای تفکر الهی در

ریشه‌ها است نه در زوائد. در خودش که معلوم نیست که با قیافه و شیب منحنی عرضه و تقاضا که نمی‌شود فهمید کدام اسلامی است کدام غیر اسلامی است. چون نداریم که روایت است شیب منحنی تقاضا این باشد، بلکه باید ریشه‌ها را بررسی کرد. سید جمال‌الدین اسدآبادی می‌گفت البانک، مالبانک و ما ادرائک مالبانک که یعنی این بانک را نمی‌فهمید چیست. همان بود که بعد از آن مصطفی ففتح قبل از این که دانشگاه تهران تاسیس شود کتاب بانکداری نوشت و در مقدمه کتاب نوشت من این رشته را بانکداری می‌نامم شاید خیلی‌ها هم خوششان نیاید غافل از اینکه این کلمه الان جا افتاده و این مال مصطفی ففتح است. نوشته بود من جلد این کتاب را کاغذی انتخاب کردم که ارزان باشد و مردم بتوانند بخرند. من معتقدم این کتاب را الان یک عده بخوانند متوجه می‌شوند چه کلاهی تا الان سر مملکت رفته است یعنی مصطفی ففتح کتاب بانکداری را برای توده‌های مردم نوشت مطمئنم الان اگر بخواهند در دانشگاه درس بدهند معادل دست کم یک واحد درسی است اگر دو واحد نباشد. معادل یک واحد می‌توانم بگویم هست آن زمان فقط برای مردم نوشت. و من سؤال می‌کنم من و شما برای مردم و آگاهی عمومی دادن چه نوشتیم؟ مصطفی ففتح ۷۰، ۸۰ سال پیش به فکر مردم بود ولی من چه کردم برای مردم. همین‌هایی را هم که نوشتیم درست آن را تولید نمی‌کنیم.

### مقدمه اول: در فضیلت پادشاهی

"بدان که بر فضیلت پادشاهی دلایل نقلی و عقلی از قرآن و اخبار و آثار بسیار است و ما از هر نوعی بعضی را یاد می‌کنیم اما از قرآن مجید، و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، و این آیت دلیل است بر فضیلت پادشاهی از سه وجه. اول آن است که مراد از اولی الامر پادشاهان و علما اند که اهل علم و اهل قلمند. زیرا که امر پادشاه به حکم سیف (شمشیر) و سیاست بود و امر عالم به حکم قلم و فتوا و این هر دو به یکدیگر باز بسته‌اند از آن روی که تا فتوای اهل علم نباشد پادشاه سیاست نتواند کرد و تا سیاست پادشاه نباشد فتوای اهل علم به نفاذ نرسد و چون این هر دو به یکدیگر متعلقند بل که به آن می‌ماند که هر دو یک چیز است."

ببینید ۸۰۰ سال پیش اندیشه اینکه عالم و پادشاه بل یک چیز است، این اندیشه اصیل اسلامی است از افکار کسی که فقیه، ریاضیدان، فیلسوف، اهل سیات و عارف است.

"لاجرم حق سبحانه و تعالی هر دو را یک سلک کشید و گفت اولی الامر منکم. و عدل سلطان فاضل‌تر است از عبادت (حدیث نبوی می‌آورد) عدل یوم من سلطان عادل خیر من عبادت ستین سنه، روزی که سلطان عادل

در عدل بگذرانند بهتر است از عبادت ۶۰ ساله. برهان عقلی هم بر آن دلالت دارد چه عدل هم عبادت است از آن روی که مأموریه است چنانکه فرمود: ان الله یامر بالعدل؛ و چون مأموریه بود عبادت باشد لکن عدل عبادتی است که نفع آن عام است چه نظام عالم به آن منوط است و نیابت و خلافت حق است و سبب صیانت خلق است از هلاک و تباه و موجب حفظ است و غیر اینها. از مصالحی که به عدل پادشاه منوط است در حصر و عقل نیاید و اما عبادت شخص نفع آن بر وی مقصور است و هیچ از مصالح باقی بدان تعلق ندارد از اینجا لازم آید که عدل پادشاه از عبادت بهتر باشد."

بعداً وقتی بررسی می‌کنیم استدلال سن توماس و استدلال کنه و فیزیوکراتها و استدلال متفکران مرکانتلیسم در دفاع از سلطنت پادشاهی را، می‌بینیم آنچه مفقود است تکیه بر معیارهای الهی و دینی است.

"و چون فضیلت پادشاهی معلوم شد نباید دانست که پادشاه را با جمله خلق در انسانیت برابر است پس برگزیدن خدای تعالی پادشاه را از میان خلق و تخصیص او به پادشاهی و حکم و امر مطاع و تخصیص دیگران به محکومی و مأموری جز محض عنایت حق سبحانه و تعالی نتواند بود و این نعمتی باشد کدام نعمت ماند که یک روزه‌ی او به ۶۰ سال عبادت ماند بلکه بیشتر، پس حق چنین نعمتی نباید شناخت و نباید گذاشت که فوت شود و شناختن این چنین حقی به قیام بود به شکر آفریدگار." سپس نتیجه‌گیری می‌کند "و طاعت و عبادت پادشاه را ثواب بیشتر از ثواب و عبادت دیگران باشد چه عبادت او عدل است و همچنین عقاب معصیت پادشاه هم بر قدر نعمت بود بر وی. (می‌گوید اگر معصیت هم بکند دو چندان مواخذه می‌شود) چه هرکس نعمت حق بر وی بیشتر بود عقاب عصیان او بیشتر باشد. پس معلوم شد که پادشاه به طاعت و عبادت کردن و اجتناب و تحرز از معاصی نمودن اولی است بر دیگران."

من این سیر استدلالی را در هیچ کتابی در این دوره ندیدم فقط قطب الدین است که دارد اینطور به این دقت بحث می‌کند. حالا می‌رسد به قسمت اقتصاد. قبل از آن یک نکته‌ای است که این دیانت و شریعت و سیاست که گاهی اوقات بحث است آن زمان هم بوده است.

### رکن سیم از باب دوم از قاعده چهارم از قطب سیم از قاطب

"در گذاردن کار بر وجه دیانت و شریعت و آن مشتمل بر دو فصل است، فصل اول در بیان قاعده شریف که مبنای ثبات دولت و ملک است در بیان آنکه جمع میان ملک و شرع ممکن است. بدان، که شیطان را در این باب وسوسه بسیار باشد از آن جمله گوید که شاید که از جهت مصلحت ملک مخالف شرع بیاید کرد." یعنی سیات اقتضا می‌کند که مخالف شرع عمل کنیم بنابراین جمع بین سیات و شریعت امکان پذیر نیست چرا؟ برای اینکه شیطان می‌آید و می‌گوید از جهت مصلحت ملک مخالف شرع بیاید کرد، "بلکه گوید جمع، خود ممکن نیست (می‌گوید اصلاً جمع آن محال است) و دفع این وسوسه آن است (می‌خواهد بگوید جوابش را می‌خواهم بدهم می‌گوید و دفع این وسوسه آن است) که ملک سلیمان عظیم تر از ملک جمله ملوک جهان بود مع هذا هیچ کاری بغیر از شرع گذاردن او را ممکن نبود زیرا که سلوک غیر طریق شرع منافی منصب نبوت است پس معلوم شد که جمع ممکن است بل، که واجب." یعنی جمع شریعت و سیات ممکن است بلکه واجب است.

پس این دیدش نسبت به سیاست است که یادتان بماند وقتی به مرکاتلیسم و فیزیوکراسی رسیدیم، ببینیم که آنها چگونه استدلال می‌کنند. مبنای استدلال قطب الدین شیرازی در باب حکومت پادشاهی یا ضرورت وجود سلطان یک حدیث نبوی است که راعی و عدل و مسئولیت و وجوب بر رعایت حقوق رعیت. حالا حقوق رعیت می‌شود دانشجویان در این دانشگاه، یعنی هرآنچه مأموری برایشان هست را رعیت اصطلاحاً می‌گویند. در هر جا هم استدلال عقلی می‌کند و بعد از شریعت استدلال فقهی هم می‌آورد. اندیشه بر مبنای عدل استوار است. این را یادتان باشد بعداً که رسیدیم می‌توانیم مقایسه کنیم. در همین زمان که سن توماس در آنجا دارد حرفهای دیگری می‌زند، حالا بعد می‌رسیم و بحث می‌کنیم.

در مطالعاتی که من از این شخص کردم به نظرم رسید اولین کسی که بحث مطلوبیت را مطرح می‌کند در اقتصاد قطب الدین شیرازی است و قبل از او هیچ کسی مطلوبیت را مطرح نکرده و اینکه اقتصاد را با این بحث آغاز می‌کنند ریشه‌اش در حرفهای قطب الدین است و این را باید به جهانیان نشان دهیم که یک فقیه و فیلسوف و عارف و ریاضیدان و پزشک ایرانی برای اولین بار اقتصاد را مطالعه کرده و آن هم از زاویه دید الهی به این مفهوم نگاه می‌کند. آنچه مغرب زمین به آن رسیده ریشه‌اش را بعداً خواهم گفت که از دیدگاه الهی به بحث مطلوبیت نگاه نکرده است. ببینید چقدر زیبا قطب‌الدین بحث می‌کند و از کجا شروع می‌کند و به مسئله مطلوبیت می‌رسد.



### مطلوبیت در اندیشه‌های قطب الدین شیرازی

"پس آفریدگار جل و علی از بهر آدمی چیزهایی آفرید که در بقای شخص، آدمی بدان محتاج است از مأكول و مشروب و ملبوس و مسکن و مأوی و امثال آن و همچنین چیزهایی که در بقای نوع بشر (جامعه) بدان محتاج است و باری عزّ شانه در هر چیز که آدمی در بقای شخص که بقای نوع بدان احتیاج دارد لذتی ودیعت نهاد." ریشه را به خدا می‌رساند و این را یک مصلحت آفرینش می‌داند ببینید چقدر زیبا استدلال می‌آورد. نمی‌آید بگوید انسان نیازهایی دارد، میل دارد. آنچه که الآن کتابها می‌نویسند، می‌گویند این یک مصلحت الهی است.

"تا آدمی از بهر آن لذت تحمل مشقتی که در تحصیل آن چیز باشد به آسانی بکند برای آن لذت است که تحمل آن مشقت تحصیل آن چیز را می‌کند." این دقیقاً می‌بینید که همان مفهوم بیسیکی است که الآن در اقتصاد داریم. منتهی می‌بینید که قطب الدین شیرازی با چه دقتی این را می‌برد بر مبانی الهی و از آنجا می‌آید به این نتیجه می‌رسد. "تحمل مشقتی که در تحصیل آن چیز باشد به آسانی بکند تا آن مصلحت حاصل شود." ببینید مصلحت می‌داند. بعداً خواهیم دید که این مصلحت را عامل بقاء نظام می‌داند. این عامل بقاء نظام یک قانونمندی پیدا می‌کند که بعداً خواهید دید. همان قانونمندی که بعداً مرکانتیلیست‌ها به آن گفتند حقوق طبیعی. این حقوق طبیعی بعداً مبنای فردگرایی اقتصادی شد.

ریشه‌ها همه یکی است، ما داریم ریشه‌ای را پیدا می‌کنیم که مشترکند و بگوییم کجا از هم جدا می‌شوند و چرا؟ آنجایی که جدا می‌شوند دیدگاه الهی حذف می‌شود و آنها جدا می‌شوند. دلیل آن را قبلاً گفتم. اقتضای اوضاع و احوال، اقتضای دوران مرکانتیلیستی بود که مفصل بحث کردم. پس از اینجا شروع کردم که بگویم چطور دارند این‌ها جلو می‌آیند. در اینجا قطب الدین می‌گوید تا آن مصلحت حاصل شود. بعداً می‌گوید "آن مصلحت از مقومات نظام است. نظامی که بر مبنای مصلحتی است که آن مصلحت را خدا خواسته است و این از جمله کرامت آفریدگار است در حق بنی آدم پس معلوم شد که آفریدگار آدمی را در فطرت حاکم آفریده است هم بر نفس خود و هم بر خارج از نفس."

حالا من در اینجا اینطور نوشته‌ام، دقت شود که در این دیدگاه الهی لذت از ویژگی‌های مصرف کالا و خدمات نیست. "بلکه ودیعه الهی است برای تحصیل مصلحتی که لازمه بقای شخص و بقای نوع بشر است و در دیدگاه الهی بقای شخص هدفمند است بقای نوع بشر هدفمند است و همه چیز در آن راستا باید جلو برود." بنابر این

بحث لذت کالا و خدمات نیست که اقتصاد غرب مبتنی بر آن است. نگاه کنید ۸۰۰ سال پیش، من در هیچ جا حتی در مغرب زمین قدیمی تر از این ندیدم. که کسی این طور دقیق اقتصاد و مبنای اقتصاد را به لحاظ موازن الهی آنالیز کند. این را باید به دنیا اعلام کنیم. دنیا نسبت به این مطلب نادان است و می‌گویند همچنین چیزی نیست. حالا سیستم را خیلی عمیق، در خلال یک صفحه فقط چنان عمیق وارد بحث می‌شود که به چه نتایجی می‌رسد. "بدانید که آنچه آدمی محتاج است در بقای شخص یا نوع انسانی بر دو قسم است یکی مباحات که هنوز به هیچ کس مختص نشده است چون آب و گیاه و هیزم و صیدبر و صیدبهر و هرچه بدین ماند و یکی آنچه به بعضی اشخاص مختص شده باشد." این تقسیم بندی را هم من هیچ جا ندیدم که به این زیبایی بیاید بحث کند.

"پس آنچه آدمی به آن نیاز دارد (که درست شروع اقتصاد خرد است که شما می‌خوانید) بر دو قسم است یکی مباحات که مختص کسی نیست و دیگر آنکه مختص کسی است. اما در مباحات هیچ کس منازع و مخاصم نخواهد بود زیرا که جمله خلق به نسبت با آن متساوی اند."

در اینجا، بلافاصله مجدداً حدیث نبوی می‌آورد. "چنانکه پیغمبر فرمود علیه السلام: الناس مشترکون فی الماء و الکلاء." که البته در جامعه‌ی صغیر جلد دوم صفحه ۱۸۶، این حدیث به نحوه دیگری نقل شده است، که غیر از آن چیزی است که قطب الدین می‌گوید المسلمون شرکاء فی ثلاثه فی الکلاء و الماء و النار.

"و اما آنچه به بعضی اشخاص مختص شده باشد، منازعت و مخاصمت در آن خواهد بود. (چرا که اگر این مال من باشد و شما به آن علاقه داشته باشید، نزاعی بین من و تو در می‌گیرد. دیگر جزء مباحات نیست.) زیرا که چون این مطلوب از دیگری حاصل خواهد شد و هرچه مطلوب یک شخص بود از ضروریات در بقاء شخص و نوع، مطلوب باقی اشخاص باشد."

این یک استدلالی را در اینجا می‌آورد. این استدلال را دقیقاً بعداً متفکرین مرکانتلیسم استفاده می‌کنند، و بعداً آدام اسمیت استفاده می‌کند. می‌گوید اگر فرد به دنبال رفع نیاز خودش باشد. جامعه به نفع خودش می‌رسد ریشه این استدلال را من امروز وقت ندارم به شما بگویم. تطابق و همسویی است. آدم اسمیت اینطور بحث می‌کند، چرا؟ یک استدلال دارد. این استدلال که شاید بعداً خواهیم گفت. دقیقاً استدلالی است که قطب الدین ۵۰۰ سال قبل از آدام اسمیت مطرح کرده بود.

"و هرچه مطلوب یک شخص بود از ضروریات در بقاء شخص و نوع، مطلوب باقی اشخاص باشد." اینجا دیگر بحث از آدام اسمیت عوض می‌شود. آنجا استدلال شبیه استدلال آدام اسمیت می‌شود، یعنی آن استدلال شبیه این می‌شود، ولی حالا سیر بحث عوض می‌شود. "پس هر یک به طبع خواهان آن مطلوب باشند که در دست دیگری است. بر وجهی که آن را از او بستانند. و از آنچه در دست اوست به آن دیگر ندهد. و این معنی موجب آن بود که اگر واضعی (واضع یعنی حاکم به حکم، بازدارنده) و مانعی حسی (یعنی یک چوبی که توی سر طرف بزنی) یا شرعی (که بگوید از خدا بترس) یا عقلی" (که بگوید این منطقاً درست نیست.) ببینید چه استدلال قشنگی است "و اگر واضعی و مانعی حسی و شرعی و عقلی نباشد، آن چیز را به تعدی از آن شخص بستانند."

حضور ذهن دارید جلسه‌ی پیش که از توماس هاپس بحث می‌کردم. توماس هاپس می‌گفت، انسان، در برابر انسان گرگ است. هر انسانی می‌خواهد انسان دیگر را بدرد، پس وجود یک قانون ضروری است. ۵۰۰ سال قبل از توماس هاپس، می‌بینید استدلال را عیناً قطب الدین شیرازی دارد بیان می‌کند.

حالا قطب الدین شیرازی می‌آید جلوتر، "بدانکه مانع حسی (اونی که تو سر می‌زند)، یا سلطان و اعوان سلطان باشد، یا غیر سلطان و اعوان او. نشاید که غیر ایشان باشد زیرا که جمله خلق در آن واضع حسی مشترک باشند. از آن جهت که هر یکی واضع نفس خویش باشد. و این سبب مقاتلت و مخاصمت شود و آن سبب فنای خلق. و بدان سبب نظام عالم مختل گردد و مصالح فوت شود."

می‌گوید اگر این طور شد نظام عالم مختل می‌شود و مصالح فوت می‌شود. این نظام عالم همانی است که بعداً غربی‌ها به آن می‌گویند، قوانین طبیعی که بحث از قوانین طبیعی شروع می‌شود و می‌آید جلو. قوانین طبیعی می‌آید در خلال ۲۵۰ تا ۳۰۰ سال منقلب می‌شود و می‌شود **individualism** مستند آدام اسمیت و همه‌ی بحث ما همین است.

پس دوستان من رسوندم بحث را به جایی که شما ببینید، اندیشه‌های نظم عالم و مصالح که ترجمه همان چیزی است که آنها می‌گویند، **Naturallaw** در افکار متفکرین اسلامی بوده است، در مغرب زمین این مفهوم قلب می‌شود، حتی موقعی هم که به عنوان **Naturallaw** می‌آید فاقد مبانی الهی است، همانی هم که فاقد مبانی الهی است قلب می‌شود، متفاوت می‌شود به صورت دیگر می‌آید در افکار آدام اسمیت که نشان خواهیم داد. از این

رو ما می‌گوییم، اندیشه‌ی آدم اسمیت الهی نیست. چون فاقد این ریشه است. درکش خوب مقداری نیاز به دقت دارد.

"پس معلوم شد که نظام عالم صورت نیندد بی آنکه در میان خلق سلطانی باشد، که مظلومان به جناب او پناه آورند" وجود سلطان را به حسب استدلال عقلی مطرح می‌کند. پس وجود سلطان را یکی از مقومات این نظام عالم می‌داند که مظلومان به جناب او پناه آورند. "چنانچه در الفاظ نبوی علیه السلام آمده است که «السلطان ظل الله فی الارض یابی الیه کل مظلوم» سلطان عادل سایه‌ای است که خدای تعالی بداده است در زمین که به آن سایه شود هر مظلومی، همچنانکه از رنج گرما با سایه شوند، آن کسانی که گرما یابند و مظلومان به پادشاه. بدان که سلطان را از بهر آن به سایه مانند کرد که حرارت و سوزش ظلم و تعدی، عظیم تر از حرارت و تابش آفتاب است، بلکه عظیم تر از حرارت و تبش (گرما) آتش است. پس معلوم شد که نظام عالم (مرتب در یک صفحه ۵ بار می‌گوید نظام عالم) بر سلطان موقوف است و باید که حکم آن سلطان بر همگان نافذ باشد. تا نظام عالم باقی‌بماند. پس حکم حاکم یا بر نفس خود باشد یا بر غیر خود و آن غیر یا اهل خانه‌ی او باشد یا اهل شهر و ولایت او پس آدمی را سه نوع از حکم ظاهر شد یکی بر نفس خود و آن را سیاست بدنی و حکمت بدنی خوانند که علم تهذیب اخلاق متکفل بیان آن است و دوم سیاست بر اهل خویش که آن را سیاست منزلی و حکمت منزلی خوانند و سیم بر اهل شهر و ولایت او و آن را سیاست مدنی خوانند که حاکم باید که حکم کردن را از احکم الحاکمین که آفریدگار است بیاموزد".

اینجا دوباره ایده‌ی نظم **Natural order** را قطب الدین شیرازی مطرح می‌کند "چنانکه پیش از این معلوم شد که آفرینش افلاک و عناصر و خلق انسان و بقیت حیوان بر وجه معدلت کرده است (معدلت همان عدل و داد است) چه آفتاب را در فلک چهارم نهاد که میان افلاک سبعة است تا اگر دورتر بودی حرارت آفتاب بر زمین وجه مصلحت نبود، بلکه نضج میوه‌ها (رسیدن میوه‌ها) و آنچه بر نضج محتاج است حاصل نشدی (اگر خورشید دورتر بود) و اگر نزدیک تر بودی، نبات و حیوان نبود، بلکه همه سوخته شده بود. پس معدلت، اقتضا کرد که در میان باشد و حرارت او به اعتدال به این عالم سفلی می‌رسد و همچنین در فلک البروج برجی گرم و برجی سرد آفرید تا حرارت و برودت در مجاورت یکدیگر، به حال اعتدال بازآیند و الی آخر. همچنین باید که حاکم افعال و اخلاق او بر وجه اعتدال باشد تا مصلحت شخصی و مصلحت عامه عالم بر وجه انتظام باقی بماند." خوب حالا ملاحظه کنید همه ما می‌دانیم که این تصور که خدا خورشید را در میان نهاد در عالم افلاک سبعة بود در وسط نهاد،

سه تا بالا، سه تا پایین. وسط باشد که نسوزند، مثلاً ما نسوزیم، این باطل است. این که بروج هم نمی‌دونم در فلک البروج برجی گرم و برجی سرد و حرارت و برودت مجاورت یکدیگر باشند، عناصر اربعه را چنان آفرید که دو عنصر گرم و دو عنصر سرد و خشک و دوتر که چون این چهار به هم مجتمع شوند. حرارت دو با برودت دومی دیگر جور دربیاد. این همه باطل است. دنیا این جور نیست. من این را قبلاً هم گفتم، توی انقلاب فکری گفتم که وقتی معلوم شد، خودش یک تأثیر در افکار فلاسفه داشت اما متفکران اسلامی با اینکه دنیا این جور نبود، دنیا را این جور می‌دیدند، چرا؟ برای اینکه می‌گفتند دنیا بر وجه عدالت آفریده شده، این عدالت و این نظام عالم اساس بینش اسلامی می‌شود. دنیا این طور نیست، اما متفکرین اسلامی این طور می‌دیدند و می‌خواستند این طور ببینند، همه چیز بر وجه اعتدال و معدلت و عدالت، برای اینکه نظام عالم حفظ بشود. پادشاه باید باشد که نظام عالم حفظ شود که عدالت بوجود بیاید و الی آخر.

درست بر اساس همین، همین جهان بینی است که وارد اقتصاد می‌شود، این جهان بینی الهی است. حالا که البته ما فهمیدیم افلاک سبعة نیست و خورشید هم اون بالا وسط نیست، تغییری در این بنیاد ما الان نیست، هنوز ما می‌گوییم دنیا بر وجه عدالت است، هنوز هم همین را می‌گوییم. حتی این گردش زمین به دور خورشید اگر دایره بود، حساب همه رسیده بود، این حتماً باید بیضی باشد. همه چیز بر اساس همین عدالت هست. خوب با توجه به همه‌ی اینها متفکران اسلامی با این دیدگاه وارد اقتصاد می‌شوند، وارد مسایل سیاسی می‌شدند، که می‌شد سلطان عادل، "سلطان عادل که باید با عالم کنار هم باشند، بل یکی است، پادشاه بدون عالم نمی‌تواند سیاست کند، چون فتوا ندارد و عالم فتوایش بدون حاکم نافذ نیست"، با این دید وارد سیاست می‌شدند. با این دید وارد اقتصاد می‌شدند.

پس تا اینجای قضیه ما متوجه دو نکته شدیم، یکی آنچه که بعدها گفتند **Natural law** حقوق طبیعی، گاهی وقت‌ها می‌گفتند **the law of nature** قوانین طبیعت، قوانین طبیعت با حقوق طبیعی یکی است در آنچه مغرب زمینی‌ها گفته‌اند. در اندیشه‌ی اسلامی این به صورت نظم عالم که بر اساس عدالت هست تعریف می‌شود. آنجا بر اساس **(Natural law)** و **(the law of nature)** وارد می‌شوند. اینجا همینطور است، در افلاک سبعة خورشید در میانه است. پس همین وضعیت باید در اقتصاد بیاید.

### قیمت عادلانه یا روابط عادلانه

من قبلاً یک سؤال کردم که چرا قیمت عادلانه مورد توجه متفکران ما نبود که شما علاقمند به فکر کردن بشوید یکی از پاسخ ها همین است که با این جهان بینی ما به دنبال قیمت عادلانه نمی رویم، ما به دنبال روابط عادلانه خواهیم بود قیمت ثمره‌ی آن خواهد بود، ریشه نیست. چون مسأله خیلی جدی است گفتم بروید و فکر کنید و من ایده در ذهن شما نگذارم. من الان اینطور بیان می کنم. چه نیازی است که ما به دنبال قیمت عادلانه که سن توماس دنبال آن بود برویم؟ ما به دنبال روابط عادلانه هستیم. قیمت ثمره‌ی آن است و به طور طبیعی بدست می آید.

حال روابط عادلانه و روابطی که بر اساس نظمی که قطب الدین شیرازی بر اساس احادیث نبوی و آیات قرآنی بدست آورد چیست؟ و چه اتفاقی می افتد؟ من چندتایی را بدست آوردم و اشارتاً به شما می گویم، بیشتر از این هم ندارد، البته همه‌ی آن را برای شما نمی خوانم. اول از واجبات در کسب و کار صحبت می کند که در واقع روابط انسانی مبتنی بر موازین اسلامی است پس آنچه که متفکرین اسلامی به دنبال آن هستند روابط اسلامی است نه قیمت اسلامی. می گوید رابطه را درست کنید. اول از واجبات شروع می کند و تمام می شود و بعد می گوید این واجبات بود اما فضائل و نوافل حال فضائل چیست؟

"اول آن است که به اندک سودی راضی باشی و دوم آنکه کالای درویشان و پیر زنان و عاجزان به جهت خوشدلی ایشان گران تر خرد و به ایشان ارزان تر فروشد." نمی گوید قیمت عادلانه چیست؟ قیمت عادلانه تعریف نمی شود در موازین اسلامی حالا اینجا یک مطلب خوبی دارد که من خیلی تعجب کردم، می گوید که "و به توانگران، به زیادت از آن که ارزد بفروشد" مثلاً اگر یک کالایی ۵۰۰ تومان می ارزد تا یک توانگری آمد بگوید آن را ۱۲۰۰ تومان می فروشم. در حالی که این را اجحاف می دانند که اینگونه فروش داشته باشیم ولی ایشان می گوید که این اجحاف نیست و می گوید که "به توانگران به زیادت از آنکه ارزد بفروشد". این طور قطب الدین شیرازی از احکام و روح اسلام برداشت کرده است. "و سیم آنکه در بها سِتْدَن مسامحه کند به مهلت دادن نسبه فروختن و کم گرفتن" یعنی اینکه پولی را فوری نخواهد و بگوید پول را بده، بگوید حالا بگیر و برو و بعداً بیا پولش را حساب کن. یعنی در پول گرفتن عجله نکند. او رابطه را تقویت می کند. این تقویت روابط انسانی است. قیمت فرع بر روابط است.

چون به دنبال دستمزد می‌گشتند و می‌خواستند ببینند که متفکرین اسلامی چگونه دستمزد را مطالعه می‌کردند؟ شما می‌دانید که دستمزدها همانطور که در فقه خوانده اید در باب اجاره می‌آید ولی ما دستمزد نداریم. **Wages** نداریم. این را به اصطلاح **rent** باید گفت. این درباب اجاره می‌آید. "فرمود که اجارت بر دو قسمت است: یکی اجارت عمل و دوم اجارت منفعت. اما اجارت عمل در انواع پیشه‌ها است چون خیاطی و حدادی و صباغی و امثال اینها". یعنی می‌گوییم این را بدوز یا این را حدادی کن، آهنگری کن، این را رنگری کن. "و در این قسم اجرت به عمل واجب می‌شود." اگر کارش را کرد باید پولش را بدهی. حالا بحث عدالت را مطرح می‌کند و می‌گوید که عدالت کجاست "و اما واجب از عدل در این باب آنست که به آنچه داند در عمل تقصیر و خیانت نکند به آنچه داند. هرچه می‌داند درست به کار گیرد و به وعده‌ی دروغ به امروز و فردا حواله کردن هم حرام است باید که وعده ندهد و خلاف وعده نکند." یعنی اگر طرف خیاط است نهایت دانش خودش را به کار برد این لباس را درست بدوزد. اگر آهنگر است نهایت دانش خودش را به کار برد و تقصیر و خیانت نکند.

"این اجرت بر دو قسم است یکی اجیر عام، چنانکه غسل و صباغ و ... که عملشان عام مشترک است میان کسان و در این قسم اجرت به عمل مستحق شود و جز در اتلاف عمل اوضامن به عین نباشد و قسم دوم اجیر خاص است. چنانچه کسی خود را به مشاهده (یعنی کسی بگوید حقوق من را ماهیانه بده، شهریه بده) به اجرتی معین به مزد دهد و بر این قسم اجرت به تسلیم نفس متعین شود و بر او هیچ ضمان نباشد و اجرت نیز باید که بیش از حق نستاند." اینجا یک جمله‌ی خاصی است که باید تامل کرد. "و اجرت بیش از حق نستاند" اجرت حق چیست؟ یعنی من برای آقای نعمتی یک ماه کار کنم. یعنی مثلاً یک ترم بیام و درس بدهم. این یک نوع مشاوره است. من اجیر خاص هستم چون نرفته‌ام سر هر چهارراهی بزنند که من می‌توانم یک ترم تاریخ عقاید اقتصادی با این موضوعات تدریس کنم این کار را دیگری نمی‌تواند انجام دهد پس من اجیر خاص هستم، می‌آیم پیش آقای نعمتی می‌گویم که به اجرتی معین به مزد دهم. "و در این قسم اجرت به تسلیم نفس متعین شود بر او هیچ ضمان نباشد، حالا اجرت را بیش از حق نستاند یعنی چه؟ این تعریف نشده است محل سؤال است. در اندیشه‌ها می‌بینیم که قیمت تعریف نشده است در امورات دیگر روابط تعریف شده است قیمت را به حال طرفین گذاشته‌اند این جا من اجیر خاص هستم و اجرت بیش از حق نستاند به چه معنا است؟ این تعریف نشده است و محل سؤال است در اندیشه‌ها می‌بینیم قیمت تعریف نشده است فقط روابط تعریف شده‌اند. قیمت را به حال طرفین گذاشته‌اند اما در اینجا طرفینی نیست بلکه به عهده من گذاشته‌اند برای اینکه نمی‌تواند با من چانه بزند چون من اجیر خاص

هستم نمی‌تواند بگوید تونیستی کس دیگری بیاید. این جا طرفین به یک قیمتی می‌رسند طرفین با هم توافق می‌کنند و تراضی طرفین صورت می‌گیرد. اسلام به روابط اهمیت می‌دهد ولی به اینجا که می‌رسد می‌گوید بیش از حق نستاند، یعنی من بیش از حق نستانم. چون اجیر خاص هستم من این را تبیین می‌کنم. من را مسئول می‌گذارد و می‌گوید زیاد نخواه، چون من انحصار دارم، من دانشی دارم که اجیر خاص هستم و دانش من را ده نفر ندارند شاید هیچ کس هم نداشته باشد.

بلافاصله اضافه می‌کند "و اما فضل و احسان احتیاط است در کار و میان درویش و توانگر برابر داشتن عدل است و جانب درویش بیش از توانگر رعایت کردن فضل است" عدل یعنی همه را مثل هم بدانم یعنی اینکه همانطور که از آقای نعمتی بیش از حق نستانم از دانشگاه خارجی هم بیش از حق نستانم، اما احسان چیز دیگری است باید رعایت حال آقای نعمتی را بکنم. این دیدگاهی است که ما در اندیشه‌های اسلامی داریم.

یک دید هم دیدگاه اسلامی در کسب و کار دارد. این چنین می‌گوید که "طالب مجرب باید که زیادت از تحصیل مقدار قوت ضروری به کار دنیا مشغول نباشد چه آنکه اگر به دو روز کار کردن قوت یک هفته حاصل شود در هفته زیادت از دو روز کار دنیا نکند و باقی به حق متوجه باشد. و اما هر پیشه که موجب ارتکاب یا وساطت چیزی حرام یا زینت دنیایی باشد بی‌آنکه متضمن مصلحت اخروی بود یا مستلزم امر دینی اشتغالاً جایز نیست همچون زرگری و یا دیابافی (پارچه‌های ابریشمی) یا نقاشی و امثال این‌ها که این همه دوست داشته‌ی صادقان نبوده‌است" بعد اضافه می‌کند به اجاره منفعت و کرا دادن که منظور همان کرایه دادن زمین‌ها، خانه‌ها، باغ‌ها، اسب و امثال این‌ها که خود شرایط دارد.

پس این اندیشه متفکران اسلامی بود در همان زمانی که سن توماس در قرون وسطی آن صحبت‌ها را کرد و مرکانتلیسم بود. من خواست بگویم بهترین متفکری که من توانستم جستجو کنم ایشان است. ایشان فقیه، ریاضیدان، پزشک، سیاستمدار و عارف است. وقتی من می‌گویم ایشان اینگونه می‌اندیشد دقیق‌ترین بیان را از آن دیدگاه داشتیم.

دیدگاه ایشان را نسبت به قانون طبیعت متوجه شدیم و آن چیزی است که نظام عالم مبتنی بر آن است یعنی عدالت، مسئول بودن و همه چیز بر می‌گردد به آن راع و مسئول بودن، همه چیز برمی‌گردد به همان ابواب جمعی خودمان، در هر جایی نفوذ داریم مراقب حقوق آنها باید باشیم. بر اساس آن دیدگاه قانون طبیعت، آن‌ها



آمدند و آن حکومت را گفتند. همین ها کفایت می کند فقط خواهش می کنم که این ها یادمان بماند که زمانی که وارد آن بحث ها شدیم ببینیم متفکران اسلامی چگونه می اندیشیدند. ما به فیزویکراسی رسیده بودیم و درآستانه این بودیم که ریشه های آدام اسمیت را بیان کنیم، این را گفتیم که متوجه شویم که کجای این جریان الهی نیست. حالا بحث را از آن قسمت شروع می کنم.

### تبیین جدایی اندیشه های دینی از اقتصاد

مرکانلیسم همانطور که می دانید از زمان صفویه در مغرب زمین آغاز شد. ریشه آن انقلاب دریانوردی بود و رشد تجارت که به آن انقلاب تجاری می گویند ظهور طبقه ای به نام طبقه تجار را به همراه داشت. توفیق این طبقه تجار کنترل دولت ها در مبادلات بود. در معاملات داخلی تعیین قیمت، محدودیت واردات، کوشش برای بالا بردن صادرات و هم زمان با کشف قاره آمریکا در ۱۵۰۰ میلادی بود. و هم زمان با جریان انتقال حجم عظیمی طلا به اروپا بود. و جریان انتقال طلا از مرزهای اروپایی به یکدیگر و مخالفت با صدور طلا، این اوضاع و احوال اقتصادی آن زمان بود که در جلسات پیش برای شما بیان کردم. تبعا یک سلسله اعتراضاتی به این سیستم به وجود می آید. تعارض بین دولت و تجار است. تجاری که می خواهند تجارت کنند و سود ببرند و دولت هایی که معتقدند تراز مثبت پرداخت ها عامل رشد است، خزانه ها باید پر باشد و واردات را محدود می کردند. تبعا صادرات یک کشور محدود می شود. در معاملات داخلی دولت ها بر قیمت ها اظهار نظر می کردند که قیمت از این حد بالاتر نرود. ولی نکته جالب این است که همه موافق بودند که مزدها پایین باشد. چون اگر مزدها بالا رود صادرات با مشکل مواجه می شود. اما اگر در داخل قیمت بعضی از کالاها بالا رفت برود بالا و دولت نباید جلوی آن را بگیرد. این فلسفه ای بود که بر این سیستم حاکم بود اما به هر حال تجار مخالفت می کردند و آزادی می خواستند. دویست و پنجاه سال یا حداقل می توانیم بگوییم صد سال پس از کنترل های شدید دولتی و ظهور دولت های ملی و ارتش های مستقل باعث شد که نسبت به این نظام فکری در دوران مرکانتلیسم عکس العمل به وجود بیاید.

تکیه گاه این ها همان قانون طبیعی قرون وسطی بود و زیبایی کار در این است که این مفهوم را منقلب کردند به طوریکه مفهوم متحول شده به آدام اسمیت رسید و او نظام سرمایه داری را بنا کرد. همه بحث من این است. اگر ما بخواهیم ریشه اقتصاد اسلامی را بفهمیم که از کجا با مغرب زمین اختلاف به وجود آمد، ریشه هایش همین تفکر قطب الدین شیرازی و مفهوم قانون طبیعی بود که گفتم. خود ارسطو و متفکران قرون وسطی متأثر از

ارسطو این ها همه از این مفهوم قانون طبیعی برای حقانیت وضع موجود استفاده کردند. ارسطو هم با تکیه بر همین قانون طبیعی می‌گفت که برده‌داری لازم است. قرون وسطی و مکتب اسکولاستیک (اصحاب مدرسه) می‌خواست ثابت کند این حقوق طبیعی که بر مقدرات اقتصادی و سیاسی حاکم است باید تحت حاکمیت و قواعد کلیسا باشد. حالا تجار می‌خواستند از حاکمیت کلیسا بیرون بیایند، چون کلیسا با نرخ بهره مخالفت می‌کرد، می‌خواستند از حاکمیت دولت ها هم بیرون بیایند پس باید در خود مفهوم قانون طبیعی یک تصرفی انجام دهند و این اقدامات توسط یک عده از متفکران انجام شد. ببینید آن موقع چه کار مشکلی انجام شد. همان قاعده ای که مبنای حاکمیت کلیسا بود و مبنای حاکمیت یک حکومت استبدادی بود برای تنظیم مقدرات اقتصادی و سیاسی و بعد هم همان حکمت و فلسفه عامل خروج از تعالیم کلیسا و گرفتن آزادی از حکومت‌ها می‌شود و این چیزی است که اتفاق افتاد. بر اساس تعالیم قرون وسطی گرفتن بهره گناه بود چون خلاف آن قانون طبیعی عمل می‌کرد. اما می‌بینید که این تصور تغییر پیدا کرد و به این نتیجه رسیدند که اگر فرد به دنبال مادیات باشد نه تنها فرد به لحاظ اخلاقی کار درستی انجام داده است بلکه برای رشد و توسعه جامعه ضروری است که این فرد به هر نحو ممکن به دنبال مادیات برود. در اندیشه های قرون وسطی یک قانون طبیعی و یک حقوق و قوانین الهی داشتیم. سن توماس و دیگران سعی می‌کردند که این دو تا را یکی بکنند. در تعالیم اسلامی هم ما این‌ها را جدا از هم نداشتیم برای اینکه متفکران ما نرفتند که بحث قانون طبیعی را از ارسطو بگیرند، اگر این مفهوم قانون طبیعی را از ارسطو گرفتند و قبول کردند، به استناد آیات الهی این را بردند تحت قاعده عدالت، عدل و معدلت. آن بحث‌هایی که در افکار قطب الدین شیرازی گفتم. این تعارض و دوگانگی بین قانون طبیعی و الهی به وجود نیامد. الآن اگر مشاهده می‌کنید که اقتصاد اسلامی با اقتصاد مغرب زمین دارای تناقض است برای این است که ما در اقتصاد اسلامی همین قانون الهی را گرفتیم، در اقتصاد مغرب زمین آن قانون الهی از قانون طبیعی جدا شد، قانون الهی به دست فراموشی سپرده شد، قانون طبیعی آمد و به اصالت فرد تبدیل شد و ما الان شاهد یک تعارض هستیم. خیلی‌ها می‌گویند نه این تعارض نیست. این یک علم است و اسلام که با علم مخالفت نمی‌کند؛ چه تعارضی است؟ ریشه‌ها را که نگاه کنید این طور نیست ما باید این تحولات را مثل کودک که جنین است و بزرگ می‌شود ما باید همه را ببینیم که این اندیشه‌ها چگونه شکل گرفتند. دیدگاه قرون وسطی در خصوص تجارت و بازرگانی چه بود؟ دیدگاه قرون وسطی همین دیدگاه قطب الدین شیرازی بود دیدیم که نسبت به بازار روی خوشی ندارد و می‌گوید اگر دو روز کار کردی همین کافی است و برو به خدا و دینت برس. دیدگاه قرون وسطی هم همین بود چون

می‌گفت که انگیزه فعالیت‌های اقتصادی عمدتاً میل به کسب سود است. زیرا میل به کسب سود هم با قوانین طبیعی هم با قوانین الهی در تعارض است. بنابراین کوشش کلیسای آن زمان این بود که معیارهای اخلاقی را بر مقدرات بازار حاکم کند. اما در فرایند تحولات مغرب زمین عکس این اتفاق افتاد یعنی این کلیسا و تعالیم اخلاقی و الهی بود که به کنار رفت. بنابراین ما تقریباً دویست سال یا دویست و پنجاه سال بعد از سن‌توماس و قطب‌الدین شیرازی، یعنی در نیمه دوم قرن شانزدهم می‌بینیم یک تعبیر آزادمنشانه از قوانین طبیعی به ویژه در انگلستان اتفاق می‌افتد و در این دکترین قانون طبیعی صحبت از آزادی‌های فردی و دنباله روی از منافع اقتصادی می‌شود.

برای اینکه این مطالب روشن شود رفتیم و به دقت منابع را نگاه کردیم که از چه زمانی اندیشه منفعت در افکار اسکولاستیک ظاهر شد. یعنی بعد از سن‌توماس از چه زمانی ما اندیشه منفعت جویی را ناظر هستیم. دو - سه تا کتاب هست که انشاء الله بعدها به فارسی ترجمه کنند و جالب است که یکی از این کتاب‌ها هم نویسنده‌اش معلوم نیست یک کتاب جامعی است به نام *discourse of the common view of this real of england* که این کتاب در ۱۵۴۹ نوشته شده است. یعنی پنجاه سال بعد از کشف قاره آمریکا، یعنی پنجاه سال پس از شروع صفویه زمان شاه عباس در اروپا نوشته شده است. در این کتاب ما برای اولین بار با انگیزه منفعت مواجه هستیم. قدیمی‌ترین اسنادی که ما در مغرب زمین داریم که انگیزه منفعت را در مفاهیم آورده است همین کتاب است و قبل از آن هیچ چیز نداریم. بعد می‌رسد به جایی و جملاتی بیان می‌شود که می‌بینیم جملات آدام اسمیت است هر چند که آدام اسمیت حدود سیصد سال بعد از او بود. منفعت را عامل تحرک فعالیت‌های اقتصادی انسان می‌داند. و این در یک فضای الهی وارد می‌شود و بعد کم‌کم آن بعد الهی محو می‌شود و منفعت و سود به عنوان انگیزه برای فعالیت‌های اقتصادی می‌ماند. سپس می‌رسد به اینجا که اگر هرکسی به دنبال این هدف باشد جمع بهره‌مند می‌شود.

در این جلسه افکار اندیشمندان اسلامی را گفتیم. تا اینجا به نظر می‌آید که این‌ها همسو هستند اولین آثاری که هست حدود بیش از دویست سال بعد از سن‌توماس در شروع صفویه و در اوج انقلاب دریانوردی و ظهور طبقه تجار می‌بینیم که اندیشمندان اقتصادی و فلاسفه هرچند متاله و هرچند که خودشان از ارباب کلیسا بودند صحبت از نفع و منفعت به عنوان انگیزه حرکت انسان می‌کنند، بلکه خوب است چون با قوانین طبیعی سازگار است. یک جمله برای شما می‌گویم جلسه را تمام می‌کنیم راجع به آن فکر کنید. این مفهوم حقوق طبیعی در دوران اسکولاستیک یعنی در عهد حاکمیت کلیسا یعنی در دورانی که الهی می‌اندیشیدند یک معنی داشت و آن

معنی این بود که با تهذیب نفس و اطاعت از قوانین الهی می‌توان قوانین طبیعی را شناخت و اجرا کرد. همان که قطب الدین شیرازی می‌گوید نظم عالم، نظم عالمی که بر اساس عدالت است، عدالتی که دین می‌گوید و مسئولیت‌هایی که دین به افراد تحمیل می‌کند. این مفهوم به این مفهوم که تمایل انسان به آنچه دوست دارد به عنوان محور برای تعریف حقوق یا قوانین طبیعی تبدیل می‌شود ببینید کاملاً فرق کرد یکی می‌گوید تهذیب نفس و اطاعت از تعالیم الهی برای این که قوانین طبیعی را بتواند درک و اجرا کند تعبیر دوم که سیصد یا چهارصد سال بعد اتفاق می‌افتد می‌گوید محوریت در تعریف حقوق طبیعی تمایل انسان است به آنچه دوست دارد. آنچه که انسان دوست دارد طبیعی است، طبیعی آن چیزی است که انسان می‌خواهد و بعد اثبات اینکه اگر انسان به دنبال هرچه که بخواهد برود جامعه بهره‌مند می‌شود و اقتصاد رشد می‌کند و این قوانین طبیعی این معنا را پیدا می‌کند. همه بحث این است تا موقعی که قوانین طبیعی در مفهوم اسکولاستیک خودش است فردگرایی اقتصادی به تحقق نمی‌رسد و آدام اسمیت نمی‌تواند خلق شود. زمانی که قوانین طبیعی مفهوم شخصی می‌گیرد و آن چیزی حقوق طبیعی است که انسان می‌خواهد و انسان به آن میل می‌کند آن زمان اقتصاد بر اساس محوریت فرد می‌شود. همان چیزی که شما در اقتصاد خرد می‌خوانید می‌گویید یک فردی را تصور کنید که تشنه است و در بیابان افتاده است و جواهر همراهش است، یک نفر با یک مشک آب می‌آید چه مقدار برای اولین لیوان آب پرداخت می‌کند؟ می‌گویید یک الماس بزرگ، لیوان دوم الماس کوچک تر، لیوان پنجم می‌گوید بیا این سکه را بگیر و برو آب نمی‌خواهم، بعد شما نتیجه می‌گیرید مطلوبیت نهایی نزولی است. این می‌شود اقتصادی که بر فردگرایی استوار است. این رابه عنوان قانون می‌نویسید و بر اساس این استنتاج می‌کنید. اقتصاد کلان که می‌آید می‌گویند مبانی خرد آن را نگاه کن که چیست چون فردگرایی هنوز مبنا است. فرد گرایی که اساس آدم اسمیت است و تا الآن آمده و همه ما درگیر آن هستیم. ریشه‌اش در آنجا است که می‌گوید قوانین طبیعی بر اساس رفتار فرد تعیین می‌شود همه بحث این‌جا است ما باید متوجه شویم این قوانین طبیعی که بر اساس فرد می‌خواهد تعریف شود فرد آزاد غیر مقید غیر الهی که فقط بر روی غریزه خودش عکس العمل نشان می‌دهد این فرد می‌شود مبنای این نظام شما نگوید این نظام را من حفظ می‌کنم و این فرد را مسلمان می‌کنم بعد می‌گوییم رفتار فرد مصرف کننده مسلمان بعد می‌گویید اقتصاد خرد اسلامی این نمی‌شود این نظام بر اساس این مفهوم شکل گرفته است. همه بحث من این‌جا است اگر می‌خواهید در این راه پیش بروید باید با هم مباحثه کنید و الا شنیدن این‌ها ممکن است یک مقدار جالب باشد و برای یک سری هم خسته کننده باشد باید با هم بحث کنید. ببینید توماس هاپس حرف این را می‌زند این می‌گوید قانون خدا می

آید مسائل را حل می‌کند اما او می‌گوید نه قانون انسان مسائل را حل می‌کند. قانون کدام انسان؟ انسان‌هایی که حاکم اند. چگونه به حکومت رسیدند؟ انسان‌هایی که منافع آن طبقه تجار در مرکانتلیسم یا صنعت گر بعد از انقلاب صنعتی را تامین کردند. این چگونه می‌خواهد این ویژگی انسان را حل کند؟ اختلاف می‌شود بین یک دیدگاه الهی و یک دیدگاه غیر الهی، اختلاف می‌شود بین اقتصاد اسلامی و اقتصاد غیر اسلامی، اختلاف می‌شود بین نظام سیاسی اسلامی و نظام سیاسی غیر اسلامی همه با هم هستند کدام حکومت می‌خواهد بیاید این را حل کند؟ حکومت انتخابی؟ چه کسی انتخاب کرده است؟ کسانی که بیش تر پول خرج کرده‌اند؟ صاحبان ثروت؟ هرکسی توانست ثروت بیش تری بگذارد برای اینکه بعدا آن رئیس جمهور بتواند منافع او را تامین کند یا اینکه یک حکومت مبنی بر تعالیم الهی؟ این جا است که ریشه ولایت فقیه این مساله بزرگ است این مساله را شما کم نگیرید این یک نظام سیاسی خاصی است. این است که دنیا از این مساله نگران است این است که سعی می‌کنند این مساله را چنان مطرح کنند که ما بگوییم این چیز عقب افتاده ای است و ما برویم مثل غربی‌ها عمل کنیم نه آن سیستم همان سیستمی است که گفتم آن چگونه می‌خواهد متکفل بحث معدلت و عدالت و جلوگیری از تعدی شود. قطب الدین شیرازی وقتی نگاه می‌کنیم واقعا جز مساله یک سلطانی که در کنارش یک عالم باشد هیچ چیز نمی‌توانست ببیند و تازه می‌گفت این سلطان نعمت دارد و معصیتش دو چندان حساب خواهد شد زمانی که نگاه می‌کنیم این‌ها عقب افتاده فکر نمی‌کردند این نظام حکومت پادشاهی که قطب الدین صحبت می‌کند واقعا پیشرفته است خود آن به هزارتا از این جمهوری‌های دنیا می‌ارزد کمی شما فکر کنید این اندیشه‌ها افتخار بشریت است. مغرب زمین چه چیز را توصیه می‌کند همین حکومت استبدادی که فیزیوکرات‌ها پنجاه سال قبل از آدام اسمیت مطرح کردند جلسه بعد خواهیم گفت. بعد شما می‌بینید این‌ها راجع به این‌ها چه گونه می‌توانستند فکر کنند چاره ای نداشتند چون فاقد آن اندیشه الهی بودند. با صلواتی بر محمد و آل محمد جلسه را به پایان می‌بریم.

جلسه ششم<sup>۹۱</sup>

## مقدمه:

در این جلسه من سعی می‌کنم برخی نکاتی که در جلسات قبل مطرح کردیم را یک جمع‌بندی کنیم و برخی نکات جدید را حضورتان مطرح کنیم. ما در پنج جلسه گذشته کوشش می‌کردیم که ریشه‌ها و چگونگی شکل‌گیری نظام اقتصاد سرمایه‌داری را روشن کنیم و این که تعالیم دینی و به ویژه تعالیم مسیحیت چه نقشی در نظریه پردازی اقتصاد سرمایه‌داری ایفا کرده است و همینطور به این نکته هم پردازیم که چطور این مسئله، یعنی تعالیم دینی چگونه از نظریه پردازی اقتصاد سرمایه‌داری یا به عبارتی از نظریه پردازی در اقتصاد جدید حذف شده است؟ کوشش ما این بود. در واقع این اولین بحث از آن مباحث ده گانه بود که قرار بود با شما مطرح کنیم. به همین دلیل بحث را در قرون وسطی متمرکز کردیم چون ریشه‌ها برای آن جا است. به موازات این بررسی سعی کردیم اوضاع و احوال تفکر اسلامی را در همین بازه زمانی نشان دهیم بعد چند تا نکته مطرح کردیم من این نکات را فهرست وار عرض می‌کنم و بعد یک مروری می‌کنیم که در پاسخ‌ش چگونه وارد بحث شدیم و اگر نکاتی هم مغفول مانده این جلسه به آن می‌رسیم.

## جمع بندی جلسات گذشته

اولین نکته این بود که ما بایستی ببینیم که ارتباط یا آن درجه نفوذ تعالیم دینی در دیدگاه‌های اقتصادی مغرب زمین چگونه بوده است. آن ارتباط و نفوذ تعالیم دینی در دیدگاه‌های اقتصادی مغرب زمین این را باید آنالیز کنیم، تست کنیم. (در ضمن این نکته را هم بگویم، که آنچه را این جلسه می‌گویم در واقع یک نوع نگاهی به کل پنج جلسه گذشته است می‌توانید بعدها برای خودتان این را برنامه کاری بگذارید البته کسانی که بیش تر توجه به مسائل فلسفی دارند اگر در تیم تان بیایند بهتر است و با یک تیمی که علاقه مندان به مسائل فلسفی هستند کار کنید، یک سری منابع من در این جا گفتم آن منابع را بیش تر نگاه کنید، مطالبی هست که برای اولین بار در دنیا شما مطرح خواهید کرد چون این نحونگرش به این مسائل کم‌تر به آن توجه شده است و می‌تواند نوآوری در سطح جهانی به ویژه برای کشورهای اسلامی باشد، این است که بعدها روی این‌ها اگر علاقه‌مند بودید می‌شود کار کرد.)

۹۱- این جلسه ششمین جلسه و آخرین جلسه از جلسات پیرامون شکل‌گیری نظام اقتصاد سرمایه‌داری و جدایی اندیشه‌هایی دینی از اقتصاد می‌باشد. که در تاریخ ۸۸/۹/۲۱ در دانشگاه امام صادق علیه السلام برگزار شد.

در بحث‌هایمان دیدیم که اولاً این ارتباط و میزان نفوذ به قدری سطحی بود، یعنی نفوذ تعالیم دینی در دیدگاه‌های اقتصادی مغرب زمین به قدری سطحی بود که با ظهور طبقه تجار که ناشی از آن انقلاب دریانوردی بود که بعداً به انقلاب تجاری معروف شد با ظهور این طبقه تجار این ارتباط گسسته شد و سپس با حضور آدام اسمیت کلا محو شد، اول گسست سپس محو شد، این جا شما باید این مسئله را با کشورهای اسلامی نگاه کنید یا درجه تأثیر اسلام در دیدگاه اقتصادی مقایسه کنید، هیچ گاه چنین اتفاقی در کشورهای اسلامی نمی توانست بیافتد چون طبقه تجار یکی از پایه های اصلی در روابط اجتماعی در چارچوب نظام اسلامی است.

برعکس مغرب زمین که برای شما توضیح دادم که چگونه انقلاب دریانوردی و ظهور آن طبقه تجار یک قشر سکولار تولید کرد و آن قشر سکولار بود که کوشید و آن رابطه ضعیفی که بین دین و تفکر اسلامی در مغرب زمین بود آن را گسست و از بین برد، تضعیف کرد و نظریه پردازان هم آن را به کلی محو کردند. این در کشورهای اسلامی مطلقاً نمی توانست اتفاق بیافتد و اتفاق هم نیافتاد، این به خاطر بافت دو نظام دینی مسیحیت و اسلام است، این یک نکته است که باید به آن توجه کنید.

نکته دیگری که بحث کردیم این بود که چنین رابطه ای بین تعالیم دینی و تفکر اقتصادی در مغرب زمین اقتضا می کرد موضوعاتی در حوزه اقتصاد مطرح شود که از یک مقوله خاصی باشد که ما در کشورهای اسلامی و در بین متفکرین اسلامی نداشتیم، ریشه اش را باید در این جا جستجو کرد. من همیشه بحث می کردم مثلاً عمیق ترین مسئله ای که در قرون وسطی در حوزه اقتصاد مطرح شد، بحث قیمت عادلانه بود که سن توماس خیلی عمیق وارد این بحث شده بحث ما این است که قیمت عادلانه در کشورهای اسلامی هیچ وقت مطرح نشد. دلیل این امر را باید در یک چیز جست و جو کرد و آن این است که در کشورهای اسلامی و حوزه تفکر اسلامی اصل با رابطه است، قیمت حاصل رابطه است، قیمت خودش نمی تواند موضوع بحث متفکر اسلامی باشد، متفکرین اسلامی به ثمرات نگاه نمی کنند به ریشه ها نگاه می کنند. چون اسلام برخلاف مسیحیت از موضع ضعف وارد روابط اجتماعی نشد. دوستان من، این نکات در بین متفکران مغفول است، کمتر به آن توجه شده است، ما باید به این ها توجه کنیم. اسلام از موضع قدرت آمده است. اسلام نظام را شکل داد، در نظام حل نشد، نظام را ساخت، اسلام نگران تعریف رابطه نیست، اسلام مجموعه ای از روابط است یعنی ما زمانی که می گوئیم نظام اسلامی است یعنی روابط اسلامی است ثمرات حاصل روابط هستند و این خیلی مهم است، رابطه مهم است.

ببینید اگر داشته باشیم  $Y=2X$  و  $X=3$  را در رابطه بگذاریم  $Y=6$  می‌شود، حال اگر همان  $X=3$  را در این رابطه  $Y=2X^3$  بگذاریم  $Y=54$ ،  $X$  که همان بود، پس چرا یک بار  $Y=6$  را به ما می‌دهد و یک بار  $Y=54$  را به ما می‌دهد. این همان است، رابطه فرق کرد. ببینید این ساده ترین نحو بیان تاثیر رابطه در ثمرات است. این همان انسان است در یک رابطه اسلامی که می‌افتد می‌بینیم چه آثاری از خودش بروز می‌دهد، رابطه در ثمرات تاثیر می‌گذارد، آنچه که اسلام بحث دارد نه 3 و نه 54 است اسلام روی رابطه بحث دارد، رابطه اسلامی است، اصلا مجموعه احکام را که نگاه کنید روابط انسان را با خودش، با اشیا و سایرین نشان می‌دهد همه رابطه است. تمام فقه را نگاه کنید بحث روابط است همه آن بر روی رابطه ساخته می‌شود. نظام اسلامی یعنی نظام مبتنی بر روابط اسلامی، آن وقت این نیروها در این روابط بیافتند آثارش غیر قابل تصور است، یک پتانسیل الهی خواهد داشت. پس به همین دلیل بود که بحث قیمت مطرح نمی‌شد آنگه یادتان باشد زمانی که من از علامه قطب الدین شیرازی صحبت کردم، توجه شما را جلب کردم که این متفکر که همان زمان سن توماس بود در تمام بحث هایش که برایتان قرائت می‌کردم توجهش را بر روابط اسلامی می‌آورد، عدالت همزاد می‌باشد با روابط اسلامی، با احکام، اصلا استنباط حکم به چه معنا است، یعنی رابطه من با شما، رابطه دولت با ملت رابطه نهاد با افراد بر اساس آن چه که خداوند می‌خواهد، حال چگونه متوجه شویم که خدا چه می‌خواهد؟ فقه و اصول برای همین است که متوجه شویم که خداوند چه می‌خواهد، به حکم می‌خواهیم برسیم، به احکام الهی برسیم، بنابراین ماهیت همان رابطه دین و تفکر اقتصادی اقتضا می‌کرد که مسائل در قرون وسطی از یک سنخ خاص باشد به همین دلیل این مسائل خیلی زود فراموش شد، این بحث قیمت عادلانه که زمان سن توماس مطرح شد خیلی زود به دست فراموشی سپرده شد و نتوانست مبنای نظریه پردازی در اقتصاد سرمایه داری قرار بگیرد.

علت اینکه الآن ما زیاد توجه داریم به قیمت عادلانه که آن‌ها چگونه فکر می‌کنند به خاطر تعالیم اسلام است که هرکجا اسم عدالت می‌آید چشم ما تیز می‌شود، گوش ما تیز می‌شود و توجه ما جلب می‌شود که رابطه دارد یا ندارد اما برای خودشان چندان جالب نیست، قیمت عادلانه جایگاهی در تفکر اقتصاد سرمایه داری نداشته و هیچ وقت هم نداشته است. تاریخ هم نشان داد که آن اندیشه های قرون وسطی در قیمت عادلانه زود به دست فراموشی سپرده شد. شما ممکن است در این جا سؤال کنید چرا این رابطه ضعیف بود، چرا در قرون وسطی رابطه بین تعالیم الهی و تفکر اقتصادی ضعیف بود؟ چرا به همین‌ها بسنده شد، پاسخ آن در فقدان متدلوزی حاکم در استنباطات دین مسیحیت است. این متدلوزی ضعیف بود، در فقه شیعه یک متدلوزی هست که مبتنی بر علم اصول



است و ریشه‌ی طولانی دارد حتی در مقایسه با اهل سنت اصلاً قابل مقایسه نیست، بنابراین ریشه اش را باید در ماهیت دین مسیحیت جست و جو کرد، که از انسجام درونی در استنباط برخوردار نیست، به همین دلیل است که تمام کوششی که این‌ها کردند این بود که مسیحیت را با تعالیم افلاطون و یا سپس ارسطو سازگار کنند، خواستند یک سازگاری بین این‌ها به وجود آورند، این‌ها که مثل ما قرآن و سنت ندارند، منابع فقهی ندارند، علم اصول ندارند، رجال و درایه و روش سنجش این اقوال که چگونه باید این‌ها را با هم سنجید تا بتوان به استنباط رسید این‌ها بیش تر ناشی از این است.

نکته دومی که در این رابطه بحث کردیم این بود که ما در قرون وسطی شاهد یک پدیده ای بودیم به نام شکل گیری خودگرایی یا اصالت فرد (individualism)، شکل گیری این فرد گرایی به عنوان مبنای نظریه پردای اقتصادی به ویژه در افکار آدام اسمیت و پیگیری نفع شخصی به عنوان محرک فعالیت ها، چرا این به وجود آمد؟ چرا فرد گرایی به عنوان مبنا مطرح شد؟ چرا نفع شخصی به عنوان محرک مطرح شد؟ قبلاً نبود؟ عرض می‌کنم نه، در تمام افکار سن توماس نگاه کنید چیزی به عنوان نفع شخصی به عنوان محرک نیست در تمام افکار آن زمان نگاه کنید چیزی به عنوان فردگرایی و فرد به عنوان مبنا، اصلاً در کار نیست این به وجود آمد، سؤال ما این است چرا به وجود آمد؟ جایگاه دین در این جا کجا بو و اگر به وجود آمد چه دلایلی داشت، چگونه متحول شد چون اگر این را بفهمیم اساس نظام اقتصاد سرمایه‌داری را درک کرده ایم این هم نکته ای بود که جلسات پیش عرض کردیم.

در تحلیل این نکته به چند مورد اشاره کردیم، اول این بود که در افکار متفکران اولیه مسیحیت در قرون وسطی ما ملاحظه می‌کنیم که محدودیت های اخلاقی بر رفتار اقتصادی بار می‌شود. پس یک محدودیت های اخلاقی (moral restraints) داریم که این بار می‌شود بر رفتار اقتصادی این در تعالیم حکمای قرون وسطی در تعالیم مغرب زمین کاملاً دیده می‌شود. در همه جا معیار این است که جنبه اخلاقی رابطه باید در نظر گرفته شود. در مشرق زمین در کشورهای اسلامی درست است که اخلاق جایگاه ویژه‌ای دارد اما تازه در یک رتبه دیگری قرار می‌گیرد، اصل همان استنباط احکام است، ممکن است که ما در استنباط یک حکمی هیچ نتوانیم به دلیلش پی ببریم، آیا این دلیل اخلاقی است، عقلی است؟ آیا به ثمراتش نگاه می‌کنند؟ بلکه صرفاً این منطق اصولیین است، این علم اصول چنان است که می‌گوید اگر از آن جا شروع کنید ما به این حکم می‌رسیم علی القاعده هیچ معیاری نباید در آن دخالت کند، حتی معیارهای شخصی نباید دخالت کند این باید به طور پاک و خالص به حکم خدا

دسترسی پیدا کند، وقتی که ما این را از یک مجموعه حذف کنیم تبعاً یا باید استدلال‌های عقلی بیاید یا ملاحظات اخلاقی، چیز دیگری نیست و اتفاقاً هر دو در مغرب زمین اتفاق افتاد، اول ملاحظات اخلاقی بود چون این ملاحظات اخلاقی از دین مسیحیت گرفته می‌شد به طور طبیعی یک مقدار محدودیت‌هایی داشت این حذف شد عقلی شد و کار به این جایی رسید که ما الآن یک اقتصاد اثباتی (Positive Economics) داریم، ریشه‌اش این گونه است. شما ممکن است نتیجه بگیرید که تمام مشکلات ما در کشورهای اسلامی این علم اصول است، این مشکل ساز است، بله چون این علم اصول نمی‌گذارد شما خطا کنید، احساس شخصی معیارها و ترجیحات شخصی وسط بیاید. این یک ثروت عظیمی است. اگر ما همین را نداشتیم اتفاقی می‌افتاد که در قرون وسطی در دین مسیحیت افتاد، تحمیل ملاحظات اخلاقی کنار رفتن ملاحظات اخلاقی، تعقل‌گرایی صرف، که می‌شود همین Positive Economics که الآن با آن مواجه هستیم، حالا اگر اقتصاد اسلامی را بخواهیم بنا کنیم اصلاً نمی‌توانیم این اقتصاد اسلامی را بر اساس وارد کردن مفاهیم اسلامی در چارچوب همین اقتصاد اثباتی بیاوریم، اصلاً جور در نمی‌آید، این ریشه‌اش یک جای دیگر است، این از یک جای دیگر تغذیه فکری می‌شود اصلاً با هم سازگاری ندارند، برای مثال شما نگاه کنید یک اتومبیل متعارف را نگاه کنید بنزین می‌آید در سیلندرها محترق می‌شود. سوپاپ‌ها را حرکت می‌دهد، انرژی شیمیایی می‌آید تبدیل می‌شود به انرژی مکانیکی چرخ‌ها را می‌چرخاند و ماشین حرکت می‌کند، حالا اگر ما این را با استفاده از انرژی خورشیدی حرکت دهیم دیگر نیازی به سیلندر ندارد، چون بنزین نیست که بخواهد محترق شود، حالا اگر بخواهیم این اتومبیلی که با انرژی خورشیدی حرکت می‌کند را دست یک مکانیک بدهیم که متخصص اتومبیل‌های معمولی است و بگوییم این خوب کار نمی‌کند، ابتدا به دنبال سوپاپ‌ها و سرسیلندر می‌چرخد، این‌ها دو چیز مختلف اند آن تبدیل انرژی شیمیایی به مکانیکی است، اما انرژی خورشیدی نیازی به این تبدیلات ندارد، ما می‌خواهیم اقتصاد سرمایه‌داری را تبدیل به اقتصاد اسلامی کنیم، در اقتصاد سرمایه‌داری دنبال زکات و نبودن نرخ بهره می‌گردیم. می‌بینیم جور در نمی‌آید، می‌گوییم خودمان درست می‌کنیم و آنجا قرار می‌دهیم، مانند این که طرف بگوید دوتا سیلندر این طرف و آن طرف می‌گذاریم، نه، این مبنای فرق می‌کند دو تا اتومبیل هستند با دو تا مبنای ولی قیافه هر دو اتومبیل است اما این مکانیک است که می‌فهمد این موتور غیر آن موتور است این مبنای متفاوت است، بنابراین توجهتان را به اینها جلب کنید.

آنچه در آنجا ثروت است در اینجا فقر است، آنچه در آنجا رشد است در این جا عقب افتادگی است، حتی می تواند اینگونه باشد، استنتاجات متفاوت است، در جمع ۲۴ و ۱۲ باید مبناها، را مدنظر گرفت در غیر این صورت یکی جمع می کند و می گوید ۳۶ یکی دیگر می گوید ۱۴۴. در این جا نیز اینگونه است شما نمی توانید بر مبنای سرمایه داری بخواهید الهی جمع کنید، نمی توانید بگویید این بانک ها و بورس ها که داریم این نظام تخصیص اعتبارات که بر مبنای تکاثر سرمایه است این ها جمع می شود در سیستمی که شما بر مبنای آن می خواهید عدالت را بر مبنای اسلامی تعریف کنید، این ها با هم قابل جمع نیست بانک که بر این نحو است که مبنای آن تکاثر سرمایه است این بانک با آن عدالت قابل جمع نیست، مگر اینکه عدالت را تقلیل دهید به پرداخت های انتقالی عدالت که نمی تواند این باشد.

بنابراین، در قرون وسطی، نکته مهم این جا است که اول موازین اخلاقی را بر روابط اقتصادی تحمیل کردند و از آن نظریه در آوردند. در این حالت قوانین الهی را مترادف می گرفتند با همین **Natural law**، این همان مفهومی است که از زمان ارسطو هم بوده است اما قوانین طبیعی را می گفتند همان قوانین طبیعی است بنابراین یک وفاقی به وجود می آورند بین تعالیم مسیحیت و آنچه ارسطو گفته بود، آنچه خدا می گوید همان قوانین طبیعی است بنابراین چون در اینجا منطقی که ما در شیعه داریم وجود نداشت می بینیم که همین تصور که **Devon law** همان **Natural law** است پس نتیجه می گرفتند که **Natural law** را می شود با عقل فهمید پس تعارضی بین **Devon law** و عقل نیست پس آنچه که عقل حکم می کند همان است که خدا حکم می کند پس نیازی به دین خاصی که خداوند گفته نداریم عقل داریم خدا را می خواهیم چه کار کنیم؟

بنابراین به همین دلیل است که من زمانی که این ها را مدون می کردم آن موقع ها به این نتیجه رسیدم که نخستین کسی که می توانیم بگوییم فیلسوف اسکولاستیک است کسی بود به نام اسکات ارجین، اسکات در واقع یک لقب دینی بود مانند حجه الاسلام، اسکات در واقع می توانیم بگوییم که اولین متفکر قرن نهم میلادی است، و این تقریباً زمان ۸۰۰ میلادی است که حدود قرن سوم هجری می شود، نکته جالب این است در کارهای ایشان که نگاه کنیم بحثش این است که دین مسیحیت هیچ تعارضی با فلسفه و حکمت ندارد، دقیقاً منطبق بر افکار ارسطو و افلاطون است و جمله معروفی دارد، حکم خدا آن است که عقل به آن حکم می کند، شما ممکن است بگویید ما هم داریم "کل ما حکم به العقل حکم به الشرع" بله، مثلاً دو تا ماشین است و هر دو آینه دارند، نه اینگونه نیست، خیلی فرق می کند، جریان طبیعی این بینش یعنی آن موتور اصلی که همان روش استنباط احکام خدا است را ما

برداریم، جریان طبیعی آنچه که در مغرب زمین اتفاق افتاد این بود که محدودیت های اخلاقی را که بارشده بود بر این روابط اگر کم کم باید برداشته شود، چون این محدودیت های اخلاقی به هر حال منبعث از تعالیم مسیحیت است، اصل بهره گناه است، این فریاد حکمای قرون وسطی بود این یک بار اخلاقی بر روابط اقتصادی می آورد اما چنانکه دیدیم ظهور طبقه مرکانتلیسم و طبقه تجار که هیچ گرایش دینی نداشتند اقتضا می کرد که این باید از بین برود و دیدید که با تکیه بر همین قانون طبیعی کم کم رسیدند به اینکه محدودیت های اخلاقی صورت کامل شده اش همان تمایلات انسانی است، این تمایلات انسانی طبیعی است و آنچه که طبیعی است با آنچه که خدا می گوید یکی است. دقیقا با توجه به همین قوانین طبیعی بود که می گفتند تمایلات انسانی باید در روابط باشد و نتیجه می گرفتند جمله ای را که الآن هم در کتاب ها می بینیم، باید اجازه داد که منافع شخصی آزادانه عمل کند، عملکرد آزادانه نفع شخصی به عنوان محرک فعالیت های اقتصادی، اگر قوانین الهی صرفا با اخلاق تایید شود این قطعا به فردگرایی بدون ملاحظات اخلاقی تبدیل خواهد شد، با وجود این هنوز تحت همان قوانین طبیعی مطرح می شود.

به هر حال این ها ملهم به افکار افلاطون و ارسطو بوده اند در آن چهارچوب باید تعقل می کردند و قانون طبیعی جایگاه داشت. بعدها کم کم دیدیم که این فردگرایی مطرح می شود ولی در زمان آدام اسمیت قوانین طبیعی حذف می شود و دیگر صحبت از قوانین طبیعی نیست بلکه صحبت از دست نامرئی است که در بازار و آن هم بازار رقابتی می تواند آن تعادل را به وجود آورد، تعادلی که همیشه مترادف بود با مصداقی از عدالت، در طول این سالیان سال همیشه تعادل با عدالت یک نوع تشابهی پیدا کرده بود، حتی در افکار آدام اسمیت می بینیم همیشه صحبت از تعادل است، اگر رها کنی به تعادل می رسیم اگر محدودیت های اخلاقی را بردارید و تمایلات انسانی بگذارید، و تمایلات انسانی عملکرد آزاد نفع شخصی را به عنوان محرک نتیجه بدهد، نظام به تعادل می رسد.

بنابراین تعادل که مصداق عدالت بود به تحقق می رسد این همیشه بوده حتی کینز هم که بعدا آمد و صحبت از عدم تعادل کرد می بینیم زود جایگاهش را از دست می دهد الآن صحبت از تعادل عمومی است و همیشه صحبت از این است که اگر ما در مسائل فلسفی چیزی را توصیه می کنیم مانند نفع شخصی و تمایلات انسانی، مطمئن باشید این شما را به تعادل می رساند به تعادلی که رشد را به وجود می آورد. هیچ تئوری اقتصادی نیست که بگوید اگر این کار را بکنید به عدم تعادل می رسید حتی اگر شما ثابت کنید عدم تعادل به رشد می رسد. همیشه صحبت از تعادل است این در تاریخ بشر همیشه بوده است. در جلسات پیش هم برای شما بیان کردم قطب الدین شیرازی هم دیدگاه هایش در مورد جهان متفاوت بوده است و اشتباهات عمده داشت یادتان هست برایتان

می‌خواندم؛ اما چنان این اشتباهات خودش را دقیق کرده بود که دنیا در یک نظمی است. می‌گفت خورشید حتما باید آنجا باشد و می‌گفت خدا اگر خورشید را کمی این طرف تر اگر در میانه نبود ما می‌سوختیم یا سرد می‌شدیم همه چیز از بین می‌رفت نظم عالم به هم می‌خورد یک تعادل. بنابراین این ها هم که از این راه رفتند باز هدفشان همان تعادل است.

شما هم ممکن است این جا بگویید من زیاد دارم به فقه شیعه توجه می‌کنم بله من اعتقاد این است که اگر ما می‌خواهیم روی اقتصاد برویم این را من همیشه گفتم در اقتصاد اول باید اقتصاد الهی صحبت کرد یعنی تعالیم مسیحیت را باید گرفت باید چنان صحبت کرد که با آن ها سازگار باشد منتهی کاستی دارند، کاستی آن همین منطق اصولی است نمی‌تواند به استنباط حکم برسد من روی این خیلی تاکید دارم الآن شما متوجه شدید زمانی که من می‌گویم اقتصاد اسلامی در نهایت فقه شیعه را مبنا دارم چون که در فقه شیعه است که ما این منطق را داریم شما می‌گویید اهل سنت ولی می‌گویم اتفاقا چون این ها در این قسمت ضعیف هستند به اشتباه می‌روند به خطا می‌روند لغزش دارند لغزش هایشان را هم دیدید مانند قیاس؛ استنباطاتی که می‌کنند در خیلی از مفاهیمی که در مسائل اقتصادی است اما فقه شیعه می‌گوید نمی‌توانم و متوقف می‌شود بحث قیاسی که آن طرف است این سمت اصلا اجازه نمی‌دهند، بنابراین من الآن خیلی باز صحبت کردم ملاحظه می‌کنید که علت اینکه قرون وسطی در رابطه دین و اقتصاد به سرعت تسلیم شد فقدان یک منطق استنباط در دین مسیحیت بود. این کلیات را من جلسات قبل برای شما گفتم حالا بیا بید یک مقداری در فرصتی که باقی است مطلب را راجع به این ها کمی باز کنیم.

ببینید من به شما گفتم نفوذ مسیحیت در تفکر اقتصادی قرون وسطی بسیار ضعیف بود چرا؟ رابطه دین و تفکر اقتصادی ضعیف بود. چرا این طور بود؟ چون از ریشه‌ها است باید بتوانیم هر جا این چرا را مطرح کنیم در این جا شما می‌گویید چرا ضعیف بود عرض می‌کنم منشا تاریخی دارد. در اسلام ضعیف نبود خیلی قوی بود چرا؟ ریشه این را الآن عرض می‌کنم.

ببینید مسیحیت زمانی که شکل گرفت، بعد از حضرت عیسی مسیح، مسیحیت بر عکس اسلام در ورطه فراموشی بود. در همان صدر اسلام، اسلام در قدرت بود و مسیحیت در انزوا قرار گرفت و به سرعت دیدگاه‌های خاص و فرقه‌های خاص در مسیحیت به وجود آمد. همانطور که می‌دانید یکی از مذاهبی که به وجود آمد مذهب

آریوس بود که در قلمرو مسیحیت بود اما اعتقاد داشت خدا فرزندی ندارد. خب ببینید کلا یک انشعابی از مسیحیت بود. یک فرقه دیگر همین مانی‌ها بودند، یک دین ایرانی که این برای آن طرف به وجود آمد چرا؟ چون زردتشت، بودا و مسیحیت را تلفیق می‌کرد. دین مانی تلفیقی از این‌ها بود خب خیلی پیروان زیادی داشت و فرقه‌های دیگر و الآن هم آنچه ما از مانی داریم در واقع در متون مسیحیت است. یعنی ما باید برای درک مانی بیش‌تر به متون مسیحیت مراجعه کنیم. آن‌هم اول در کتابخانه‌هایش و بیش‌تر جنبه‌های تاریخی را به عنوان یکی از فرقه‌های اصلی انشعاب در مسیحیت باید نگاه کنید. اطلاعاتی راجع به دین مانی ایرانی پیدا کنید. بنابراین اتفاقی که در خلال چند سده اول مسیحیت افتاد این بود که بیابند و بنشینند و مسیحیت را از این جریان منزه کنند و کسانی که این کار کردند همانطور که می‌دانید این‌ها را آباء دین مسیح می‌گویند که معروف‌ترین آنها آگوستین<sup>۹۲</sup> است که واقعا سعی کردند دین مسیح را منزه کنند آگوستین که هم زمان با بهرام گور پادشاه ساسانی می‌شد. البته همانطور که می‌دانید آگوستین لقب پاپ گرفت "سنت"، چند نفر هستند که لقب پاپ دارند در مسیحیت یکی همین آگوستین است نکته جالب در مورد آگوستین این است که علاوه بر آن دیدگاه دینی‌اش یک فیلسوف هم بود و معتقد بود که دلیل وجود انسان چیزی جز تفکر نیست چون فکر می‌کنم هستم وجود را با تفکر ثابت می‌کرد. شما الآن بلا فاصله می‌گویید این حرف دکارت است چون فکر می‌کنم پس هستم. دکارت به همه چیز شک می‌کرد جز به این که من فکر می‌کنم، دقیقا همین‌طور است. این همان حرف آگوستین است که بیش از دوهزارسال قبل از دکارت بوده است به هر حال از این مسائل بگذریم، هنوز من به این سؤال پاسخ نداده‌ام که چرا در قرون وسطی این رابطه ضعیف بود یک علتش در این است که مسیحیت در شروع کار قوی نبود این فرقه‌ها به وجود آمد دوم اینکه شما اگر تاریخ را ملاحظه کنید چند قرن بعد از ظهور حضرت عیسی مسیح می‌توانیم بگوییم تمام کشورهای جهان در دست ایران یعنی حکومت ساسانی و رم بود، البته غیر از هندوستان و چین کشورهای حوزه مدیترانه که آن زمان دریای سفید می‌گفتند یعنی جنوب اروپا، غرب اروپا و شمال آفریقا، آسیای صغیر اطراف سوریه تمام این‌ها در دست رمی‌ها بود این طرف هم که دست ایرانی‌ها بود، می‌ماند شمال اروپا و شمال آسیا این‌ها نه دست ایرانی‌ها بود نه دست رمی‌ها این‌ها دست قبایل وحشی بود که رمی‌ها به این‌ها بربر می‌گفتند. بربر در اروپا همان‌ها هستند که بعدا به عنوان ژرمن‌ها معروف شدند. این‌ها هم که این طرف بودند در شمال آسیا زردپوست‌ها و مغول‌ها بودند. بنابراین بعد از چند سده حکومت رم مورد هجوم همین بربرها قرار گرفت این نکته خیلی مهم

---

۹۲-Augustinus

است و به همین دلیل بود که رم تفکیک شده به دو قسمت رم غربی و شرقی، رم شرقی به مرکز قسطنطنیه یا استانبول امروزی، رم غربی هم به مرکزیت رم قدیم. به هر حال همانطور که می‌دانید رم غربی در قرن پنجم میلادی منقرض شد.

وقتی که رم منقرض شد دویست سال بعد تمام این کشورها تحت حکومت اسلامی بود آن طرف قضیه چه طور بود؟ حملات ژرمن‌ها یا بربرها به اروپا، آن طرف کسانی که بی‌دین بودند حمله کردند این طرف یک دین به وجود آمد یعنی یک نظام منسجم دینی و یک تمدن اسلامی به وجود آمد. آن طرف یک عده وحشی حمله کردند به اروپا؛ این عمل دو ثمره داشت. ژرمن‌ها وقتی آمدند به اروپا هر چند که مسیحیت را پذیرفتند و کلیسا را هم محترم شمردند اما کلیسای ضربه خورده از حمله بربرها و ژرمن‌ها؛ به همین دلیل فرهنگ کلیسا این بود که در کار سیاست دخالت نکند و این یک فرهنگ شد و دین مسیحیت از دخالت در سیاست به طور کلی جدا شد بر عکس این سمت قضیه سیاست عین دیانت بود حکومت‌ها همه حکومت‌های اسلامی بودند ببینید چگونه دو نظام به وجود آمد هر دو قبلا دنیا را داشتند اما در فاصله چند صدسال یک حکومت تبدیل شد به حکومتی که کلیسا و دین در انزوا است و فقط به اخلاق می‌پردازد و یک طرف قضیه دین شد ابزار و ساختار حکومت این طرف رشد تفکر آن طرف اصلا خبری نبود. قرون وسطی هم همین تعریف را می‌کنند قرون وسطی چه تاریخی است از سقوط رم غربی توسط بربرها (ژرمن‌ها) تا ۱۹۰۰ همان زمان‌ها که صحبتش را کردیم و خب در این قرون وسطی کلیسایی را شاهد هستیم که ضربه خورده از حملات بربرها (ژرمن‌ها) بود. از کسانی که اصلا مسیحی نبودند این طرف نظامی است که بر اساس اسلام شکل گرفته این است که من عرض می‌کنم نفوذ مسیحیت در تفکر اقتصادی قرون وسطی به لحاظ این ریشه‌های تاریخی بسیار ضعیف است محرومیت و فقر دانش دینی در مغرب زمین آن قدر ضعیف بود که حتی بعد از ۲۰۰-۳۰۰ سال یعنی در قرن هشتم میلادی، اگر مثلا ما قرن پنجم میلادی را شروع قرون وسطی بدانیم در قرن هشتم میلادی که شارل کبیر تقریبا حاکم بر کل اروپا بود. شارل می‌خواست مکتب و مدرسه درست کند در کل اروپا گشت و فقط چندتا معلم پیدا کرد که بتوانند این‌ها مدرسه‌ای را تاسیس کنند خودش تازه در سن کهولت شروع کرد به خواندن و نوشتن که یاد بگیرد. یعنی اوضاع اروپا در قرون وسطی در قرن هشتم این بود که اصلا کسی نبود که بشود به کمک او اصلا مدرسه‌ای را دایر کرد و در قرن نهم هم همین که گفتم اسکات ارژین که در واقع انگلیسی بود که می‌توانیم بگوییم در این صد سال معروف ترین همین بود در قرن ۱۰ میلادی یعنی سال‌های ۹۰۰ میلادی که اوج اندیشه‌های اسلامی بود بزرگترین متفکر قرون

وسطی "ژروه" فرانسوی بود. او پاپ شد و لقب سیلوستر گرفت یکی از القاب مشهور مسیحیت است نکته جالب این است که این شخص که بزرگ ترین متفکر قرن ۱۰ میلادی در اروپا در قرون وسطی بود که پاپ شد و سیلوستر هم شد به اسپانیا رفت و نزد حکمای مسلمان درس خواند و به زبان عربی درس خواند. ریاضیات و هیئت را در پیش متفکران اسلامی که در اسپانیا تدریس می کردند یاد گرفت بعدا که به فرانسه برگشت گفت تنها راه نجات مسیحیت دانستن زبان عربی است و تمام به اصطلاح طلاب و محصلین مسیحیت باید بروند و زبان عربی یاد بگیرند که بتوانند حکمت و فلسفه را مستقیما به زبان عربی یاد بگیرند ترجمه کفایت نمی کند و این ها همه باید بروند در منطقه اسپانیا درس بخوانند و سیل هجوم طلاب از فرانسه و به تبع آن از انگلستان و جاهای دیگر به اسپانیا از زمان همین پاپ سیلوستر آغاز شد. البته ترجمه این ها تا قرن ۱۴ ادامه داشت یعنی ۴۰۰-۵۰۰ سال بعد از این ژرمن ها جریان ترجمه هم داشت ما خیلی باید روی این قسمت کار کنیم. این قسمت یکی از قسمت های مغفول تمدن اسلامی است که باید کار شود چگونه پاپ بزرگ قرون وسطی در مدارس اسلامی درس خواند و در مورد کتابخانه بدلین آکسفورد یک نمایشگاه بود من می دیدم کتاب های داستان که می نوشتند لباسی که دانشمندان اروپایی تن می کردند همین لباسی بوده که در مشرق زمین رسم بوده است دقیقا شما نگاه کنید می گوید این مسلمان است در واقع این مسلمان نیست و یک مسیحی است منتها به لباس مسلمان ها راه می رفتند زبان عربی می دانستند و تکیه گاهشان کتاب های مسلمان ها بود در یک چنین وضعیتی طبعا آنها که نمی توانستند بیایند به روایات معصومین ما یا احادیث نبوی تکیه کنند بنابراین از منطق استنباط احکام اسلامی دور بودند هیچ علاقه ای نداشتند بنابراین آنچه از ما گرفتند همان دستگاہ تحلیل فلسفی بوده یعنی ملاحظه می کنید علی رغم این کار، نفوذ مسیحیت در افکار اقتصادی ضعیف بود و به همان بحث محدودیت های اخلاقی محدود می شد که در چهارچوب افکار افلاطون و ارسطو که آنها را از زبان دانشمندان اسلامی شنیده بودند در همان چهارچوب بودند.

بنابراین در واقع حتی زمانی که ما بزرگترین حکیم قرون وسطی را که همان سن توماس هست که در ۱۲۰۰ میلادی که در همان زمان مولوی و سعدی و قطب الدین شیرازی است ۶۰-۷۰ سال قبل تر ملاحظه می کنیم تمام این ها بزرگترین متفکر قرون وسطی که سن توماس است وقتی به زندگی او نگاه می کنید تعجب می کنید و متوجه می شوید چرا مسیحیت نفوذش در اقتصاد ضعیف بود شما حتما خوانده اید یا جلسات قبل برایتان گفتم که سن توماس از یک خانواده ی اشراف درباری بود، خانواده اش بزرگ ترین مانعش بودند این را جلسات اول برایتان گفتم این ها مانع شده بودند و حتی وقتی این تصمیم می گیرد برود کلیسا و درس بخواند خانواده اش او را



در یکی از مقرهای اشرافی خودشان محبوس کردند و معروف است که یک شرایطی را هم آنجا برای او فراهم آوردند که ذهن او از دین خدا و پیامبر خدا دور باشد و معروف است که سن توماس از آن منطقه فرار می‌کند و به یکی از کلیساها می‌رود آنجا به صورتی پنهان می‌شود مدت‌ها آنجا درس می‌خواند و البته من که می‌گویم قصد توهین ندارم ولی برای اینکه شما یادتان نرود یک لقبی داشت به نام گاو زبان بسته که کاملاً نشان می‌دهد که چه قدر سطح اخلاق در مدارس دینی پایین بود شما همان لقب‌هایی که در مدارس اسلامی به هم می‌دهند را نگاه کنید. این به خاطر این بود که حرف نمی‌زد و سکوت اختیار می‌کرد و در همان مدرسه دینی به گاو زبان بسته معروف بود و معروف است که یک بار استادش سر کلاس گفت این گاو زبان بسته روزی نعره‌اش جهان را متعجب خواهد کرد. همان زمانی است که مولوی، عطار را ملاقات می‌کند و ببینید عطار راجع به مولوی چه می‌گوید. مولوی وقتی که با پدرش به خاطر حمله مغولها فرار کردند آمدند ایران که از ایران بروند آسیای صغیر و در قونیه متمرکز شدند ۷-۸ سالش بود، وقتی که عطار مولوی را دید گفت من در این کودک آتشی می‌بینم که جهانیان را می‌سوزاند. سوز عشقی در این کودک می‌بینم که جهانیان را خواهد سوزاند و همین طور هم شد، جهان را به آتش عشق کشید. همان زمان تعبیری که در آن طرف بود گاو زبان بسته بود؟

این نشان می‌دهد دو تمدن مختلف ما داریم. ما راجع به دو تمدن مختلف داریم صحبت می‌کنیم. تازه این بزرگترین متفکر قرون وسطی بود. این فرد که خیلی هم طبعاً مورد احترام ما هست، چرا نباشد یک شخصی با این درجه از مبانی روحی که پشت کرد به آن زندگی اشرافی و رفت به دنبال آنچه وجدان پاکش دلالت می‌کرد. سن توماس قبل از سن ۵۰ سالگی ۲۰ جلد کتاب نوشته بود. بنابراین تنها کاری که سن توماس کرد این بود که فلسفه ارسطو را با مسیحیت سازگار کرد و از افلاطون هم البته بهره گرفت و کارهای سن توماس یعنی همین تلفیق، ۴۰۰ سال در اروپا کتاب درسی بود.

نکته جالبی که در کارهای سن توماس من نگاه می‌کردم، آنجایی که من می‌گشتم به دنبال اینکه او در زمینه‌های سیاسی چه گفته است، او در جایی می‌گوید تخلف از اوامر دولت با اجازه اصحاب کلیسا بلامانع است. ببینید آنجایی هم که می‌خواهد وارد سیاست بشود می‌گوید کسی نمی‌تواند علیه حاکم جائر اقدام کند مگر به اجازه اصحاب کلیسا، این نشان می‌دهد که هنوز چقدر از کلیسا می‌ترسند. چون مسیحیت در آن زمان مورد هجوم ژرمن‌ها قرار گرفته بود.

این درست متفاوت است با آنچه در کشورهای اسلامی هست که نظام سیاسی اسلام در همان صدر اسلام برپا شد و پادشاهان باید حمایت شدید می‌کردند و این را در اندیشه های قطب الدین هم می‌بینید که چطور شریعت و سیاست را می‌خواهد با همدیگر نزدیک کند و به وحدت برساند که جلسات پیش گفتیم.

بنابراین می‌بینیم کلیسا مانع از هرگونه انقلاب اجتماعی علیه دولت‌ها می‌شود و او در چنین وضعیتی برای اولین بار قیمت عادلانه را مطرح می‌کند. پس اگر ما می‌گوییم مسیحیت در اقتصاد و اسلام در اقتصاد، راجع به دو تا مبحث صحبت می‌کنیم. مسیحیت ضعیف در حوزه تفکر اقتصادی و در نتیجه تفکر اقتصادی در چارچوب اندیشه های ارسطو شکل گرفت. این طرف اسلام قوی بود. اسلام قوی، نه به خاطر قدرت نظامهای سیاسی بلکه به خاطر قدرت استنباط احکام. درست است که فقه شیعه خیلی قوی تر از فقه اهل سنت است اما آن طرف هم بی حساب و کتاب نیست. شما نگاه کنید اهل سنت هم احکامشان بی حساب و کتاب که نیست. دقتهای فقه شیعه است که به اهل سنت اشکال می‌کند. اما خوب آنها را نگاه کنید در مقابل مسیحیت اصلا قابل مقایسه نیست. متفکران بزرگی که در حوزه اهل سنت کار کردند کم نیستند. اینها را مقایسه کنید مثلا با افرادی که سه دهه قبل از آنها در مسیحیت بودند چهار پنج تن از آنها را عرض کردم، اسامی آنها را با سوابق و پیشینه‌هایشان عرض کردم.

حالا برگردیم به اینکه همین ارتباط نزدیک چگونه شکسته شد. به طوریکه ما آدم اسمیت را داریم و این اقتصادی که الان شما می‌خوانید. ببینید من سعی کردم برای این دوره از ریشه‌ها شروع کنم. از این دیگر نمی‌توان عمیق تر بشویم. ببینید همین رابطه ضعیف مسیحیت و تفکر اقتصادی چرا گسست؟ چرا به این روز در آمد که آدم اسمیت از آن درآمد که الان در کل نظام اقتصاد سرمایه داری یک کلمه نه از خدا هست نه از تعالیم الهی. چرا اینطور شد؟ خوب برگردیم به همان دیدگاه قرون وسطی، از همان افرادی که نام بردم، ارژین، سن توماس و ... اندیشه‌ها چه بود؟ اندیشه آنها این بود که چون انگیزه‌های فعالیتهای اقتصادی عمدتا میل به کسب سود است پس با قوانین الهی منافات دارد. این اندیشه حاکم بود. بنابراین کلیسا کوشش می‌کرد تا این معیارهای اخلاقی بیاید بر عملکرد بازار بار شود که بازار وحشی نشود، طغیان نکند، بازار را کنترل کند. شبیه این را ما دقیقا در اصفهان داریم. جلسه پیش من برایتان گفتم راجع به قطب الدین شیرازی که چطور فعالیتهای اقتصادی را ترویج می‌کرد. من جمله ای را برایتان می‌خوانم که جلسه پیش نخواندم. قطب الدین می‌گوید: " و تا میسر شود که پیشه و معامله در غیر بازار کند. به بازار رغبت نباید نمود که در خبر است که بدترین مواضع بازارهاست و بدترین مردم کسانی

که اول در آنجا روند و آخر بیرون آیند. اگر به دو روز کار کردن قوت یک هفته حاصل شود در هفته زیادت از دو روز کار دنیا نکند و باقی به حق متوجه باشد. "بعد هم می‌گوید: "و هر پیشه که موجب ارتکاب یا وساطت چیزی حرام و یا زینت دنیایی باشد نباید انجام داد، همچون زرگری، دیبا بافی، نقاشی، فراشی، دلالی و امثالهم، که این همه دوست داشته صالحان نبوده است."

من گاهی وقت‌ها راجع به اینها فکر می‌کنم، وقتی که من چند سال پیش کارهای همین قطب الدین شیرازی را می‌خواندم و مدون می‌کردم، ناراحت می‌شدم، الان هم من مطمئنم که خیلی از شما ناراحت شدید. چه می‌گوید این قطب الدین شیرازی؟ بدترین مواضع بازارها ست. من خودم در معاملات بورس ۸۰۰ صفحه کتاب نوشتم، ۵ سال وقت گذاشتم! اما یک حقایق بزرگی درون این مطالب هست. دوستان یک کم فکر کنید. ما اصلا چیزی به نام نفع شخصی به عنوان محرک برای فعالیتهای اقتصادی در هیچ یک از ادیان الهی نداریم. این دین مسیحیت، آنچه در تعالیم اسلامی آمده هم هیچ مطلبی در این مورد نیست. اگر هم الان برخی اندیشمندان مسلمان حرفهایی را می‌زنند اینها تحت تاثیر همین جو قرار گرفته اند. یک طوری می‌خواهند جورش کنند. دین خدا با این که صبح نفر اول بروی بازار و نفر آخر بیایی سازگار نیست. نفع شخصی محرک نیست. اصلا هرجایی که نفع شخصی محرک بود آن ثمره، خیری برای آدم و آدمیان نداشت. هر جا که محرک خدا بود، خدمت به خدا بود، برای خدا بود، اجرای فرامین خدا بود، ثمرات داشت. تاریخ را ورق بزنید، نگاه کنید.

شما بلافاصله می‌گویید ای بابا چه حرفهایی می‌زنید، این همه رشد که پیدا شده در دنیا همه از همین نفع شخصی بوده است. می‌گویم همین که از نفع شخصی بوده الان نگاه کنید همین کنفرانسی که در دانمارک اتفاق افتاده مانده‌اند، دنیا دارد نابود می‌شود. حالا به مرحله‌ای رسیده‌اند که دنیا دارد نابود می‌شود. یعنی همین پیگیری نفع شخصی دارد منجر می‌شود به نابودی دنیا و مانده‌اند و می‌گویند که مثل اینکه نمیشود کاری کرد. فقر را نگاه کنید، میلیاردها نفر در دنیا در فقرند. آنهایی هم که علی‌الظاهر در فقر نیستند، در فقرند. فقر روحی، فقر نبودن یک رابطه درست اجتماعی، فقر نداشتن محیطی که آرام بگیرند. آرامش نیست، شما به این تراکمی که در این جوامع شهرنشین می‌بینید می‌گویید رشد؟ آرامشش کو؟ شما ببینید در همین شهر تهران میزان قرص آرام بخشی که مردم مصرف می‌کنند میزانش چند تن است؟ کیلو هم نمی‌گویم، چند تن مردم قرص آرام بخش مصرف می‌کنند؟ شما برگردید به گذشته، مردم قرص آرام بخش مصرف می‌کردند؟ آن آرامشی که بر دلها بود الان آن آرامش کجاست؟

بنابراین همانطور که گفتیم در خیلی از موارد شما فقر می‌بینید که عین ثروت است و در خیلی از موارد شما ثروت می‌بینید که عین فقر است. اینها را ساده نگیرید، همین حرفهایی که من الان از همین آقای قطب الدین شیرازی کازرونی خواندم را ساده نگیرید.

بنابراین در آن زمان همان اندک نفوذ مسیحیت در اقتصاد بود. می‌بینیم معیارهای خیلی مهمی هست. سن توماس می‌گفت انگیزه فعالیت اقتصادی که برای کسب سود باشد هم با قوانین طبیعی و هم با قوانین الهی منافات دارد. اگر به انسان بگویند انگیزه‌ات از فعالیت اقتصادی چیست بگوید کسب سود، این را نمی‌پذیرفتند. می‌گفتند این با تعالیم حضرت عیسی مسیح (ع) سازگار نیست. تو تمام جوانی و زندگی‌ات را برای کسب سود بگذاری؟

سوال دانشجویان: شما نقش یهود را در این ماجرا نادیده گرفته اید؟

پاسخ: درست است به علت اینکه ما در قرون وسطی هستیم و کلیسا و مسیحیت حاکم است و یهود در انزواست. سوال دانشجویان: یکی از راههای نفوذی که یهودیان داشتند و بهره را هم همینطور کم کم جا انداختند این بود که چون کلیساها در دوره ای وضعیت مالی خوبی نداشتند مجبور شدند از سرمایه داران یهودی وام بگیرند. کسانی که صاحبان منابع مالی بودند ظاهراً در آن دوران یهودیها بودند و کم کم در آن دوره آنها توانستند با فشارهای اقتصادی کلیسا را مجبور به پذیرش برخی مفاهیم بکنند و در فضای کلیسا نفوذ کردند؟

پاسخ: هر چه بود تا این زمان که ما داریم بحث می‌کنیم نبود. یعنی تا ۱۲۰۰ میلادی که زمان سن توماس است ما چنین چیزی را در تاریخ نداریم. اینها با قدرت ربا را تحریم می‌کردند. و بعد از ظهور طبقه تجار است که می‌گوییم مرکانتلیسم یعنی از ۱۵۰۰ میلادی که قاره آمریکا کشف شد. جلسات اول برایتان گفتم همه از آن زمان شروع شد. پروتستانیسیم و اینکه باید تا حدی به سمت ربا رفت و نیز تجدید نظرها در معیارهای مسیحیت به خاطر ضرورت طبقه جدید تاجر است که نیاز دارد با ربا کار کند. یک ضرورت اجتماعی است تا یک اتفاقی که در یک کلیسا به خاطر کمبود منابع مالی افتاده باشد. خیلی مشکل است این فرضیه را قبول کردن نمی‌گوییم که من نظر شما را نمی‌پذیرم فقط عرض می‌کنم که به این فرضیه من هم یک توجهی بکنید.

ببینید در جلسات اول گفتم عینیت در ذهنیت تاثیرگذار است. وقتی که این دریانوردی بوجود آمد آن قاره آمریکا کشف شد و آن سیل خروشان طلا به اروپا شکل گرفت طبقه مرکانتلیسم به وجود آمد و تفکر ذخایر پر از

طلا و نقره شکل گرفت، این بر اندیشه ها فشار می آورد. زمانی که آمریکا کشف شد یعنی ۳۰۰ سال بعد از سن توماس، ما می بینیم که در این اندیشه‌ی قوانین طبیعی تجدید نظر می شود و عمدتاً در انگلستان است. خیلی جالب است از قرن ۵ تا قرن ۱۶ یعنی ۱۰۰۰ سال قرون وسطی هیچ متفکری از آزادی فرد برای دنباله روی از منافع اقتصادی صحبت نمی کرد و این را در انگلستان برای اولین بار مطرح کردند. در هیچ کاری در کشورهای اسلامی هم ما چنین چیزی نداریم. شما در اندیشه همه متفکران اسلامی می بینید چیزی به این مفهوم وجود ندارد. این با هیچ معیاری از موازین اخلاق اسلامی و تعالیم دین ما سازگاری ندارد. آزادی فرد برای دنباله روی از منافع اقتصادی هیچ جا ما نداریم. این از قرن ۱۶ یعنی ۱۵۴۰، ۱۵۵۰ ما اسنادی که داریم از آن زمان است، یعنی شروع مرکانتلیسم و کشف قاره امریکا یعنی زمان صفویه ما شروع می شود. اما نکته جالب ببینید چقدر زیبا اندیشه ها شکل گرفت. آن فشار عینیت دارد شکل می گیرد. پروتستان هم هنوز بوجود نیامده است در همین دوره هاست که پروتستانیسیم بوجود می آید.

اما همین آزادی فرد برای دنباله روی از منافع شخصی در چارچوب همین قوانین طبیعی شکل می گیرد. این را از دست نمی دهند. این نکته جالبی است. چارچوب تحلیلی که بر اساس همین چارچوب سن توماس می گفت اخذ ربا حرام است در همین چارچوب می گویند اخذ ربا باعث رشد است! آن موقع می گفتند بر اساس همین قوانین طبیعی ربا حرام است و حالا می گویند بر اساس همین قوانین طبیعی اخذ ربا باعث رشد است؟ ببینید ما این را در تاریخ دیدیم من نگران هستم خیلی از اتفاقات برای انقلاب اسلامی بیافتد در همین چهارچوب محتوا را عوض می کنند و جامعه به همراه آن می آید. تمام اندیشمندان با آن آمدند.

ما که الان از دور نگاه می کنیم می گوئیم عجب چه طور شد؟ من الان جملاتی را برایتان می خوانم که ما الان متحیریم چطور اینها مطرح شد و چطور پذیرفته شد. اینهاست که واقعا باید روی آن کار شود. خوب فشارهای عینی هم البته بوده است مثلاً وقتی دولتها رشد می کردند در دوره مرکانتلیسم اینها می آمدند امتیازات انحصاری را به برخی از شرکتها و برخی افراد می دادند. این را فراموش نکنید که کمپانی هند شرقی در ۱۶۰۰ میلادی تاسیس شد. انحصار کامل تجارت، این دوره تفکر مرکانتلیسمی تفکری است که امتیاز انحصاری به افراد می داد، به طوری که شاید حتی بتوانیم دوره مرکانتلیسم را یک اتحادی بین دولتها و منافع تجار بدانیم. بین دولتها و منافع تجار واقعا اتحاد بوجود آورد منتها توجیه این مساله باز از همین نظریه حقوق طبیعی یا قوانین طبیعی است، که اولاً عملکرد آزادانه نیروها را اجازه می داد و ثانیاً می گفت آثار مثبت دارد. قدیمی ترین متنی که وجود دارد و شاید قدیمی تر از

این پیدا نشود کتابی است به نام، *discourse of the common view of this real of england*، این قدیمی‌ترین کتابی است که وجود دارد. یعنی مطالعه‌ای در رفاه عمومی منطقه‌ای که پادشاهی در آن حکومت می‌کرد، مثلاً می‌گویند قلمرو پادشاهان، خطه مثلاً ممالک محبوسه. هنوز کسی نمی‌داند نویسنده این کتاب کیست؟ اما یکی از استادان تاریخ دانشگاه کمبریج به نام خانم لامون این کتاب را در ۱۹۲۹ در انتشارات دانشگاه کمبریج به چاپ رسانده است. این خانم معتقد است که این کتاب در ۱۵۴۹ نوشته شده است. اسم نویسنده معلوم نیست. اختلاف نظر وجود دارد این کتاب اولین منبعی است که در آن صحبت از منافع و نفع شخصی به نام محرک شده است. نفع شخصی به عنوان محرک از آدم اسمیت نیست. آدم اسمیت نیامد یک مرتبه از خلأ مثلاً با چتر از آسمان بیاید، همه دارند صحبت از دین و خدا و مسیحیت می‌کنند بگویند نه، نفع شخصی، این ریشه در ۱۵۴۹ دارد. آدم اسمیت ۱۷۷۶ این حرفهایش را زد. ۲۰۰ سال فاصله است. ریشه این صحبت ها ۲۰۰ سال قبل از آدم اسمیت است. جملات کلیدی‌اش را من یادداشت کردم شما با ملاحظه این جملات کلیدی متوجه می‌شوید که این اولین جایی است که ما یک جریانی را به این صورت می‌بینیم. بیان می‌کند که هرکس به دنبال نفع شخصی است. جمله کلیدی دیگری که شاید قوی‌تر از آن جمله باشد این است ببینید این خیلی قوی است، می‌گوید انسانها به جایی می‌روند که منافع بیشترشان را آنجا ببینند هیچ صحبتی از اخلاقیات دیگر نیست. دارد کم کم حذف می‌شود. این قدیمی‌ترین مدارکی است که وجود دارد.

سوال: در مورد اینکه اینها وقتی دیدند اخلاقیات نمی‌تواند جامعه را مدیریت کند رفتند سراغ نفع شخصی برای مدیریت جامعه؟

جواب: نه، ما باید همان زمان را مراجعه کنیم. ما باید گام به گام جلو برویم. ما الان سال ۱۵۰۰ هستیم. سال ۱۵۴۰ هستیم. دقیقاً ببینید در این *Discourse* این جمله نوشته شده، اسناد تاریخی روش تحقیق، حالا آن آقا گفته خوب اشتباه کرده گفته است.

من یک دفعه در یک جلسه ای گفتم که ما چیزی به نام مارکت سیستم نداریم چون مارکت *institution* است سیستم نیست اما اگر بگوییم *free market system* آن گاه سیستم معنی دارد. سیستم بنا دارد، هدف دارد ایدئولوژیک دارد اینها را که نمی‌شود انسان برای خودش جعل صفت کند. بعد شنیدم یکی از اساتید سر کلاس فتوکپی گرفته‌اند از کتابها گفته نگاه کنید به انگلیسی نوشته است *Market system* بعد یکی از دانشجویان اومد

پیش من گفت استادمون گفته اینجا نوشته **Market system** گفتم خوب نویسنده اش نمی فهمد، به انگلیسی نوشته؟ خوب خیلی ها هم هستند به انگلیسی اراجیف می نویسند. هر کسی به انگلیسی چیزی نوشت که این به این معنا نیست که می فهمد. یکی از فامیل های ما قدیم رفته بود شهرهای زیارتی (مثل کربلا) می گفت چرا همه مردم به قرآن صحبت می کنند؟ (چون مردم عربی صحبت می کردند) اون استاد هم فکر می کند هر چه به انگلیسی است درست است. آن شخص هم نمی فهمد که اینگونه نوشته است و آنهایی که ترجمه می کنند باید پاورقی بنویسند و بنویسند که این شخص اشتباه کرده است. این دانشمند خارجی اشتباه کرده هرکسی که در خارج درس داده مثلا لندن، آکسفورد، هاروارد این معلوم نیست که سواد داشته باشند.

آنچه که ما می بینیم ظهور یک طبقه تجار مرکانتلیسم است. قاره آمریکا کشف شده عزیزمان من، ۵۰ سال بعدش می بینم در کتاب **Discourse** اینگونه بحث می کند. این نه به خاطر اینکه یک عده ای نشسته باشند طراحی کرده باشند بگویند ما اخلاق را حذف می کنیم چونکه نمی توانیم به کمک اخلاقیات مدیریت کنیم. **Profit; interest** این را ما می گذاریم که بتوانیم مدیریت کنیم. چنین نیروی عاقله ای حاکم بر جامعه نبود هیچ وقت کسی طراحی نکرده است.

اینها یک جریانی است به قولی این پروسه مثل طاق پارچه است همین که بازش می کنیم این خودش باز می شود، طراحی نمی کند. حالا نکته جالب این است که در همین کتاب ما رابطه نفع شخصی و نفع جمعی را می بینیم یعنی می گوید نه تنها نفع شخصی ملاک است، اگر کسی به دنبال نفع شخصی باشد نفع جمعی هم تأمین می شود. چنین حرفی که آدام اسمیت ۲۰۰ سال بعد ثابت کرد. استدلال آدام اسمیت همین بود. که اگر همه افراد به دنبال نفع شخصی خودشان بروند جامعه بهره مند می شود. همین را در این کتاب **Discourse** بیش از ۲۰۰ سال قبل از آدام اسمیت نوشته است. این چیزهایی است که در فارسی هنوز نگفته اند در خارج هم راجع به این بحث ها به آن صورت اصلا کار نمی کنند. ببینید برایتان می خوانم:

What is profitable to one make the profitable to another there fore that is profitable to one and so to another many be profit to all and so to the commen well.

دقیقا گویا آدام اسمیت در ثروت ملل حرف می زند. یک نویسنده مجهولی در کتاب **Discourse** ۲۵۰ سال قبل از آدام اسمیت عین این استدلال را دارد مطرح می کند. با وجود این می بینیم که در همین کتاب علی رغم اینکه نفع شخصی را محرک می داند علی رغم اینکه سود را محرک می داند، علی رغم اینکه پیگیری نفع شخصی را

با نفع اجتماعی منتج می‌داند اما در بعضی موارد تفکر مرکانتلیسمی حاکم است چه می‌گوید؛ می‌گوید "آزادی نیروهای بازار در تجارت خارجی ممنوع است". به تجارت خارجی که می‌رسد می‌گوید نه، "زیرا تراز تجارت منفی خواهد شد". صفحه ۶۳ این کتاب این را بحث می‌کند. در همین صفحه ۶۳ این طور می‌خوانیم "نباید کالاهایی که در داخل تولید می‌شود وارد کنیم". مانع می‌شود؛ اقتضای عینیت است. خوب وقتی که شما این جریان را نگاه می‌کنید با آنچه در شروع قرون وسطی بود، یعنی دوران مسیحیت چون قبل از آن که در آن ۵۰۰ سال قبل از قرون وسطی ۱۰۰۰ مشکل بود. اصلاً مسیحیت در انزوا بود پنهان بود. آنجا هم که شکل گرفتند بالاخره ریختند ژرمن‌ها همه را نابود کردند. پس وقتی که می‌گوییم مسیحیت یعنی شروع قرون وسطی که این متفکران بوجود آمدند مدرسه درست کردند نشستند فکر کردند کتاب نوشتند. قبل از قرون وسطی سن توماس و ژروه ما متفکری در مسیحیت نداریم. آگوستین یک زمانی آمد که حدود پادشاهان ساسانی بوده اما کلاً اتفاقات زیادی افتاد.

بنابراین می‌بینیم آنچه که در قرن ۱۶ دارد اتفاق می‌افتد بی اعتبار شدن یک نظریه جامعه اجتماعی مبتنی بر دین بود. این از بین رفت یعنی درست همان دین سست، همان مسیحیت ضعیفی که آمد به اقتصاد خودش را متصل کرد همین مسیحیت ضعیف در نهایت یک نظریه اجتماعی مبتنی بر دین بود. سن توماس می‌گفت نمی‌شود قیام کرد بر علیه دولت مگر به اجازه ما، این حرفی داشت، اینها همه فرو ریخت روابط اجتماعی مبتنی بر دین مسیحیت در حوزه اقتصاد مسائل همه با هم فرو ریخت آنچه ماند Profit بود که اگر فرد به دنبالش برود جامعه هم برایش بهتر می‌شود نکته جالب اینکه همه در چارچوب قانون طبیعت اتفاق افتاد. در ۱۶۰۴ چارچوب را عوض نکردند که جامعه نگران نشود چارچوب همان چارچوب ارسطویی است. قوانین طبیعی را از ارسطو گرفتند. سن توماس بحث آن را دارد. همه بحث آن را دارند. تطابق دین با احکام الهی طبیعی، این را حفظ کردند. در ۱۶۰۴ یعنی ۵۰ سال بعد از این کتاب، پارلمان انگلیس برای اولین بار آمد اعطای حقوق انحصاری به افراد را خلاف حقوق طبیعی دانست. در صفحه ۲۱۸ مجله مشروح مذاکرات مجلس انگلیس از آن زمان تا الان مشروح مذاکرات پارلمان انگلیس وجود دارد به نام Common Journals مجله مجلس. دو مجله ۲۱ ماه می ۱۶۰۴، صفحه ۲۱۸ این جمله را می‌بینیم. این خلاف حقوق طبیعی است. و خلاف آزادی های انگلیسی هاست که بیاید این تجارت خارجی را در دست افراد محدودی متمرکز کنید<sup>۹۳</sup>.

<sup>۹۳</sup> It is against the natural rights and against of the subjects of englands to restraint in to the hand to some few -



قانون ضد انحصار اما بحث آن این است که این خلاف قانون طبیعت است نمی‌گوید خلاف دین مسیحیت است. نمی‌گوید خلاف قوانین اقتصادی است. می‌گوید خلاف حقوق طبیعی است. این چهارچوب از همان زمان ماند، اینها همه باعث شد که نظریه پیگیری منافع شخصی یک مبنایی برای نظریه پردازی های اجتماعی شود در ۱۶۵۰ همین‌طور که جلو می‌آئیم یکی از روحانیون معروف انگلیسی به نام جوزف لی این‌طور می‌نویسد. از روحانیون بسیار بزرگ انگلیسی بود. «هر انسانی در پرتو قوانین طبیعت و تعقل آن کاری را می‌کند که بهترین امتیاز را برای او دارد.» این یک اصل غیر قابل انکار است. این فرو ریختن کل نظام دین است هیچ نیازی نداریم که ببینیم خدا چه می‌گوید. نه اسم مسیح است نه قوانین الهی، بعد از این در صفحه بعد این‌طور می‌نویسد می‌گوید این انطباق منافع فرد و جمع هم هست. «اگر افراد تحت همین قاعده رشد کنند، مزیتی برای عموم می‌باشد. هر نفعی که ما برای خودمان بدست آوریم این تبدیل می‌شود به یک نفع اجتماعی.»

خوب " این استدلال کلا خاتمه دین است در اقتصاد ولی جلو می‌آید حالا در همین جا نمی‌ایستد ادامه‌اش می‌دهد. ادامه‌اش چیست؟ ادامه جریان فکری چیست؟ طبعا این می‌آید در ذهنیت قانونگذاران. قانون گذار چه می‌گوید؟ هر قانون گذاری و تنظیمی که مخالف جریان طبیعی پیگیری و دنباله‌روی نفع شخصی باشد هم غیر موثر است و هم مخرب است. نه تنها غیر موثر است مخرب هم هست. زیرا که اگر انسان به دنبال نفع شخصی خود برود با قوانین عمومی طبیعی و طبیعت انسان هم سو است. اصلا جهان بینی‌ها کلا " متحول شده است. در ۱۶۶۴ «توماس من» وقتی که می‌گفتند معاملات طلا ممنوع او بحثش این بود که هرگونه وضع قوانین در این خصوص نه فقط موثر نیست بلکه مخرب هم هست عین جمله اوست. این اندیشه‌ها در اواخر قرن ۱۷ یعنی حدود سالهای ۱۶۷۰-۱۶۹۰ می‌آید به صورت خیلی جامع و کاملی در افکار دو متفکر بزرگ، که اتفاقا هر دو هم انگلیسی هستند «ویلیام پتی»<sup>۹۴</sup> که برای اولین بار مفهوم فردگرایی اقتصادی را مطرح کرد و «جان لاک» ویلیام پتی برای اولین بار مفهوم *lesse fer* را مطرح کرد این بحث *lesse fer* را که منصوب به آدام اسمیت می‌کنند از اندیشه‌های ویلیام پتی است. او اولین بار این را مطرح کرد. نکته جالب ویلیام پتی این است که می‌گفت من در اقتصاد ریاضی می‌اندیشم. خیلی جالب است نکات جالبی ویلیام پتی می‌گوید که از بحث هایش می‌گذریم. البته ویلیام پتی روال کارش خیلی شبیه قطب الدین شیرازی است. اولاً طیب بود ریاضیدان بود فیلسوف بود و در اقتصاد بحث داشت. مثالهایی که می‌زند درست مثل مثالهای قطب الدین شیرازی است. قطب الدین شیرازی مرتب مثال از بدن انسان

---

۹۴ - william petty

می‌زند و آن نظم طبیعی را می‌خواهد الهام بگیرد، در اقتصاد در علوم سیاسی، در زمینه‌های مختلف ویلیام پتی هم همین‌طور بود و خیلی جالب است که اینها را آدم با همدیگر مقایسه بکند. خود وایت هد<sup>۹۰</sup> یک کتاب خوبی دارد. وایت هد ریاضیدان معروف و فیلسوف بزرگی است. کتابی دارد به نام علوم و دنیای جدید. این کتاب قدیمی است. در سال ۱۹۳۵ نوشته شده است اما کتاب خوبی است. فراموش نکنید ویلیام پتی یک کتاب دارد به نام ریاضیات سیاسی این کتاب خیلی جالب است. طیب بوده کتابی دارد به نام ریاضیات سیاسی و این زمانی است که ما تقریباً رسیدیم به دورانی که می‌گویند به اصطلاح قرن نواغ همه نواغ در آن دوران بودند. یعنی مرتب اکتشافات علمی می‌شد و یک جریانی شکل گرفت به نام مکانیسم ماتریالیستی یعنی آن جبری که در طبیعت می‌بینیم. این بحث آمد یعنی آنچه اینگونه تولید شد به این جا رسیدیم و دین محو شد. یک چیز دیگر نیز به جایش آمد و آن *Scientific philosophy of determinism* بعدها مارکس را بدبخت کرد. این خیلی مهم است.

وایت هد در کتابش راجع به این مقولات خوب صحبت کرده است. وایت هد خیلی قوی است. ۱۹۳۵ کتابش را نوشت *science & the modern world* این بحث ماتریالیسم مکانیستی را در آن جا بحث کرده، ما در زمانی صحبت می‌کنیم که نیوتن کتابش را در ۱۶۸۷ نوشته است. اینها همه تحت تاثیر اندیشه‌های دانشمندان علوم طبیعی هستند. بنابراین اینها همه باعث شد که یک جهان بینی مکانیستی از کل جهان ترسیم شود. که دانشمندان علوم اجتماعی شروع کردند برای کشف مجموعه‌ای از قوانین که بتوانند این نظم اجتماعی را توضیح بدهند. درست موقعی که دانشمندان علوم فیزیکی می‌خواهند توضیح دهند این جریان بوجود آمد. فراموش نکنید که تو همین کتاب *discourse* هم (۱۵۴۰) در صفحات ۹۸ تا ۱۰۰ از تشابه عملکرد اقتصاد و مکانیسم یک ساعت صحبت می‌کند یعنی این اندیشه همیشه بوده است که انسانها می‌خواستند از این نظمی که در طبیعت هست الهام بگیرند. این حوزه علوم اجتماعی را آنالیز کنند اما وقتی که کار به اینجا می‌رسد که نیوتن این بحث‌ها را می‌کند و دین کلا حذف شده بحث‌ها از نوعی است که آن عصر روشن فکری و ظهور آن افرادی که نام بردم مونتسکیو و غیره، زمینه برای آدام اسمیت و بعد تحولاتی که ما بعد از آن داریم. این دستگاه تحلیلی قوی با کارهای جان لاک هم تقویت می‌شود و همه این اندیشه‌ها می‌آید در افکار اسمیت و به صورت بازار آزاد و *lesse* و *fer* دست نامرئی و نفع شخصی به عنوان محرک که منجر به تخصیص بهینه منابع می‌شود. این داستان این بود

که دین در مغرب زمین چگونه در تفکرات نقش داشت چگونه حذف شود و چگونه آدام اسمیت بوجود آمد سه تا سوال مطرح می‌شود که ان شاءالله در آینده آنها را بحث کنیم.

### انقلاب صنعتی، آدام اسمیت و اشتباه بزرگ مارکس

انقلاب صنعتی داستانش چه شد؟ ما هیچ وقت صحبت از انقلاب صنعتی نکردیم. آیا آدام اسمیت حاصل انقلاب صنعتی است یا حاصل این مجموعه از تفکرات است که گفتیم؟ اگر بگوئید حاصل انقلاب صنعتی است یک قصه دارد اگر بگوئید حاصل این مجموعه است یک داستان دیگر است مارکس می‌گوید آدام اسمیت حاصل انقلاب صنعتی است. مطالعاتی که من کردم چنین چیزی را نشان نمی‌دهد. آدام اسمیت حاصل انقلاب صنعتی نیست. انقلاب صنعتی بعد از آدام اسمیت اتفاق افتاد. تمام پدیده‌هایی که ما امروز می‌گوئیم انقلاب صنعتی از آنجا رشد کرد بعد از کتاب ثروت ملل بود. تازه خود کتاب ثروت ملل ریشه‌اش در کتاب تئوری احساسات اخلاقی است که حدود ۲۰ سال قبلش بود. ۱۷-۱۶ سال قبلش بود. ریشه آن در درسهای اخلاقی است که آدام اسمیت در گلاسکو می‌داد یعنی ۲۰ سال عقب بروید. جزوه‌های آدام اسمیت و درس‌نامه‌های آدام اسمیت در دانشگاه گلاسکو یک مقدارش مانده. اندیشه‌های آدام اسمیت از آنجاست. که البته شما الان می‌گوئید چرا از آنجا، از کتاب *discourse* در سال ۱۵۴۰ شروع می‌شود به افکار ویلیام پتی می‌رسد البته ما هر آنچه آدام اسمیت مدون کرد درست است که از آنجا نشأت گرفت اما بعدها تدوینش با آدام اسمیت بود که با آن ظرافت تدوین کرد و اینطور هم مطرح کرد. ۱۰ سال کارکرد روی آن کتاب اما بحث من این است که آدام اسمیت محصول انقلاب صنعتی نیست چون انقلاب صنعتی بعدش اتفاق افتاده است اندیشه‌های آدام اسمیت اصلاً برگرفته از انقلاب صنعتی نیست. مارکس در اینجا کاملاً اشتباه می‌کند. خیلی من فکر کردم راجع به این که چرا مارکس چنین اشتباهی کرده است. چون او تاریخ را دقیق خواند اما اینجا این را آورد؟ من با یکی از مارکس‌شناسان انگلیسی که آن موقع کار می‌کردم این بحث را که مطرح کردیم، شاید مارکس می‌خواست یک مجموعه کاملاً منسجمی بوجود آورد که همه چیز را توضیح بدهد و لذا بهترین راه این بود که بگوید آدام اسمیت محصول انقلاب صنعتی است. انقلاب صنعتی که ماشین‌ساز منبع استثمار می‌شود. برای اینکه نیروی کار مبادله می‌شود چرا برای اینکه صاحب سرمایه غیر صاحب کار است و بتواند استثمار را از آن نتیجه بگیرد پس باید آدام اسمیت را می‌آورد نماینده این مکتب می‌کرد. اگر آدام اسمیت را می‌خواست ببرد مثل من از این جاهایی که بر می‌خورد به قطب‌الذین شیرازی ما، از آن زمان می‌خواست بگیرد بیاید جلو. دیگه وقت نمی‌کرد بحث زیباییای استثمار خودش را مطرح کند. بنابراین یک لحظه

غفلت کرد او را نماینده سرمایه داری دانست اما بالاخره دنیا به این کاستی جدی مارکس آگاه می‌شود و مارکس در اینجا کلا اشتباه جدی کرده، اگر ما آدم اسمیت را هنوز به عنوان متفکر اقتصاد سرمایه داری بدانیم که این داستان نفع شخصی و profit و این قصه‌ها آنگاه این سوال هست که انقلاب صنعتی را جایگاهش را کجا بینیم و مارکسیست داستانش چه می‌شود. و این جدایی کار از سرمایه و ظهور ماشینیسیم داستانش چه می‌شود. این نهادهای سرمایه داری که دیگر به خاطر نفع شخصی صرف نیست به خاطر اقتضای نظام تولید ماشینیسیم است، نظام تولید صنعتی است هر آنچه در قرون وسطی گفتیم نظام تولید صنعتی نبوده دوستان، تولید صنعتی نداشتیم، تجارت بوده به اصطلاح مارکس یک دوران سرمایه داری تجاری است نه سرمایه داری صنعتی، آن وقت اگر ما قبول کنیم سرمایه داری صنعتی را به عنوان وجه مشخصه اقتصاد امروز اندیشه‌های آدم اسمیت کجا می‌رود؟ چه طور ما هنوز تکیه بر اندیشه‌های آدم اسمیت داریم و واقعا هم همین طور است؛ در تمام نظریه پردازی‌ها اندیشه‌های آدم اسمیت و نفع شخصی و فردگرایی مهم است. حتی در بحث‌های کلان اول می‌روند micro foundation آن را پیدا می‌کنند. می‌گویند یک فرد به دنبال حداکثر کردن مطلوبیت است. از این شروع می‌کنند، بهینه‌سازی‌ها را انجام می‌دهند. دیگر اینها حوزه‌های تخصصی شما هاست. این سوالاتی است که باید در شکل‌گیری تاریخ اندیشه‌های اقتصادی در آنالیزش به دقت بررسی شود.

ان شاء الله که همیشه در پناه امیرالمومنین باشید دلتان از دین خدا از فقه و اصول من الان نه کاری به فقها دارم نه فقه نه کاری به اصولیین، اما فهمیدم درک کردم الان ریشه ها را من در اینجا دیدم. برای شماها شاید خیلی عجیب باشد. الان شما ها هم باید فلسفه بخوانید هم تاریخ هم ریاضیات هم اقتصاد جدید هم تاریخ اندیشه ها را بخوانید هم از فقها بهره مند شوید. چرا شما نیاید و تحولی به وجود آورید؟

اقتصاد اسلامی جدای از این چهارچوب فقه ما نمی تواند شکل بگیرد. شما باید این را درک کنید باید قول معصوم را بفهمید چه هست باید بفهمید وقتی که می گوئید این کلام کلام وحی است یعنی چه؟ این کلام وحی دلالت بر چه می کند. اینها را همه را باید بفهمیم. بعضی ها صحبت از اسلام و مسلمین می کردند این مفهوم ندارد. من یک صحبتی را گوش می کردم می گفت از اسلام دموکراسی در نمی آید ولی مسلمانان می توانند یک حکومت دموکراسی داشته باشند. این ریشه در کجا است؟ و مسائلی از این نوع. من دلم می خواست هم سن شما بودم و وقت خودم را به بطالت نمی گذراندم، وقت ما به بطالت گذشت شما وقتتان را به بطالت نگذرانید، خدمت کنید، این سرمایه ها را از دست ندهید. انشاء الله تعالی همه شما موفق باشید و اگر شما را خسته کردیم ما را می بخشید و انشاء الله که توفیقات الهی همیشه برای شما باشد. صلواتی بر محمد و آل محمد